

# واریق

مجله ماهانه فرهنگی فارسی و ترکی  
آبلیق تورکجه و فارسجا فرهنگی نشریه

آلتینجی ایل صایی ۴۹۳ (آردیجیل صایی ۶۱ و ۶۲)  
سال ششم شماره ۴۹۳ (شماره مسلسل ۶۱ و ۶۲)

خرداد و تیر ۱۳۶۳

(شماره امتیاز ۷۵۳۸)

این مجله هیچ حزب و گروهی بستگی ندارد

## VARLIQ

Monthly  
PERSIAN AND TURKISH JOURNAL  
6t Year No.3 ,4 (Serial No. 61 ,62  
APRIL, MAI 1984

Address : Veli-ASR Ave. Bidi Str. No. 17  
Tehran, Iran

قیمت ۱۵۰ ریال

بسم الله الرحمن الرحيم

## ایچینده کیلر

(فهرست)

- ۱ - هنر شهریار: دکتر حمید نطقی ۳
- ۲ - آذربایجان ادبیات تاریخینه بیرباغیش (۲۷): دوکتور جواد هیئت ۱۶
- ۳ - حضرت محمد (ص) ین اؤگودلری: ج. هیئت. ۲۴
- ۴ - صحاح المعجم: پرفسور غلامحسین بیگدلی. ۲۷
- ۵ - آنا دیلیمیز و ملی وارلیغیمیز اوغروندا خاطرهلر (۷): م. ح. قرزانه ۳۲
- ۶ - آذربایجان شعر و ادبیاتی ایله تانیش اولاق (۶ - قافییه) ت. پیرهاشمی ۴۶
- ۷ - صائب تبریزی کیست: حمید سید نقوی (حامد). ۵۳
- ۸ - آقای یحیی شیدانین ۶۰ ایلیگی تبریزده قوتلانندی. ۶۳
- ۹ - کیم دیل غمینی دلبرجانانه آپارسین: صمد ظهیری (ایلقار) ۶۵
- ۱۰ - اغوزها: دکتر جواد هیئت ۶۷
- ۱۱ - شعر: دوکتور حمید نطقی ۸۲
- ۱۲ - اللہین کریمدین ائلین و قارلی: ج. م. ساوالان ۸۳
- ۱۳ - کارمند: د. م. عاصم ۸۵
- ۱۴ - آتالار سؤزو. ع. منظوری خامندای ۸۶
- ۱۵ - صابیر: علی کمالی. ۸۷
- ۱۶ - خیرلر. ۹۹



# وارلیق

آفاق توزکجه و فارسجا فرهنگي نشره  
مجله ماهانه فرهنگي فارسي و ترکی

التینجی ایل - خرداد و تیسر ۱۳۶۳

دوکتور حمید نطقی

فارسی شکر است  
ترکی هنر است

## هنر شهریار

آنچه که به عنوان آثار شهریار به زبان مادری او در دسترس است تا آنجا که ما اطلاع داریم عبارت است از دو منظومه "حیدر بابا یا سلام" (اولی در ۷۶ بند - هر بند ۵ مصرع - یا ۲۸۰ مصرع و دومی ۴۹ بند یا ۲۴۵ مصرع، جمعا ۶۲۵ مصرع) و مجموعه‌ای بنام "شهریار و آذربایجان دلیلینده اثرلری" (گردآورنده یحیی شیدا، چاپ چهارم، چاپ ارک تبریز ۱۳۶۲) شامل شصت و دو شعر بلند و کوتاه از شهریار در ۲۲۵۶ مصرع که با محتویات دو منظومه "فوق الذکر" حیدر بابا یا سلام" رویهمرفته ۲۸۷۱ مصرع می‌گردد.

ارزش معنوی این آثار با حجم و مقدار اشعار و ابیات آن قابل مقایسه نیست، حتی می‌توان به جرأت ادعا کرد که اگر شهریار را با آنچه وی بزبان فارسی ساخته و پرداخته است (و بیگمان در نوع خود شاهکارهای مسلم روزگار ما بشمار می‌آید) بسنجیم و ارزش نهیم در حق او ظلم روا داشته‌ایم. در این دفترهای کوچک جهانی درد، فریاد و احساس خلاصه و در یک کلام شعر ناب گنجا نیده شده است.

عدم آشنایی و فقدان بررسیهای جدی و نقد راستین و تمرکز توجه نکته سنجان در مسائل فرهنگ محض فارسی و غفلت از فرهنگ ترکی آذربایجانی

که عمده ترین ارکان فرهنگ ایرانی - به معنی اعم کلمه است اینهمه - سبب شده است که این بخش از سروده های شهریار فی الجمله در بوته اجمال بماند و حتی در جشنواره هشتاد سالگی استاد چون چرخ پنجم ارا به از کانون بحث و فحص دور بماند و تنها در پرتو عشق و علاقه خود شهریار در ریچه ک بدین باغ سحر گشوده شود و با نیوشیدن چند سخنی از این دفتر و نوشیدن جرعه ای از آن ساغر، حاضران چنان در زیر تاثیر "شراب خانگی ترس محتسب خورده" شهریار بمانند که سر از پا نشناسند.

اگر بگوئیم که این دفتر شعر هر چه جدی تر با دست تحقیق و تعمیق گشوده شود و مورد نقد و بحث قرار گیرد بیشتر ارج و بهای آن آشکار خواهد شد سخن بگرافه نگفته ایم، چه خوش گفته اند؛ عود بر آتش نهند و مشک بسایند. اینک ما بقدر بضاعت خویش این دفتر بسته را بازمی کنیم، و از ریچه تورکولوژی آنرا از نظر می گذرانیم و بخصوص در این فصل توجه ما بیشتر متوجه چند نکته درباره واژگان ترکی (*vocabulaire*) شهریار است. امیدواریم نقد آثار ترکی شهریار از هر جهت، بوسیله

استادان فن و ادب، بصورت شایسته انجام گیرد و کمال و جمال سخن وی لا اقل برای آشنایان زبان مادری شاعر بیش از این در پرده استتار نماند ما بحث "واژگان ترکی شهریار" را با مقدمه کلی درباره زبان شعر او آغاز می کنیم. شعر ترکی شهریار بیش از همه چیز سرشار از صمیمیت است و اگر آوردن کلمه ای برای وصف کلی محتویات این دفترها ضروری باشد، کلمه "خودمانی" مرجح بر دیگر صفات است اغلب این ابیات بدون آرایش و مشاطگی و بطور طبیعی از دل جوشیده و به صفحه کاغذ ریخته است.

شعر شهریار، با وجود کارمایه شاعری دیوان پرداز سادگی سخن عاشقان ساز را دارد. در ابیلت او لذت ترکی آذربایجانی را با چاشنی گویش تبریز و خشکنا ب، پاک و سره و نابه مذاق جان می توان چشید. چنانکه استاد تورکولوژی پرفسور محرم ارگین در دفتر "حیدر با یا سلام" او را دیربازی است که بعنوان "نمونه (پروتوتیپ) گویشی مهم از زبان ترکی آذربایجانی موضوع بحث دانشگاهی قرار داده و بیشتر بر پایه دو منظومه فوق الذکر شهریار کتاب "آذری تورکجه سی" خود را تالیف کرده است.

پرفسور ارگین در انتخاب خود خطا نکرده است و حق با اوست، زیرا از نظر تورکولوژی در موردیکه بخواهیم زبان زنده و روزمره مردم را مورد

مطالعه قراردهیم "حیدر با یا سلام" تکیه‌گاه بسیار مغتنمی است. هرچه بیشتر در سخن شهریار دقت شود فاصله سخن او از زبان ادبی و با اصطلاح کتابی ترکی آذربایجانی کمتر می‌شود چنانکه اگر در چاپ این آثار ویراستاری لازم (آنگونه که رسم است) اعمال می‌گردید، اختلافات منحصر به موارد انگشت‌شماری می‌گشت که آن نیز قابل درک و اغلب به غایت مطبوع و زیباست. چنانکه در خود کتاب بدین مسئله اشاره و عذر آن از طرف ناشر خواسته شده است (شهریار و آذربایجان دیلینده اثر لوری صفحه ۱۵۰).

نکته‌ای را دربارهٔ زبان ادبی و یا کتابی ترکی آذربایجانی و زبان محاورهٔ مردم کوچه و بازار آن سامان روشن سازیم:

مسئلهٔ دیگر گونی، بخصوص افت و اسقاط اصوات در جریان تحولات زبانیها معروف و معلوم است. در ترکی امروز بسیاری از کلمات در اثر این پدیده تراشیده و موزون و دلپسندتر گردیده است. لکن افراط در این راه مخمل فصاحت می‌گردد و از اینجاست که زبان ادبی در نگهداشتن اندازه اصرار دارد. طبیعا و به مرور زمان در کاربرد، ساخت و تلفظ برخی از کلمات و ترکیبات فاصله کم و بیش زیادی در میان زبان تحریر و زبان محاوره به وجود آمده است. کما اینکه در هر زبانی از جمله در فارسی نیز در محاورات روزانه مثلا "می بینید" را "بسیاری" می‌بینین "و" داردمی رود" را "داره میره" می‌گویند. لکن کمتر دیوان شعری است که جز در طنز و هزل و موارد خاص دیگر از فارسی شکسته "محاوره‌ای استفاده کند و دیوانی مشحون از منظومه‌های مثلا مردف به ردیف "بزار بشه" (بجای "بگذار بشود") و امثال آن بپردازد. لکن کساد بازار و تعطیل و اهمال زبان و ادبیات ما در طی ادوار پراقداری که بما گذشته و صاحب قلممان و دانشمندان و زبان دانان و ادیبان از پاسداری ادب و شعر ما تا حدی غافل مانده‌اند میراث ادبی ما تنها به همت و پایمردی عاشقان ساز و تصنیف سازان سی و نام‌ونشان که از سینهٔ مردم برخاسته‌اند حفظ شده است آشفستگی و سوء تفاهمی به وجود آورده است که هرچه زودتر باید چاره شود. بدیهی است که در آن شرایط که کتابت ترکی ممنوع و بجهت غفلت از تعلیم آن نوشتن زبان ما مسئله‌ای فراموش شده بود ناگزیر زبان محاوره زبان تحریر و ادب را بیکسوی زده و خود به جای آن نشسته بود. از سوی دیگر، به علت قدرت و سیطرهٔ سخن "صابر" در محیط ما که تدابیر جباران به موج آثار آن از دلها قاصر آمده،

و نیز به سبب آنکه نظم صابرا نه پرتنزشوخ و برطبق اقتضای مکتب روز - نامه فکاهی "ملانصرالدین" و برای تشدید تاثیر ساتیریکه مایل به تقلید زبان محاوره و تعبیرات عوام و حریص به کاربرد گویشهای محلی و گروهی ("ارگو" یا "slang") بود وضعی خاص پدید آمد. چنانکه گذشت سخن "صابر" نقش دلها شد و در دیار ما آنچه شناخته ماندتنها شعر صابرا نه بود، (چنانکه از "فضولی" جز بقایای نسلهای پیشین کسی یاد نمی کرد و درباره او و آثارش جز چند غزل که موسیقی و آواز خوانندگان انگشت شمار موجب بقای آن شده بود هیچ کس چیزی نمی دانست) از این جهت شعر صابرا نه و گفتار عاشقان ساز و امثالهم مدل و نمونه ای منحصر به فرد ترکان پارسی گوئی که گه و گاهی بیاد زادگاه و روزگاری شائیه کودکی و نوجوانی و زبان مادری خود از روی تفنن می افتادند و بیستی چند به ترکی می سرودند قرار گرفت. از این روی زبان کتاب و ادب همچنان در بوته نسیان ماند تا اینکه فرجی حاصل گشت و امکان عرض این مراتب و بحث در این مسائل بدست آمد. ناگفته نگذیریم، هیچ فرزانه ای مخالف استفاده از گنجینه عظیم فولکلور و زبان عام نمی تواند باشد، لکن باید گفت که توجه به امری نباید دستاویز غفلت و حتی انکار امر دیگر گردد. در مورد کاربرد مستقیم این مواد گرانبها و عزیز که خمیرمایه زبان کتاب و ادب است قول سعدی را باید نصب العین خود قرار دهیم که فرمود: هر سخن جای و هر نکته مقامی دارد.

با یاد افزودن که هر کسی را بهر کاری ساختند و در فراخنای میدان ادب و شعر نیز هر کسی اسب خود را می تازد و در این بازار بزرگ هر فروشنده ای متاع خود را عرضه می دارد. به توجه و التفات شهریاری به زبان محاوره ای بر ادبی نیست، بلکه این از خصوصیات و جهات قدرت و قوت استاد است که ما را با اعجاز الفاظ و تعابیر مردمی به "خشکنا ب" دوران جوانی خویش می برد و به سحر سخن از کوهی بی مقدار که برای کمتر کسی شناخته بود، ام الجبالی نامدار می آفریند و چنان می شود که "حیدر بابا" "شهریار"، "دماوند" "بهار" را تحت الشعاع خویش قرار می دهد. نکته در اینجاست که این شیوه ختم است بر شهریار و شاید چند سخنور شیرین گفتار دیگر چنانکه در گروه انبوه سخنوران که پای در جای پای "حیدر بابا" گذاشتند، و طبع خود را آزمودند دیدیم که همگان را توفیق رفیق نبود و شعرا اغلب در سایه بلند حیدر بابای اول و دوم استاد، دیری نه ایستاد. استطراداً عرض می کنم که نفوذ شهریار

همچنان در فراسوی مرزهای ایران، در سخنورانی هم که از سرچشمه زلال شعرو ادب ترکی آب می خوردند بی اثر نبوده است چنانکه هم اکنون از "نیازی بیلدیریم گنج عثمان اوغلو"، دفتر شعری بنام "سالورقا زانین دستانی" در پیش روی داریم که از حسن اتفاق حماسه‌ای از "دده قورقود" را برای طبع آزمائی به شیوه "حیدربابای" شهریار برگزیده است. اینک چند بند از آن منظومه بلند را به گواهی می آوریم و نغمه‌ای در دستگاه پرشور و سوز "شهر-یار"، از "قوپوز"، "پیراوغوز" نامدار، با مضراب دلنواز "نیازی" می شنویم  
 شوق لندیده دو ققوز تورلو آش یئنییر،  
 آلا گئییک، سود قوزوسو، قوش یئنییر  
 اغ "قیمیزلا" داش دا اولسا خوش یئنییر.

ددهم قورقود و ارسا اگر شولن ده  
 طوی قورولور آشین صونو گلنیده  
 بوگون یینه بیر اوتا قدا شولن وار  
 بیر سؤیله یین، ال شاقلاتان، گولن وار  
 دغدیلر کی: اوتاغا بیر گلن وار

قارشیلاییب یول آچدی لار گلنه  
 ددهم قورقود یوم گتیردی شولنه  
 هم "قیمیزا" هم آزیفا قانیلیدی  
 شوکر ائدی لیب حق پیغمبر آنیلیدی  
 "سوی بویلانسیین، سوی سؤیلن سین" دئنیلیدی

ددهم قورقود باغداش قوروب یانلادی  
 "قوپوزونون" تئل لریله اولنهدی  
 داستان که بدینگونه آغاز می شود پس از صد صفحه چنین ختم می گردد:  
 بیخیلما سین قارشی یاتان داغلارین  
 قوروما سین بول اوزوملو باغلارین  
 دیرلیکینجه دالغانلانسین طوفلارین

قادر تانری برکتلی یورد وئرسین  
 دار گونونده بیر قیلاووز قورد وئرسین  
 ... ارسین الین چاره سیزه دوشگونه،  
 قادر الله دغونده رمه سین شاقینا،  
 آدی گوزهل "محمد" یین عشقینه

کم گوزلردن تورک ائلینی قوروسون  
هم ائلینی ، هم دیلینی قوروسون  
گرچه درنقل این ابیات برای تسهیل درک خواننده دراملائی برخی  
کلمات اندک تغییراتی داده شده است لکن تنها با آشنائی با زبان " دده -  
قورقود" وروال سخن ترکان ترکیه نفوذ به دقایق و در نتیجه داوری نهائی  
میسر خواهدگشت، این حاشیه برای نشان دادن وسعت دایره نفوذ سخن  
شهریار لازم بود.

اینک طرف دیگر مسئله را مورد بررسی قرار دهیم و اشاره می کنیم  
که درکنار ثروت عظیم فولکلوریک و شعر و سخنی که مستقیماً از آن شاخ  
برومند رسته است ما دارای زبانی هستیم که بدان کتابهای فلسفی و علمی  
و فنی و دانش‌المعارف نوشته می شود: این زبان ، زبان کتابی و ادبی  
ماست که فاصله اش از زبان محاوره و گویشهای محلی دست کم به اندازه فا -  
مله فارسی مردم کوچه ، بازار از فارسی آثار جاویدان این زبان است .  
در این مختصر سعی ما بر این است با تکیه بر زبان محاوره که به علل فوق  
الاشاره از چندی بدینسوی درکنار طنز و شوخی به دیوانها ، منظومه های  
جدی تر نیز راه یافته ، حدود و ثغور کاربرد این دو ابزار پرتوان یعنی  
زبان محاوره و زبان کتاب را بازشناسیم .

کسانی که به این بحث کمر می بندند ناچار برای نتیجه گیری صحیح  
درکنار بررسی قواعد و اصول " زبان کتاب " باید ثروت بی پایان و خصو -  
صیات و جهات مختلف " زبان محاوره " و بهره راکه زبان ادب و کتاب از آن  
می تواند ببرد مفصلاً بررسی کنند ، در این باب تعبیرات مختلف و اصطلاحات  
و ترکیبات ، یعنی مواد و مصالح گرانبهای که برای فنی تر ساختن زبان  
از آنها نمی توان چشم پوشید باید بخصوص در مدنظر قرار گیرد در این مورد  
آثار شهریار چون گنجینه ای بی بدیل نعمت آسمانی مفتنم خواهد بود :

برای نمونه ، نخستین شعر شهریار را ( اثر مذکور ، صفحه ۷) شاهد  
می توان آورد ، شعری است بیست بیتی و ده ها تعبیر دل انگیز از همین یک  
منظومه می توان جست :

مثلاً: " باشی باشلارا قاتماق " ، " قاتلاش دیرماق " ، " بیرسی نه باتا  
بیلکم " ، " حاجاتا ال آتماق " ، " اومباسینا زوپاتا زیخلماق " ، " باراتا  
سالماق " ، " دلی شیطان دئییر " ...

این تعابیر در همان چهارده - پانزده مصرع اول گنجانیده شده است



لطف و حالی را که بدست یاری این تعابیر پدید می آید اهل ذوق دانند. در فرهنگ زبان و تعبیراتی که انشاء اله صاحب همتی احتمالاً فراهم خواهد آورد این مصرعها چون شاهد کلام به تکرار نقل خواهد شد. و از شهریار ردین وسیله در لغتنامه هانیز جاودانه یاد خواهد شد.

بگذریم، علاوه به این تعبیرات از کتاب شعر شهریار به عنوان مخزنی از کلمات زیبا و مورد نیاز نیز برای غنای ذخیره کلمات و واژگان ( *vocabulaire* ) می توان استفاده کرد. اینک ما هم در اینجا فطری به عنوان نمونه بدین کار اختصاص می دهیم :

### ۱ - القیش

سنی بایقوشلار آلقیشلار \* دهلی ویرانه نی خوشلار. یالان دنیا "ص ۲۱  
"القیش" از لغات قدیمی زبان ماست .

در ابتدا به معنی "دعا"، "ثنا" و "مدح" بوده است. در مثالی که در ذیل این کلمه در "دیوان لغات التترک" می بینیم چنین آمده است: بیلا و جقا آلقش بیر کِل " و مؤلف کتاب محمود کاشغری آنرا چنین ترجمه کرده است: *قُلْ عَلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ* با املائی واضحتر "یا لواج" در ترکی به معنی پیغمبر است "بیرگیل" را در آذربایجان امروز "وئرگیلن" می گویند، یعنی بفرست و بده و معنی "القیش" "طلواه و تحیت است. در روزگار ما "القیش" را در مورد تشویق و آفرین گفتن و کف زدن بکار می برند.

ضمناً دقت خواننده را به لطف و زیبایی مصرع "سنی بایقوشلار آلقیشلار" جلب می کنیم. در مقابل "القیش"، "قارغیش" قرار گرفته که به معنی "نفرین" است، از مصدر "قارغیماق".

### ۱- او - اوْندا

... داغدان دا بیر چوبان ایتی هوره ردی

اوْندا گوردون اولاق آیاق ساغلادی

داغا باخیب قولقلارین ساغلادی "حیدر بابا" بند ۳۳

شکل قدیمی این ضمیر، "اوّل" بود در قدیم افادهٔ معنی مکان و زمان را نیز می کرده، در مصرع مورد مثال شهریار به همین معنی به کار رفته است. در ترکی ترکیه استعمال این کلمه بدین معنی منسوخ شده است.

### ۳ - اصلان ، ارسلان

داغ سیزه اصلان دئدی قارداش "سهندیم" ۴۲

اصل کلمه "ارسلان" (با سکون راوسین) است که در فارسی به غلط با

فتحهء همزه وسین خوانندوبه صورت اسلان ویا اصلان وبعضا "اریسلان" نیبز ذکرشده. ترکان اغلب آن را چون نام فرزندان خود برمی گزیدند و به قول صاحب "دیوان لغات الترک" خاقان هارا نیز چنین لقب می دادند. در "دیوان لغات" درذیل این کلمه این مثل ذکرشده است (با املائی ما) :

"آلین ارسلان توتار، کوچین سیجقان توتماس" بدین معنی: "بیا نیرنگ شیر اسیرمی شود با زور موش گرفتار نمی شود".

#### ۴- اگلنجه

گاه گوره ن سازایله آواز ایله اگلنجه قوروبلار

مانکی ساغرده ووروبلار "سهندیم" ۴۱

به معنی "سرگرمی" و "تفریح"، معنی دوم آن "چیز بی فایده و پوچ" در مثال: "اوشاق اگلنجه سی" یعنی "آنچه که فقط به درد بچه ها بخورد". معنی سوم "کار آسان" در مثال: "او ایش اونون اوچون اگلنجه دیر" یعنی "آن کار برای او و در حکم سرگرمی است، بسیار آسان است". معنی چهارم "موضوع و مورد سخریه" در مثال: "هرکسی اوزونه اگلنجه ائله ییب یعنی "هرکس را مسخره کرده است". تعبیری نیز بنظرمی رسد: "کونول اگلنجه سی" یعنی دلدار و محبوب. در شعر شهریار "اگلنجه قوروبلار" یعنی مجلس شادی ترتیب داده اند و چنانکه در جای دیگر نیز گفته است:

"سعید" اگلنجه لر قورموش بو شهره دیل - داماق وئر میس  
 "سعید" اولسه دئیسه ن اگلنجه لر کؤچدو دیل، داماق اولدو

"فخریه اولومو" ۱۰۱

املائی این کلمه در "فرهنگ آذربایجانی - فارسی" تالیف آقای محمد پیفون (نشریه دانشپایه - تهران ۱۳۶۱) "ایلنجه" است که با افزودن حرکات تلفظ را مشخص ساخته است. املائی "یای مبدل از گاف" در الفبائی که تاحدی بر اساس آوا نگاری قرار گرفته اند، در خط سریلیک آذربایجان شوروی همیشه با "J = ی" و در لاتینی ترکیه گاهی با "ğ" زمانی هم با "y" نشان داده می شود که اولی یادآوری صورت "گ" آن و دومی معادل "ی" می باشد. مابه علت زنده بودن تلفظ "گ" این قبیل کلمات در برخی نواحی و موارد و نیز به علت دوری از اشتباه در خواندن (که اگر امکان گذاشتن حرکت نباشد - مثلا در ماشین تحریرها و حروف چاپخانه - همین "ایلنجه" چه بسا که بروزن "گیرنده" فارسی خوانده خواهد شد تا بروزن "سرپنجه") املائی آنرا بصورت "گ" ترجیح می دهیم، منتهی برای احتراز کامل از هراشتباهی می توان به این قرار

عمل کرده با صلاح سرکش دوم گاف یا شی (گافی که - ی - خوانده می شود) را در زیر سرکش اول قرار داد: گنه در روی آن مانند گ حتی در اصطلاح قدیم غیر مصوت نخست "اکبر" را: "گاف" غیر مصوت نخست "گلمک" را: "گاف"، و غیر مصوت "اگلنجه" را "یاف" می گفتند.

#### ۵ - اگلنمک

اگلنمک یفره ببردیر سکلن داشینا "محمدرا حیم حضرتلرینه جواب" ۸۳ این مصدر دوم معنی دارد، نخست افاده "سرگرم شدن"، "تفریح کردن" را می کند، ثانیاً معنی آن "توقف کردن" است که در مثال فوق مقصود همین است.

#### ۶ - امین اولماق

یغتیشیب وعده سی حقین، امین اول دم دمیدیر آچیلحق قاپیسی مات قالا شیطان رستم "جان رستم" این تعبیر به معنی "مطمئن شدن" است.

#### ۷ - اومتک

اومتک، اوخوماز بولبولو سالسان قفس ایچره داغ داشدا دوغولموش دهلی جئیران حمیل اولماز "تورکون دیلی" ۶۸ آواز خواندن مرغ را گویند، در کتاب "سنگلاخ" چنین ترجمه شده: خوانندگی و سرائیدن، (مجازاً) بیهوده گوئی و زار خوانی.

#### ۸ - اوتورماق

قیش گئجه سی تغوله لرین اوتاغی کتلی لرین اوتوراغی، یا تاغی... "حیدربابا" ۱ - بند ۳۶ کلمه از مصدر "اوتورماق / اوتورماق" نشستن آمده است، به ریشه "اوتور -" پیوند - "اق" افزوده شده، "اوتوراق" یعنی جای نشستن. این پیوند، یعنی "اک / اق" نخست شاید از ترکیب پیوندهای "که / قا" و "ه / ا" و "یک / یق" پدید آمده است. چنانکه کلمه "قاچاق" محصول این دگرگونیهاست:

قاچ - قا - ق - قاچ - قاق - قاچاق.

بعضی کلمات را به صورت امروزی و آنچنانکه در ترکی قدیم بودند می آوریم: گرگه - گرهک، امگک - امک، کورگک - کورهک، اورقاق - اوراق، قایقاق - قایاق، یاپورقاق - یاپراق، یارپقاق، اشکهک - اششک.

این پسوند در ساختن کلمات مختلف بکار می رود، از آن قبیل است :

۱- صفات گوناگون که در ضمن رنگ تحقیر و سرزنش دارد؛ چاق، قورخاق ...  
۲- اسم مکان، از افعال : با تاق و اوتوراق مندرج در مثال این ماده که اولی به معنی "بستر" و خوابگاه است، در ترکی ترکیه به ایستگاه "دوراق" گویند .

۳- برای ساختن اسم آلت و اندام : بیجاق، داراق ... و نیز از اندام ها : دیرسک، آایاق، یاناق، دیرناق ...

۴- برخی اسامی مجرد و مشخص : یوماق، یاماق، قوجاق، توتک، اوجوناق و امثال آن که بعضا با افزودن پسوند "لی" صفت بدست می آید؛ اوخونا - قلی یعنی خوانا

#### ۹- اوُرتا

گاه گزین اوُرتادا شطرنج قورارکن اوتوروبلار . "سهندیم" ۴۰  
بمعنی اولاً وسط، میان، مثال : "یولون اورتاسی" ؛ میان راه .  
ثانیا - نصف، میانه : "اورتادان ایکی یه آپییرماق" - از نصف دوباره تقسیم کردن . ثالثا صفت به معنی : وسطی "اورتا بارماق" - انگشت میانه، و نیز متوسط : اورتا بویلو - متوسط القامه . از تعبیر "اورتادا" در آن میان، در آن جا مفهوم می شود. "گون اورتا چاغی" به معنی ظهر و "اورتا چاغلار" به معنی قرون وسطی است .

#### ۱۰- اوست دوُن

عمه حائین بال بلله سین یی به ردیم

صوندان دوروباوس دوُنومو گی به ردیم ... "حیدریابا" (۱- بند ۲۱)

"اوست" اولاً - به معنی فوق و بالای هر چیز است و "آلت" بر وزن

"کارد" در فارسی متضاد آنست یعنی زیر . ثانیا - به معنی سطح "یئرین اوستو" روی زمین، سطح زمین" ثالثا به معنی پوشاک : اوستومو سیلیم

لباسمرا تمیز بکنم، اوست - باش = سر و وضع . رابعا به معنی علیا :

اوست دوداق = لب بالائی . خامسا : به عنوان ظرف مکان به صورت؛ اوستونه،

اوستونده، اوسته نیز بکار می رود، از تعبیرات معروف آلت - اوست (زیر و

رو)، ایاق اوستو (با عجله، بدون توقف)، اوست - اوسته (پیاپی و رویهم

باش اوسته (به چشم)، باش اوسته یقیری وار (گرامی اش می داریم)،

(احترامش محفوظ است)، یول اوستو (سراه) .

در زبان محاوره "اوست" در حال منفرد ماندن (اوس) تلفظ می شود،

اوس دون یا اوست دون یعنی لباس رویی.

#### ۱۱ - اوسانماق

مدنیت دبین ائیلیر بدویت ،بیر اوسا نمیر . "سهندیم" ۴۴  
از ریشه "فرا موش شده" "اوس - " ، مهدیخان "در سنگلاخ" آنرا "بیزار  
شدن ونفرت کزدن" ترجمه کرده است . در کتب کلاسیک آنرا با (ص) می نویسند

#### ۱۲ - اوشاق

اوزون گولسون ،بولقلارین آغلا سین ،

اوشاقلارین بیردسته گول با غلا سین . "حیدر با" ۱- بند ۴

اوشاق از ریشه "بسیار کهن و فرا موش شده" "اوشا ماق" - ریز ریز  
کردن - و کم و بیش ماننده "اوشاق" (له شده ، ریز شده) به معنی پاره ،  
خرده و کوچک است .

اوشاق اوغلان به معنی "صبیان" ، "پسر کوچک" و "اوشاق اودون" به  
معنی "هیزم پاره" بود . رفته رفته "اوشاق" خاص "پسر بچه" شد .

#### ۱۳ - اونوتماق

سن اونودسان دا سلیمان منی اونوتما یا جاق شهریار سنی  
"قارداشیم سلیمان رستمه اتحاف"

به معنی فرا موش کردن ، نسیان (در مثال بالا) عفو کردن ، چشم پوشی  
کردن (ا و نون ائله دیکلرینی اونوتماق ایسته دیم ، خواستم کارهای او را  
فرا موش کنم ، از خطاهایش چشم بپوشم ) ، غفلت کردن (وظیفه سینی اونوتدو  
از وظیفه خود غافل شد .

استعمال آن بجای ترکیب ( یا دادن چیخارتماق ) بسیار بجا و  
فصیح است .

#### ۱۴ - اویوشماق

شهریار سن یازان اشعاری اوزاقدان تانیرام من  
بیر اویوشماق داهی وار نقش ایله نقاش آراسیندا . "سلیمان رستمه"  
در اصل "اوذوشماق" بود که به صورت "اویوشماق" در ترکی مانده و به  
معنی سازش ، مطابقت و توافق است

#### ۱۵ - ائتمک

سنله سلیمان رستمی یا دا ائدیر بو شیوه یله شهریار ی شاد ائدیر .

"محمدرا حیم حضرت لرینه جواب" ۸۵

"همایون" دستگاه اولسان سازیندا "شهریار" یاد ائت

کی ملت شاعری "صافی" بیزه یا زمیش بو دستور و .

"سازلی شاعریمیز صافی روحونا تقدیم" ۱۲۵

کلمه از ریشه "اُئد -" است و معنی آن در ابتدا "سازمان دادن"، "منظم ساختن" بود، سپس اندک اندک معنی آن ساختن و به وجود آوردن و اعمال (make) و سپس کردن (to do) شد.

به اشاره، محمود کاشعری در معنی اخیر ترکان اوغوز "اُئدی" و ترکان شرق "قیلیدی" را ترجیح می دهند و دلیلی نیز برای این دگرگونی می آورد (دیوان لغات الترك، جلد اول صفحه ۱۷۱). کاشعری دو مثال از طرز استعمال آن ذکر می کند: تنگری منک ایشیم ائتی "یعنی خداوند کارهای مرا سامان داد (اصح الله امری) و مثال دوم: "اول یوکونچ ائتی" یعنی نماز خواند. ساختن افعال مرکب بیاری "اُئتمک" بسیار معمول است. لرد کلاوزن بیش از دوهزار مصدر از این نوع را می شناسد. (فرهنگ ترکی پیش از قرن ۱۳ میلادی، صفحه ۳۷)

ائیله مک که در زبان ما چون مترادف اُئتمک به کار می رود از "اُئله مک ساخته شده است. معنی آن در اصل "سودمند گردانیدن" و سپس در نتیجه "کشت و زرع کردن"، "تبدیل به احسن کردن" و بالاخره "عزیز داشتن" بوده است: بعدها معنی آن "کردن" و "ساختن" و در حقیقت مترادف "اُئتمک" شده است. معلوم نیست چرا بعضی ها آنرا ظریف تر از "اُئتمک" انگاشتند.

در ترکی ترکیه آنرا مرادف با "اُئتمک"، "قیلماق"، "یاپماق" دانسته اند. "ائیله مک" در زبان ما نیز سرگذشتی دارد معمولاً در جای "ائی" -  $\text{EY}$  "ی" تبدیل به "ای" می شود و دیفتونگ "  $\text{Ei}$  " نیز جای خود را به کسره  $\text{E}$  می سپارد. پس از ائیله مک (  $\text{EYLEMEK}$  ) ائله مک (  $\text{ELEMEK}$  ) ساخته می شود.

در زبان ما "ائله" دو معنی دارد: اول، به معنی "بکن" از مصدری که هم

اکنون موضوع بحث بود، دوم به معنی "چنان"، "آنچنان"

داستان آن نیز چنین است: از ترکیب "اُ" به معنی "آن" و "ایله"

به معنی "با" کلمه "اُ" - ایله - ایله - ایله و با قدامی شدن مصوت اول - بر طبق قانون هم آهنگی - "اُیله" به وجود آمده که در لهجه ما باز با تبدیل "ی - لا" (به "ای -  $i$ ") دیفتونگ (مصوت مرکب)  $\text{oi}$  تبدیل به  $\text{E}$  شده و در نتیجه اُیله به صورت "ائله" درآمده است.

ترجمه مثال "ائله ائله مه" (آن چنان مکن) شامل هر دو کلمه

مشابه (هم آوا) است. "بئله" (چنین) نیز این مراحل را طی کرده است  
بُو - ايله - بُويله - بُويله - بو - ای - له - / بئله .  
در ضمن صحبت از فعل اقبيله مک به فعل "یاپماق" نیز اشاره شد بهتر  
است چند سطری هم درباره آن نوشته شود :

"یاپماق" شامل این معانی بود: ساختن (ساختن خانه) بستن (بستن  
در)، پوشانیدن، دو چیز را نزدهم قرار دادن یا چسبانیدن. مثالهایی  
که در دیوان لغات الترک آمده : اول قاپوق یاپتی" (در اصل بصورت  
ارقبغ یبتی است، ما در نقل امثله برای سهولت کار خواننده تا آنجا که  
ممکن است از قواعد املائی جدید - با حفظ تلفظ اصیل - تبعیت می کنیم  
یعنی مرد (ار)، دررا (قاپوق - قاپی نی) بست (یاپتی).  
دوم : ار (مرد) تور (تور برای صید) یاپتی (گسترده).  
سوم : ایشلر اومک یاپتی (زن نان پخت، به تنور چسبانید)،  
چهارم : ارتام (دام) یاپتی (مرد دیوار ساخت).  
در ترکی امروز معانی این کلمه چنین است: ساختن، کردن، تعمیر  
کردن، سامان دادن ...

در ترکی ما معانی رایج آن . چسبانیدن (نان به تنور)، کردن، انجام  
دادن، ساختن و درست کردن است (پیفون : ص ۲۵۲)  
یاد آوری می کنیم که کلمه "یاپشدیرماق (چسباندن)، یاپیشقان  
(چسب)، یاپما (تپاله) ... از یک ریشه است.  
" بقیه در شماره آینده "

## آذربایجان ادبیات تاریخچه بیر باخیش

(۳۷)

یازان : آکادیمی سینین دکتر جواد دهینت

جعفر بدایعی ( کلامی ) : گؤرکملی شاعر، موسیقی بیلن و نقاش جعفر بدایعی ۱۳۱۴ هجری قمری ده تبریزده آنادان اولموش. آتاسی مرحوم مشهدی علی اکبر ساعتسا زنوحه خوان تبریزده تشکیل تاپان "دلریش" آدلی حسینی دسته سینین قوروجولاریندان دی .

جعفر بدایعی ایلك اؤنجه علوم قدیمه اوخویوب، عینی زاماندا، ادبیات فارسی، خطاطلیق، نقاشلیق اؤگره نیب و آتاسیندان دا ساعت سازلیق اؤگره نمیشدیر .

مرحوم بدایعی، نقاشلیغی آتاسیندان گیزلی تمرین اتمیش، ومینیا تور- لوقدادا چوخ قیمتلی تابلولار اوزوندن یادگار بوراخمیشدیر .

مرحوم بدایعی شعریا زماقدان قباق موسیقی اؤگره نیب، ائله کی ایران موسیقی سینده استاد اولموشدور. ایلك رباعی سینى چکدیگی بیر "تریاکی" تابلوسونا سؤیله ییب تابلونون آلتیندا، یازمیشدیر .

مرحوم بدایعی ۷۵ ایل یاشامیش و ۶۰ یاشیندان صورنا شاعرلیگه باشلامیش و شعرلرینده " کلامی " تخلصونو سئچمیشدیر .

مرحوم کلامی شعرلری چوخ اولمادیغی حالده، مضمون و محتوی جهتیندن زنگین دیر. شعریت باخیمیندان دا یوکسک سویه ده دیر. شعرلرینین بؤیوک حصه سینى غزله، وبیرنجه نوحه تشکیل ائدیر. بورادا، اونون شعرلریندن نمونه وئریرکن، استاد شهریار ایازدیغی موشح غزلی-سی استادین جوابیله بیرلیکده درج ائدیریک :

( ۱ )

وصال شمعه کیم گوردی یفته پروانه بیریاندا

شرار وصله بیریاندا یانار، هجرانه بیریاندا

دوشر تشویشه مرغ دل گورنده یاریمین زلفون

صبا ائیلر پریشان بیر طرفده، شانه بیریاندا



گرفتار اولماسا کونلوم قوشی جای تعجب دور  
اولوب، بیریاندا، زلفون دام، خالین دانه بیریاندا  
بیخیلیدی ساقی مجلس گؤرنده چشم مخمورون  
جالاندی باده بیریاندا، دوشوب پیمانه بیریاندا  
جمالین گؤسته ره یاریم، سکوت محض اولور عالم  
اویار فرزانه بیریاندا، دورار دیوانه بیریاندا  
ایکی یول واردی مقصوده، یاخین دیرهانکی سی پیلهم  
منا و کعبه بیریاندا، در میخانه بیریاندا  
"کلامی"! عشقدن یان دور! کی یاندی آتش عشقه  
نهاد شمع بیریاندا، پیر پروانه بیریاندا

( ۲ )

مشاطه الی زلف پیریشانه دگننده  
شانه کیمی شان - شان اولی دل، شانه دگنده  
زلفونده اولان لر زشه کونلوم سبب اولدی  
زنجیر دوشر لر زیه دیوانه دگنده  
دیوانه لرین مسکنی دیر طره ی جانان  
غوغا اولی بریا اونا فرزانه دگنده  
قدیم بوکولی، رشته ی جانیم اولی پرپیچ  
تا سلسله ی زلفونه بیگانه دگنده  
مین چشمه ی حیوانه برابردی او می دن  
بیر قطره سی دوشسه لب جانانه دگنده  
وار حق، او کی پیری کلریوین قانیمی توکسه  
قانلار توکولر خنجر مستانه دگنده  
دامانه آخار اشگی، اولور شعله سی لرزان  
رخسارینه شمعین پیر پروانه دگنده  
بیز اوزگه شرافت یختیشر مسند شیخه  
مسجدده اونا خادم میخانه دگنده  
شوریده لیق احوالی " کلامی " ده گؤروندی  
مشاطه الی طره ی جانانه دگنده

## غزل موشح به خدمت حضرت استاد شهریار

\*\*\*\*\*

سلام من بتو ای سیدرسول نسب  
گشاده مکتب شعر تو در زمانه شعب  
چنانچه با ییدوشاید نگشت کسب ادب  
عرب اگر چه از او بود، او نبود عرب  
نهاده مهرسکوتی ز شهدوی بر لب  
شرف ز مقدم مولا گرفت ماه رجب  
در اختیار تو شد ملک جان و جبب  
اگر بخاک درش رونم چه جای عجب؟  
ز شهده شعر تو آتش گرفت جان عنیب  
یکی اسیر بلا گردد و مطیع لعیب  
ز داغ هجر غم انگیز خواند مرغ طرب  
بدینا میدم و تادل بدل رسد دل شب  
نه روی کعبه بر آن دل شونده رأغب  
بنام خویش ندیده بر آسمان کوکب  
زمانه منتظر شاه آسمان موکب  
هزار سال کشد ام روزگار تعیب

سلام من بتو ای شهریار ملک ادب  
یگانه گوهر دریای فضل و گنج و هنر  
دریغ و درد ز فیض حضور پر گهرت  
محمد عربی جدتاً جدار تو بسود  
حلاوت سخنت را چشیده اهل کلام  
مراد اهل طریقت علی و آل علی است  
در آستان تو دل ریخته قدم به قدم  
حریم کعبه ای آمال کوی دلبرماست  
سرودنغمه ای بلبل سروده های تو شد  
یکی ز روی نکویان برد تمتع روح  
نوا ی من ز دل من گرفت شور حزین  
شب است دیده بدنبال اختراقبال  
هر آن دلی که پراز عطف مهر شد، آری  
رموزرنج فلک را کسی نمیداند  
یقین که فتنه ای آخ زمان ختم دارد  
اگر فلک چو تو فرزندخواست میباید

رسداگر زدم گرم شهریار دمی

نهال ذوق کلامی دهد کلام رطب

در جواب غزل آقای میرزا جعفر بدایعی ( ساعتساز )

متخلص به (کلامی) که حقاً مرد ذیفنونی هستند (\*)

### مورغ پرشکسته

از بیدلی مجال جواب سلام نیست  
ما را به چننه جز سخنی سست و خام نیست  
جز در صف بدایع سعدی نظام نیست  
با سجع قمری چمن آن انسجام نیست  
وین هر سه جز بسا ز طبیعت تمام نیست  
آنجا مقام عقربک صبح و شام نیست

آمد سلام دوست بسروقتم و مرا  
سخت آن تنور طبع سخن پخته میکند  
طبع (بدایعی) است که با لطف نظم او  
در نظم خوشه ی پرن آن انتظام نه  
استاد فن ساعت و شعراست و موسیقی  
ساعت چنان تراز که خورشید و ماه را

کلیات استاد شهریار، جلد ۲، ص ۲۵۱/۲۵۲

نقشش حلال باد، چه نقاش موشکاف  
 کلک هنر بر آن خط فرمان نهاده سر  
 من صائبی شدم که به تبریز آمده است  
 از دست داده ام بهوایت عنان شوق  
 طبعم عقاب کوه نشین است و خود مرا  
 ما خود مدام بسته‌ای اعصاب خسته ایم  
 عمریست تا مقیم اقالیم عزلتیم  
 جز صبر و سوختن نبود سهم عاشقان  
 ای دل مقام قرب بهر کس نمیدهند  
 جا ویدبا دکا معزیزان بجا موصول  
 انجام بد بعمر خوش آغاز میدهند  
 نسج قماش عمر عجب بی‌دوام بود  
 از من بنامه‌ی توبسی نام می‌رود  
 نام آوران نشانه‌ی تیر حوادثند  
 ما وزن شعرو قافیه‌ی بی‌قواره ایم  
 از صرف جیب خانقها ن خاصه خرجی است  
 بی‌مشتری است غرفه‌ی دردی کشان وقت  
 چون شد که ناهای ختن بونمیکنند  
 این جنگ با خداست که روزی کند خدای  
 آری بزخم تیغ و سنان التیام هست  
 نامت بدایعی و "کلامی" تخلصت  
 پیچیده به، بشعرتو طومار شهریار

کز کاکل قلم سرموشی حرام نیست  
 آری بخدمت تو قلم جز غلام نیست  
 افسوس همزبان عزیزم همام نیست  
 تا چون کنم بتوسن بختی که رام نیست  
 چون جوجه مرغ رخصت یک پشت بام نیست  
 مرغیم پر شکسته و حاجت به دام نیست  
 ما راهوای منصب و جاه و مقام نیست  
 عشق است و بی‌شکسته هجران تمام نیست  
 کافر مقیم روضه‌ی دارالسلام نیست  
 ما را بغیر زهر جدائی بجام نیست  
 دیباچه‌ها همیشه به حسن لختام نیست  
 دردا که هیچ نقش جهان بردوام نیست  
 اما نصیب قرعه‌ی دولت بنام نیست  
 آنجا که ننگ و نا بود، بخت کام نیست  
 خود در قصیده‌ای که بمیل و مرام نیست  
 در بارگاه مرشد ما بار عام نیست  
 دیگر بکوی میکده آن زدحام نیست  
 گر خود دماغ ذوق و خرد را ز کام نیست  
 روزیکه ذوالفقار علی در نیام نیست  
 اما بزخم تیغ زبان التیام نیست  
 ما را کدام هست که گویم کدام نیست  
 آری بلطف طبع کلامی کلام نیست

مرحوم بدایعی آشاغیداک‌ی فارس‌جاغزلینده، ۱۳۴۰- نجی‌ایلین نوروز  
 بایرا مینی‌تبریک ائده‌رک، اصیل ایران موسیقی‌سینین نغمه‌لرینسی  
 گتیرمیش‌دیر:

سمرگه درچمن میخواند بلبل خسروانی را  
 توهم مطرب، بزن آهنگ شور و خاورانی را  
 به گلشن غنچه‌را جامه‌دران سرکن باهل دل  
 رهاوی و نوا و دیر و ترک و مهرمانی را

بزن زنگ شتر را در قطار لیلی و مجنون  
 فرود آورید شستی شوستری و حاجبانی را  
 حصار و مویه را بشکن مخالف تا شود مغلوب  
 به منصوری رسان عشاق و آذربایجانی را  
 عراق و راک هندی را محیّر کن ز پروانه  
 بزن نوروژ و خارا و بیات اصفهان را  
 بیای سرو و سنبل سوسن و سیمین بر و ساقی  
 بساز و ساغر آور هفت سین خسروانی را  
 بیاد عشق پرکن جام خود را از می وحدت  
 طلب بنما زحق توفیق عمر جاودانی را  
 مبارکباد میگوید "کلامی" از صمیم دل  
 حلول مقدم میمون عیسیدباستانی را

مقاله میزین صنوندا ، مرحوم کلامی نین "حضرت سید الشهداء علیه السلامین  
 عهدینه وفاسی" آدلی تورکجه مذهبی شعری نین بیر قسمتی نی درج ائدیریک :  
 خونابه دل ایله لبالب اولاندا جام  
 عشق اهلینه حلالدی ، بیگانه یه حرام  
 بیر باده دیرکی ، ساقی روز ازل اونو  
 تخمیر ائدیب بلایه ، ایچنمز او جامی خام  
 ارواح انبیاء متمایل او باده یسه  
 اشباح اوصیاء متملق اولوب تمام  
 هرکس آلیب او جامی اله ، تیتره دی الی  
 صعب العبور مرحله دیر ، لنگ اولوب دو گام  
 مشکلدی ، شرطی چوخدی ، تکالیفی سخت دیر  
 مقدور اولماییدی او طوماره ثبت نام  
 الدن اله دولاندی او محفله عاقبت  
 دوتدی قرار شاه شهیدان الینده جام  
 لاله کیمی اوزو قیزاریب فرط شوقدن  
 غنچه کیمی گوروندو دوداقیندا ابتسام  
 معشوقدن گر اولماسا بیر جذبه عاشقه  
 مصداق عشق عاشقیلن تا پماز اختتام

جامه باخاندا ، گوردو جمالیندن اوزگه یوخ  
 لاجرعه چکدی باشه ، اولوب مست و شادکام  
 وجهی اولین جمال خنداونده آینه  
 نوری و نورهن کواکب افلاکه انتظام  
 ایفای عهده ، هم اوزو ، هم یار و یاری  
 یغتمیش ایکی نفر ائدیبلر اوطوماره ثبت<sup>نام</sup>  
 ائدی و دیعه ده م ماه محرمه  
 سبط نبی حسینی خداوند ذوالکرام  
 مخمور و منتظر قالیب ایفای عهد اوچون  
 دوران دولندی گردش ایام اولوب تمام  
 کرب و بلاده ، عاشر شهر حرامده  
 ووردی حسین دامن مقصوده اعتصام  
 بیر- بیر هامی کمک لرینی ائیلهدی فدا  
 تک قالدی عرصه گناهده محبوب لاین تمام  
 اتمام حجت ائیلهدی ، گوردی او لشکره  
 ممکن دگیل میسر اولاجوهر کلام  
 ال آتدی ذوالفقاره ، ائدیپ حمله دشمنه  
 کفاردن او عرصهده تا آلسین انتقام  
 طومار تک آچاردی ، بوکردی او لشکری  
 .....

## حضرت محمد (ص) بن اوگودلری

مَا مَحِقَ الْإِسْلَامَ مَحَقَّ الشُّجِّ شَيْئٌ

هئج بیرشئی پخیلیک قدر اسلامی پایمال ائتمز .

مَا مِنْ إِمَامٍ يَعْفُو عِنْدَ الْغَضَبِ الْأَعْفَىٰ لِلَّهِ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

غضب حالینده باغیشلایان رهبری تانری قیامت گونو باغیشلار .

مَا مِنْ شَيْءٍ فِي الْمِيزَانِ أَثْقَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ

عدالت اولچوسونده هئج بیرشئی خوش اخلاقلیق قدر آغیردگیل .

مَا مِنْ صَدَقَةٍ أَفْضَلُ مِنْ قَوْلٍ

یاخشی سؤزدن اردملی ( فضیلتلی ) صدقه یوخدور .

مَا مِنْ صَدَقَةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ لِلَّهِ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ

تانری یانیندا حق سؤزو دئمکدن یاخشی صدقه یوخدور .

مَا هَلَكَ أُمَّرٌ عَرَفَ قَدْرَهُ

هرکس اوز قدرین بیلسه هلاک اولماز .

مَا أَمْلَقَ تاجرٌ صَدُوقٌ

دوغرو دانیشان تاجر فقیر اولماز .

مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ

مال صدقه وئرمکدن آزالماز .

مَا قَلَّ وَكَفَىٰ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرُوا إِلَهِي

یغتیشن آز مغرور ائدن چوخذان یاخشی دیر .

مَا عَالَ أُمَّرٌ إِقْتَصَدَ

اورتا یولو توتان فقیر اولماز .

مَا آمَنَ بِي مَنْ شَبَّعَانَ وَجَارَهُ جَائِعٌ إِلَىٰ جَنَبِهِ وَهُوَ يَعْلَمُ بِهِ

هرکس قونشوسو آج ایکن بیلهرک یاتسا ، منه اینانمیر .

مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ شَيْئًا أَقْلَلَّ مِنَ الْعَقْلِ وَإِنَّ الْعَقْلَ

فِي الْأَرْضِ أَقْلَلَّ مِنَ الْكِبْرِيَةِ الْأَحْمَرِ .

تانری بیئر اوزونده هئج بیرزادی عقل قدر آز یاراتما میشدیر

عقل بیئر اوزونده قرمزی کبریت دن ده آزدیر .

ترجمه ائدن : دوکتور هیئت

===== صحاح العجم =====

یکیست ترکی وتازی در این معامله حافظ  
حدیث عشق بیان کن بهر زبان که تو دانی  
" حافظ "

در شهر تغلیس، پایتخت گرجستان شوروی دانشمندی یهودی گرجی بنام کارل لوطا با طاهره، کنردرتاریخ و پروفیسور، در سالهای اخیر مدعی این بود که میبایست آثار تاریخی فارسی، ترکی و عربی از آنجمله سنگ نبشته‌ها، سنگ روی مزارها، کتیبه‌های روی سردر و دیوارهای مساجد و تکایا و این قبیل یا دگاره‌های تاریخی بدون استثنا در سرتاسر گرجستان جمع آوری شده در یک نقطه زیر نظر اداره بیوتات محلی متمرکز و نگهداری بشود و از این قبیل آثار تاریخی که روزی اسباب درد سر گرجی‌ها خواهد بود، "حافظت نمایند". البته این خوشرقصی و پیشنهادهای برای حفظ منافع آنهایی بود که خود گرجستان را تصاحب نموده و بلعیده بودند و دستور را با لای بود.

متأسفانه بر اساس پیشنهادهای این شخص این کارها آنکه با مقاصد خاصی جلوه کرده بود عملی شد؛ چیزهایی که قابل حرکت نبودند دینا میت و سایر وسایل تخریبی منفجر و نابود نمودند و تعدادی سنگ قبر و کاشی‌های نوشته شده و از این قبیل آثار باستانی تاریخی شرقی را از همه جا جمع نموده در دره بنام آرمازی ۲۷ کیلومتری شهر تغلیس در مجاورت پایتخت قدیم گرجستان به نام مسهختی جمع آوری و محصور ساختند.

نویسنده این سطور که گذارش بدان دیا را فتاده بود از مشاهده این حال سخت پریشان احوال شده مقاله اعتراض آمیز در روزنامه "باکی" مورخه ۱ فوریه ۱۹۷۹ شماره ۶۵۰۷ چاپ نمود و شدیداً بر این عمل غیر انسانی معترض شده و ماضی را اینگونه خرابکارانه را اراعه دادم (شاید همین مقاله را از نقطه نظراً اهمیت تاریخی با تجدید نظر چاپ نمایم)

عجب اینست که حالا در تهران، در پایتخت ایران، در این مرکز دانش و فرهنگ حادثه با شکل دیگر جلوه گرمی شود بدین معنی آقای سید محمد محیط طباطبائی کاسه گرمتر از آتش شده و سنگ و فرهنگ به سینه میزند و با نام "انتقاد ادبی می خواهد نوعی دیگر کارناشایسته" کارل لوطا با طاهره را تکرار و به خیال خودش ضربه نوبتی خود را به زبان ترکی و فرهنگ آذربایجان وارد سازد، راستی که چه تشابهات عجیبی! ... و حال آنکه در سالها

در از تجربه به وی ثابت نموده که بیش از ۱۵ میلیون مردم ترک زبان که در ایران زندگی مینمایند، ایرانیان اصیل و غیره و مسلمانان و پناهنده و مدافعین بی پروای میهن عزیز و پاسداران مرزهای ایران و از نخستین مبلغین مذهب اثنی عشری بوده و میباشند و نباید کما فی السابق به آنان با چشم بیگانه و نامحرم نگریست و به مقدساتشان لگدانداخت .

استاد سید محمد محیط طباطبائی به زعم خودشان ظاهراً مقالهء مبنی بر رد اصالت فرهنگ "صاح العجم" هند و شاه خجوانی در مجلهء "آینده" به چاپ رسانده اند و آنچه که توانسته به مؤلف اثر و کاتب و ناشر و غیره ایرادات نا وارد گرفته و ساز ملی گرائی تخیلی قدیمی خود را نواخته اند و حتی از قول حمدالله مستوفی قزوینی نیز سخنهاى ناگفته گفته اند و شدیداً موجودیت تا - ریخ، زبان و فرهنگ و حتی خود مردم و ملت ترک زبان ایران را تلویحاً انکار نموده اند و تکیهء کلامشان اکثراً (ایرانی نژاد)، (ایرانی اصل) بوده و حال آنکه خودشان در اصل عرب نژاد هستند و از اولاد حضرت خاتم النبیین محمد المصطفی (ص) میباشند که در خطبتهای خود بین چهار نژاد (سفید و سیاه و زرد و قرمز) بشر هیچگونه فرق و امتیازی قائل نبوده و عزت و برتری را در پرهیزکاری دانسته و فرموده اند: "لا فضل عربی علی اجمی ولا اجمی علی عربی ولا ابیض علی اسود ولا احمر علی اصفر. ان اکرمکم عند الله اتقا کم" (با این دستور صریح و روشن جد بزرگوارش چرا باید جناب استادی و با افتخار سادات فرمایش آن بزرگوار را فراموش نموده و تا حد طاباطذره تنزل نماید و دم از برتری نژاد، آنهم نژاد خود بزند به ویژه در شرایط کنونی کشور که هرگونه تبعیض نژادی و برتری قومی از بین رفته است و مسلمانان از هر نژاد و ملت و رنگ و زبان سرزمین برادر و برابر میباشند و انشاء الله نیز خواهند شد .

مگرایشان نمی دانند این طرز تفکر یعنی برتر شمردن نژادی و حقیر و پست شمردن نژادی دیگر علناً مخالف دستورات دین مبین اسلام و از آثار باقیماندهء دوران طاغوت بوده که از طرف ملی گرایان تخیلی متجاو زپیداء و مد شده بود و منظور استعماری و سلطه گری داشته است .

استاد که خوب میدانند کلمهء ایرانی با آریائی مترادف نیست و نژادها دارای حقوق و مزایای برابر هستند، زیرا یکسان آفریده شده اند و استاد محیط طباطبائی که مؤلف "صاح الفرس" را با آب و تاب یک نفر منشی "اصیل ایرانی نژاد" و فارسی زبان می شمارد مگر ایرانی نژادی تنها و منوط به



فارسی زبان بودن است؟! ... مگر مؤلف "صاح الفرس" فرزند مؤلف "صاح العجم" نیست؟ چون پدر فارسی و ترکی نوشته مردود است و نااصل و پسر فارسی به فارسی نوشته مقبول است و اصیل؟! خودتان انصاف بدهید چه می نویسید. مگر بسیاری از اقوام ایرانی مانند تراک، اعراب از آن جمله خود شما و غیره از اقوام آریائی هستید؟ به زعم شما تمام اقوام و مردمی که قرن - هاست در محدودهٔ فلات ایران و تحت لوا و فرهنگ اسلام و ایران بهم پیوسته و زندگی میکنند اعم از فارس، ترک، عرب، لر، کرد، بلوچ و غیره همه ایرانی هستند و ایرانی بودن ویژه و مرادف با فارس و فارس زبان بودن نیست و وطن و اسلام است که این همه اقوام مختلف را وحدت می بخشد و برادری سازد نه فارس، ترک زبانی.

نویسندهٔ مقاله از اینکه هندو شاه به ترکی سخن میگفته و اثر نوشته برای پارهٔ مصالح تردیدی و رزد و چنین استدلال میکند که هنوز در دورهٔ هندو شاه ترکان مهاجر از بلاد شام و روم به ایران و آذربایجان از جمله به نخجوان نیامده بودند. ایشان نباید فراموش بکنند که مهاجرت ترکان شام و روم از موجهای مهاجرت های بعدی است و به اضافه در اصل این ترکان شام و روم از ایران به شام و روم رفته بودند که در سال ۸۰۴ هجری قمری به امر امیر تیمور گورکانی به عقب معاودت نمودند و نویسنده مقاله گوئی به کلی از مهاجرت های ترکان اوغوز و سلجوقیان از هزار و اندی سال قبل آگاهی نداشته و ترکان قباچق و خزر و آوار و سوار و غیره را که قبل از اوغوزها به آذربایجان آمده اند بشمار نیامده اند. شاید علت این نسیان بدان جهت است که مهاجرت ترکان و پورش سلجوقیان در تاریخهای آریا مهری حذف شده بود.

یک نگاه گذرا به تواریخ غیر آریا مهری در حال آشکاری می سازد که زبان عمومی مردم آذربایجان لااقل بعد از نقل و انتقال اقوام ترک اوغوز (غز) و آمدن سلاجقه ترکی بوده و مهاجرت های بعدی متمم و مکمل آن ها بوده است و گویشهای محلی از قبیل تاتی، هرزنی و غیره که به قول مقدسی بیش از ۷۰ بوده در بیشتر نقاط این مرزبوم منسوخ شده بود.

استاد ما بر روی مقاصدی که شایستهٔ شان بزرگوارشان نیست لغتنامهٔ "صاح العجم" هندو شاه پدر را که یک فرهنگ فارسی، عربی، پهلوی و ترکی آذری است با "صاح العجمیه" پیرعلی رکوی که یک لغتنامه فارسی، عربی و ترکی عثمانی است اشتباه میکند. علتش هم اینست که نامبرده نه

ترکی آذری میدانند و نه ترکی عثمانی تا بتوانند با مطالعه این دو اثر فرقی بین لغات و اختلاف تلفظ آنها را در یابد. مثل ایشان در این باره مثل معروف عربی است که میگوید من لا یعرف الفقه فقد صنف فیه (کسی که فقه نمی داند در فقه تصنیفات می کند). حقیقتاً جای بسی تعجب و تاسف است که استاد دانا نام "کتاب دده قورقود" را کتاب "دده اغوز" مینویسد و آنوقت وارد میدان می شود و اظهار فضل و نظر مینماید و از ادب و فرهنگ ترکی دم می زند!! ...

استاد دانا بکار بردن کلمه "عجم" را دلیل بر عثمانی بودن مؤلف "صاح العجم" می شمارد زیرا معتقد است که تا زبان و پیاریسیان آنچه که منسوب و مربوط به ایران و ایرانی است فارس و فرس میگویند ولی ترکان عثمانی این کلمه را در مقام تحقیر و تنزیل برای ایرانیان بکار می بردند و می فرمایند: "اما ترکان عثمانی در دوره کشمکش با ایران عهد صفویه از اطلاق کلمه "فارسی و ایرانی... در بیخ می ورزیدند و چون در کلمه "عجم... احساس تحقیری میکردند، کشور و زبان ایران را عجم و عجمی و ایرانیان را اعجام می گفتند. عثمانی ها صفت خوارمایه "عجم را بر نام شاهستانه فارس ترجیح می دادند... پس... صاح العجم... هم... تالیف پیرعلی برکسوی حنفی... از مردم... روم عثمانی بود..."

راست می گوید. پس با این منطق "شاهنامه" را نیز یک بد مرد عثمانی در "عهد صفویه" که "از اطلاق کلمه فارسی و ایران در بیخ می ورزیده بقلم ابوالقاسم فردوسی طوسی" رومی، عثمانی "برشته" نظم کشیده است ملاحظه فرمائید و چگونه گستاخانه "صفت خوارمایه "عجم" را در باره ایران بکار می برد:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی  
 لابد به علت ضرورت قافیه بوده که لفظ پارسی را بزبان آورده است. ضمناً برای خرسندی خاطر استاد می افزایم که برخلاف ادعای برخی از ناشیرین و کاتبین فردوسی که از ترکان مهاجران و روم به حدود طوس و غزنه بوده حکماً در دوره صفویه یا پس از آن می زیسته است!!

همچنین معلوم میشود علاوه بر فردوسی بسیاری دیگر از نویسندگان و شعرای ایران نیز که لفظ عجم را بجای فارسی و ایران بکار برده اند همه از عثمانیها پیروی نموده اند و با پیرعلی برکوی حنفی هم آواز بوده اند!! زهی تصور باطل.

البته استاد سید محمد محیط طباطبائی در سهم خود نخستین کسی نیستند

که در باره آنچه که مربوط به تاریخچه یا فقه اللغه زبان امروزی ترکی آذربایجان باشد بدون وقوف بر چند و چون و کم و کیف آن زبان قلم فرسائی کرده اند کسان بسیاری قبل از ایشان بوده اند و چه بسا کسان بسیاری نیز بعد از ایشان خواهند بود که در این باب اظهار وجود و عرض اندام خواهند کرد. نفی موجودیت این زبان و تخطئه آثار مربوط به آن کار دیرروز و امروز نیست و تاریخ آن به اندازه رواج شوونیسم در ایران و امحاء و تخطئه همه دستاوردهای مربوط به زبان و فرهنگ و ادب خلق های غیر فارس قدیم است.

گفتیم استاد محیط طباطبائی در این کارتها نیستند بدین معنی "محقق" دیگری نیز در تبریز در دوران اشتغال به استادی دانشگاه تبریز بدون اینکه ما ننداستان محیط طباطبائی یک کلمه ترکی بدانند در مورد داستانهای معروف "کتاب دده قورقود" و یا بفحوائی استادنا "رساله دده اوغوز" اظهار نظر "علمی و تاریخی" کرده و اظهار نظر میکنند که این اثر هیچگونه ارتباطی با زبان و فولکلور و فرهنگ امروزی آذربایجان ندارد و بسیاری از اینگونه مدعاها "عالمانه".

تمام کوشش استاد محیط طباطبائی در این ریشه یابی کتاب "صاح العجم" و تمام صغرا و کبراهائی که در آن بکار رفته معطوف بر اینست که "مدلل" سازد: «اولا در دوره هندو شاه مؤلف "صاح العجم" هنوز ترکان مهاجر از شام و روم به حدود ایران و خجوان موطن هندو شاه نیامده و اقامت نگزیده بودند. نائیا آنچه که از کلمات و عبارات ترکی بعنوان همسانها و معادل کلمات با رسی در لغتنا مزبور آمده، افزوده های بوده که بصورت زیر نویس ترکی عثمانی بر آن افزوده شده و بنا بر این فرهنگ نامبرده بزعم استادنا هیچ پیوندی با زبان و فقه اللغه زبان ترکی آذری نمی تواند داشته باشد و اصلا هیچ و پوچ است...»

به ایرادات استادنا پاسخ می دهیم

استاد سید محمد محیط طباطبائی مینویسد: "... نسخه پرداز متن چاپی ... چگونه می تواند خود را به قبول این مطلب راضی نگهدارند که هندو شاه متوفی در ۷۳۵ از بحر الغرایب" حدود ۹۰۰ هجری و "سائل اللغه" تالیف ۹۴۸ در تالیف "صاح العجم" استفاده کرده باشند؟! "

نویسنده مقاله تنقیدی عالمنا، عمدا به این مانور عوام فریبانه دست زده است در صورتیکه در صفحه ۱۲ "پیشگفتار مصحح" صریحا و با مرکب سیاه روی کاغذ سفید آورده است: "... جلد اول این فرهنگ در حدود شش هزار واژه فارسی

پهلوی دارد که به نظراینها نب همه<sup>۱</sup> این لغات را مؤلف جمع آوری نکرده است و از صفحه اول تا ۲۸ لغاتی بر متن اصلی (البته در حاشیه) افزوده شده است که به دلایل زیر متعلق به هندو شاه نیست:

۱- خط متن و حاشیه یکی است و این دال بر آن است که ناسخ لغات حاشیه را بعداً بر اثر افزودن و شاید قصد تدوین فرهنگ تازه و جامع تری داشته است

۲- منابعی که در حاشیه آمده اکثراً از فرهنگهای بعد از "صاح العجم" است و ما برای اینکه خواننده بتواند واژه‌های اصلی را از واژه‌های حاشیه تمیز دهد لغات حاشیه را با علامت + مشخص کردیم "ما حیران و مبہوتیم استاد محیط طباطبائی که سن و سالش از مرز هشتاد گذشته و پیرمردی سالخورده و روی از جهان در کشیده می باشد و علاوه بر دوپای خداداد دوپای چوبین دیگر قرض کرده و باز بزحمت از نقطه به نقطه می خرد مانند چگونه میتواند خود را حاضر کند که این گونه بیرحمانه و در عین حال بی انصافانه بتا زند، مگر پاد در محله کوران گذاشته اند؟!

آقای سید محمد محیط طباطبائی درباره کلمه "باکی" نیز خواسته اند شیرین کاری کنند و کبرا صغرائی چیده اند ولی در اینجا نیز بی گذار به آب زده اند، قبل از فارس‌ها، قبل از روس‌ها این کلمه بهمین شکل و تلفظ موجود بوده و هست. باکی در زبان ترکی به معنای زمین بلند، بلندی تپه و ارتفاعات آمده است و چون شهر باکی در کنار دریا روی ارتفاعات قرار گرفته است این معنای تاریخی کهن را شامل است و به روس و فارس و عرب ربطی ندارد و خاطر استنادنا آسوده باشد و ایشان نیز حق ندارند این کلمه اصیل ترکی را به دلخواه خودشان به باد کوبه یا باکو و غیره تبدیل نمایند و بر صاحب اصلی آن تحمیل را داده فرمایند.

نویسنده مقاله می گوید: "صاح الفرس... برای ترجمه و تفسیر لغات دشوار قافیه شعر دری نوشته شده... (این) صاح العجم، اصلی و کامل نمی تواند باشد... این متن بطور مسلم... برای ترجمه و تفسیر زبان فارسی مورد نیاز به زبان عربی... تالیف گردیده است"

یک نظراً جمالی به محتوی یک صفحه و توجه به کلمات مندرج در آن نشان می دهد که اغلب این واژه‌ها از آن قماش نیست که بتوان آنرا فارسی مورد نیاز (در مقابل "لغات دشوار" صاح الفرس) و دست افزار "کمک به آموختن زبان فارسی دری به سخنگویان زبان ترکی متداول در آسیای صغیر یا روم" دانست!

تہمت عجیبی است کہ می فرماید: "نا شروکاتب ارجمند نسخه" چا پسی پنداشته اند فرهنگی بہ ترکی بود "نویسنده قیاس بہ نفس فرمودہ، چگونہ ممکن است کسی کتابی را صفحہ بہ صفحہ، سطر بہ سطر و حرف بہ حرف با دقت و با خط خود بنویسد و متوجہ نشود کتابی کہ تصحیح و استنساخ میکنند فرهنگ فارسی است یا ترکی! اینجا اشتباہ از خود استادنا میباشندہ "نا شروکاتب کہ بہ راستی پنداشته کتاب فرهنگ ترکی تصور شدہ والا دربارہ فرهنگ فارسی چطور می شود بحث از الحاق پ بہ ب، چ بہ جیم کہ ترکی ہم واجد آنست کرد" بودن یا نبودن حروفی در یک زبان در ترتیب کلمات زبان دیگر چہ نقشی دارد؟ این سؤال پیش می آید کہ آیا نویسنده از کتابی کہ کمر بہ نقد آن بستہ جزم قدمہ" نا شرو مؤخرہ عربی کتاب حتی یک صفحہ خواندہ است؟ از پراگراف دوم صفحہ ۸۹۶ مجلہ (صفحہ دوم مقالہ) جناب نویسنده را در نقش شروک ہلمز مرحوم می بینیم کہ بخصوص در پراگراف سوم متوجہ "اختلاف خط"، "امثلہ ترکی" با متن می گردد. شیوہ نگارش در نسخہ ای کہ عکس صفحتی از آن ضمن مقدمہ چا پ شدہ (بہ صفحہ ہذافی امثلہ تصاریف لسان پارسی مراجعہ شود) در طول یک سطر نیز در مورد زبان ترکی و فارسی متفاوت است و خط بخش ترکی بی شباہت بہ یادداشتہائی کہ در زیر ہر کلمہ فارسی در متن خود فرهنگ نوشتہ شدہ است نیست و خط فارسی این صفحہ نیز یاد و رخط فارسی متن فرهنگ است.

استادنا از کتابی کہ گفتہ شدہ در جہان منحصر بہ فرد است در طرفہ العین نسخ متعددی ارائه دادہ و در دم فی الفور نسخہ ای در کتابخانہ ملی ملک کشف می نماید. با یاد متذکر شد کہ کتاب مورد بحث ما فرهنگ "صاح العجم" ہندوشاہ نخجوانی (پدر) میباشد کہ در کتابخانہ دانشگاہ شہر ہرایتسلاو زیر شمارہ و مشخصات ذیل نگہداری می شود نہ ہر اثر دیگر.

Kat Rat 305

TD 13

Kt 38/1005

نسخہ پی نگہداری شدہ با مہردانشگاہ ہرایتسلاو نیز موجود است نہ ہر فرهنگ بی نام و نشان عربی، فارسی ورومی و عثمانی و غیرہ پیرعلی برکوی حنفی و سایر ولغات متشابہ بہ او و امثالہ...

استادنا از تردید یا "لغزش ذہنی" حاجی خلیفہ روایت می کند و تنہا کسی را کہ از من قدمین اثر "صاح العجم" ہندوشاہ پدر را از "صاح لفرس" ہندو شاہ پسر نما یزدادہ و فرق گذاشتہ و دربارہ ویژگیہای آن سخن گفتہ است،

موردخشم و غضب قرار میدهد زیرا مضمون نوشته‌های وی مطابق ذوق و دلخواه نویسنده نمی باشد. استادنا به هرچیزیک اما می گذارد اما هرچیز مشکوک و روایت ضعیفی را که در جهت تعصباتش باشد با جان و دل و آغوش بازمی- پذیرد و آن را مسلم و مختوم می‌شمارد و تردید در آن مورد را کفر میداند چنانکه درباره لهجه پهلوی مادرزای آن "پیرترک" یعنی شیخ صفی - تنها به استناد چند دوبیتی منسوب به او - نیز البته برای استاد جای بحث نیست .

نویسنده مقاله در هر فرصتی همینکه سخن از ترکی و ترک زبانان - بان می آید، آنرا مردود و محدود به بلاد عثمانی می کند تا سایر نقاط "حساس" را برای مقاصد خود قرق کرده باشد. پهنه زبان ترکی هرگز به بلاد عثمانی محدود نبوده و نیست، برای تشخیص گسترش آن و نتیجه گیری علمی، دقیقاً باید سال و محل مورد بحث مشخص و معین گردد. صرف صحبت از بلاد عثمانی هیچ چیز را روشن نمی کند، چه در طی اعصار و قرون و حوادث تاریخی این "بلاد" گاهی محدود به یک منطقه و زمانی دربرگیرنده بخش‌ها و مناطق وسیع و قابل ملاحظه در سه قطعه بوده است .

از همه بی پروا تر گفتار استادنا درباره حمدالله مستوفی قزوینی مورخ و جغرافی دان معروف سده هشتم هجری قمری (ق. هفتصد پنجاه ه. ق ) صاحب "تاریخ گزیده"، "نزهة القلوب" و "ظفرنامه" است. عین نوشته جناب استاد سید محمد محیط طباطبائی چنین است: "مستوفی مثلاً درباره تبریز می گوید که به روزگار زندگانی هندو شاه (پدر) هنوز ترکان نورسیده نمی توانستند در آن شهر اقامت گزینند" زیرا زبان توده مردم در آن زمان همان زبانی بود که مرحوم کسروی در رساله زبان آذری بسال ۱۳۱۰ و محیط طباطبائی در مقاله زبان تبریزی مجله آموزش و پرورش سال ۱۳۱۸ شناخته و شناسانیده اند... "و حال آنکه در باب سوم نزهة القلوب (در ذکر بلاد آذر - بایجان) و نیز در هر جا که سخن از تبریز می رود آثاری از این کلمات که به مستوفی نسبت داده شده مطلقاً یافت نمی شود!... بعکس صاحب "نزهة - القلوب" بیشتر علاقمند به مذهب مردم است درباره مردم تبریز بیشتر بسه بحث درباره خلق و خوی آنان پرداخته است. لیکن هر وقت هم که صحبت از "اصل یا زبان" می آید اصلاً و مطلقاً کلمه ای آنچه که به "زبان آذری" یاد شده نیست، در مقابل مکرر سخن از ترکان می‌رود چنانکه :

صفحه ۸۴ : " کلیبر... مردمش از ترک و طالش ممزوجند..."

صفحه ۸۵ : "خوی... مردمش سفید چهره و ختای نژاد و خوب صورتند..."

صفحه ۸۶ : "گرم رود... مردمش سفیدچهره و ترک اخلاقند..."

صفحه ۸۷ : "مراغه... مردمش سفیدچهره و ترک وش میباشند..."

صفحه ۸۷ : "نیلان... ازعیون مردمش ترک اند..."

می بینیم که سفیدچهره بودن و ترک بودن چون مترادفات آمده، اگر این دورا یکی بشماریم، حکم حمدالله مستوفی دربارۀ تبریزیان نیز روشن می شود که در صفحه ۷۷ در بحث از تبریز می گوید:

"مردم سفیدچهره و خوش صورت و متکبر و صاحب نخوت باشند."

اما نکته بسیار جالبی نیز در کتاب راست، زیرا استادنا در صدر نقل قول تنها فرموده اند "مستوفی می گوید" و از نویسنده و مورخ و جغرافیا دان مشهور سده هفتم و هشتم هجری قمری چون یکی از معاصران خود سخن رانده اند که از فحوائ کلام نیز چنین مستفاد می شود که محتملا از آثار کسروی و بخصوص مقاله آموزنده استادنا نیز استفاده کرده اند. اینست و بنا بر این شاید بتوان چنین استنباط کرد که استادنا پس از یاد از حمدالله مستوفی دربارۀ گراف پیشین ناگهان بیاد آقای مستوفی نام محتملا یکی از تلامذیان ارادتمندان افتاده و خلط مبحث فرموده اند! و بنا تصور فرموده اند که کسی را دسترسی به نزهة القلوب نیست...

جناب آقای سید محمد طباطبائی شما تصور مینمائید نظا می گنجوی با

آقای (سپیده) کنیزک مشهور قباقی خود که به همسری خود برگزیده به زبان پارسی دری صحبت میکرد؟!... شما خیال می کنید که خاقانی شیروانی در معرفی خود با این شعر:

ترک عجمی ولی دری گوی  
یلواج شناس و تنگری جوی

راه خطا پیموده و برخلاف حقیقت سخن رانده است و یا تصویری فرمایند

قطران تبریزی در سراسر دیوان که نسال خود هر جا که در تنگنای قافیه گیر می کرده فوراً بزبان مادری خود پناه میبرد و از زبان مادری استمداد مینموده است، برای تفنن بوده است! زهی تصور باطل زهی خیال محال.

آقای محیط طباطبائی شما تصویری فرمائید که برای خرسندی خاطر شما

ما منظومه "حیدر با یا سلام" شهریار را به آتش می اندازیم و به خاک ستر تبدیل میکنیم؟!... مگر اینها شدن نیست؟ مگر کج بر راست پیروزی شود؟!!

آقای محیط طباطبائی برای هر کس در این جهان فراخ زبان مادری

شیرین و گرامی است، بیافید همت کنید سرپیری معرکه گیری ننمائید و از لجا -

جت مالوف دست بردارید و با پیچ و مزاحم دیگران نشوید و قبل از هر چیز خود -

تان را بشناسید و زبان مادری تان را، تهران - اردیبهشت / ۱۳۶۳

===== آنا دیلیمیز و ملی وارلیغیمیز =====

===== اوغوروندا خاطره لر =====

\*\*\* ( ۷ ) \*\*\*

بورایا قدهر، سیزه درس اوخودوغوم—وز	مدرسه دن
ایللرده، اوگونکو درس و مدرسه محیطینده	صونرا کی
"وحدت ملی" و "ایران آریائی" یاراتماق	خاطره لر
شعاری آلتیندا خلقین دوغما دیلینی زوربا	*****

زورلوقلا دگیشدیرمک و اونون ملی وارلیق وحقانیتی نی جور— به— جور یوللارلا لاغا قویوب، تاپدالاما ق تشبثاتی ایله رابطه ده اولان شخصی خاطره لردن، بلکه ده بیرآز تفصیل ایله سؤز آچدیم. بو تفصیل سؤز آچما— قدان قصدیم هئچ ده بو خاطره لرده آدی چکیلن کیمسه لرین آدلاری اوسته بارماق قویماق اولما ییب، بلکه اوگونون معارف و مدرسه محیطینده بو یاراما ز تشبثات و زوربا زورلوقلارین نه یئرده اولدوغونون و اونلار— بین اجرا سیندا نه کیمی آخماق و انسان شانینه یاراما یان شیوه لرین— ایشه آپا ریلدیغی نین کچی ک بیر گوشه سینی ده اولسا، آچیب گوشه ریمک اولموشدو.

سیزه دیشدیغیم خاطره لرده، ایسته ر— ایسته مز، بیرچوخ دفعه بوینو— مدا اوستا دلایق حقی اولان کیمسه لردن آد آپا رما غیم اولموشدو. اوستا دلایق حقی اولدو قجا بؤیوک و اونو وولما ز حقدی. تکجه مدرسه ده و درسده بیزلره عومور صرف ائدن و جان یا ندی ران معلم لره یوخ، حتی حیا تدا بیر تک سؤز او رگندی کیم بیر یسی نین بئله خاطره سینه توخونما غی و بو یولدا ن رو حومدا درین یئر آچان منتدا رلیغا توز قوندورما غی حتی دوشونسه بیلمه دیم. اما... اوستا دلایق حقی نه قده ربؤیوک و اونودولما زسا، جامعه ده حکم سورن یوزلرله حق سیزلیک لره و او ز با شینا لیق لارا گؤز یوموب عوضینده خلقین دوغما دیلینی زور لایا نلارلا آغیز— آغیزا وئرمک و اون— لارین او جا غینا اودون قویماق، مین او قده ر یا ددان چیخا ریلما زدی. منی با غیشلا سینلار....

من و منله بیر نیلدن اولان یوزلر و مینلرله او شا قلار، مدرسه ده اوخودوغوموز ایللر، تجربه میزین آزلینی و اجتماعی باغیشلاریمیزین هله



محکم له شمه دیگی ایله برابر، گوز آچیب یو خوسلولوقدا بویا باشا چاتد - یغیمیز اوچون بونو باشا دوشه بیلیردیک کی، مدرسه ده ودرسه کؤتک گوجونه اوشاقلارین دیلینی دگیشدیرمک و کوچه ده بازاردا سرنیزه و باتون گوجونه قوجاکیشی لرین بؤرکونو و قاری آروادلارین چادراسینی گؤتورمک له مؤوحدت ملی" یاراتماق اولار ونه ده جامعہ نی و محیطی فکردن، فسادان، عدالتسیزلیکدن، اؤز باشینالیقدان قورتارماق اولار .

بیزلر هرگون مدرسه ده اؤز دیلیمیزده دانیشماق اوستونده جریمه ، تنبیه ، توبیخ اولدوغوموز و یئری گلیرسه مدرسه دن قوولدوغوموز حالدا درس ساعاتلاریمیزین چوخو ورزش میدانلاریندا و سربازخانالاردانه بیلیم بونه دی، سوم اسفند، بونه دی چهار آبان اوچون حاضرلیق آپارماقدا و سرود اؤرگنمکده گونده لیک حیاتدا ، هرگون هر ساعت جور- به- جور فساد عدالتسیزلیک و اؤز باشینالیققلارلا اوز- به- اوز گلیردیک .

یئری گلیمشکن چوخ ایسته ردیم اوزمان اوشاقلارین اؤز دوغما دیل لرینده دانیشماغی "ننگ تاریخی" آدلاندیران شعونیزم جارچیلاری نین گؤزلری نین اؤنونه باش وئره ن فساد، ظلم و اؤز باشینالیققلاردان بیر آز تفصیل دانیشام ، آنجا ق باخیرام کی، سؤز اوزانا جاق و بیزی ده مقصد- دن اوزاقلاشدیراجاق. اونا گوره ده اجاره وئرین بوتفصیل دانیشماغی هله لیک بیر آیری وخته بوراخاق و بورادا بیرایکی نمونه گتیرمگه کفایتله نک :

بیز دانشرادا اوخودوغوموز ایلرده و اورادا هرگون بیزی و دیلیمیزی لاغا قویانلارلا ال به یاخا اولدوغوموز حالدا ، دانشرانین یوز قدملیگینده اولان قاری کؤرپوسونون هنده ورینده اون - اون ایکی یئرده تریاکیخانا وارایدی. بوتریاکیخانالار هرگون اوردان گلیب گشچن استانلاردان توتوموش تا اداره رئیس لری نین ، شهر بانچی لرین و هر یئرده خلقین دیلینی و منلیگینی تحقیر ائده ن شعونیستلرین گؤزونون قاباغیندا دولوب بوشالاردی. بو تریاکیخانالارین عمده مشتری لری ده دولت مامورلاری ایدی. بازار چاداکی عطار جا ماکیسینا یازیب یا پیشدیر- دیغی "تریاک اعلا" نی آچیق آشکار ساتاردی و "نسل برتر" یاراتماق فکرینده اولانلارین هئج بیری نه بو "ننگ تاریخی" نی گوره ر ونه ده بوقارا لکهنی جامعہ نین اتگیندن یوماق باره ده اوزونه توز قوندوراردی. بو تریاکیخانالار یول اوستونده اولدوغو اوچون بیزلرین فکرینی اؤزونه چکه ر و بوفلاکت یووالاری نین جامعہ نین آلنیندا بیر قارایارا کیمی

یغر سالدیغی باره ده دوشونردیک .بیرگون بازارچادا قوجامان باشماق - جی حسین عمی نین دوکانیندا باشماغیما پنجه سالدیردیغیم زمان، نه جور اولدو سؤز تریاکیخانالاردان دوشدو .حسین عمی دریندن آه چکیب دئدی : ایگیرمی ایل بوندان اول بوتریاکیخانالاردان بورالاردا اثر یوخ ایدی .بونلاری تبریزلی لرین مشروطه ده گؤسته ردیگی ایگیتلیگی اللریندن آلماق اوچون تهراندان گلن مامورلار گتیردیلر ...

\*\*\* \*\* \*

او گونکو تبریزده فرش کارخانالاری نین صایی قات - قات مدرسه لر - دن چوخ ایدی .بیزیم یاشادیغیمیز چای قیراغیندا منله یاشید اولان اوتوز قیرخ اوشاقدان تکجه اوچو مدرسه یه یول تاپا بیلیمشدی .یغرده قالانلارین چوخو آلتی - یعددی یاشلاریندان فرش کارخانالاریندا ایلمک سالماغا محکوم اولموشدولار .فرش کارخانالاری نین او گونکو شرایطی عقله گلمز درجه ده آغیر و دؤزولمز ایدی .یوخسوللوغون فشاریندان بغز - یکمیش آتا - آنالار ، اوشاقلارینی کارخانایا قویاندا ، اولارین الی تغز پیچاق توتسون وبعش شاهی پولا چاتسینلار - دئییه ، اوشاغی کارخانایا تاپشیراندا - اوستا بونون اتی سنین سوموکلری ایله دریمی منیم ، آنجاق بیرجور ائله ایش اؤرگنسن - دئییه ردیلر .نجه ایل صونرا اوشاق ایش اؤرگنیب بعش شاهی پولا چاتاندا ، دوغوردان دا اوندا بیردری ، بیر سوموکن ساوای هنج نه قالمزدی .

سحرگون چیخانان ، آخسام گون باتانا جاق بو قایریلدیغی گوندن گون اوزو گورمه میش بیر قاپیلی داخمالاردا ، توزون تورپاغین ایچینده واوستا کارلارین کؤتگی ودانلاغی آلتیندا قالبلاری الوان چیچهک لرله بزه یین خیردا یاشلی اوشاقلار ، اؤزلری آچمادان سولوب گئدیردیلر . بو کارخانالاردان بیرچوخو ، ائله شهرین مرکزی یغرلرینده ، خلقین دانیشدیغی دیلینی اولارلا قاخینج ائده ن حکومت آداملاری نین لاپ گوزوقا باغیندا وآیاقی آلتیندا ایدی ، امانه جناب عبدالله مستوفی ونه جناب رضا فهیمی ونه " وحدت ملی" یاراتماق اوغروندا آتیلیب دوشنلرین هنج بیر بو کارخانالارین قاپیسیندان بیردفعه ده اولسون گیرمه میش واورادا اولان دهشتلی استثمار وضانسانی شرایطی گورمک ایسته مه میشدیلر .

اوایللرده رضاشاه تبریزده تازا احداث اولموش شهرداری اداره - سینی " افتتاح" ائتمک اوچون گلیمشدی .برنامه ده اونون شهردارینی

"افتتاح" ائدندن صونرا اورادان پيادا اوستاندارليغا قاييتماسى يئرلشديريلميشدى، بوياريم كيلومتره ياخين فاصله نى تبريزكارخانا چى لارى ان قيمتلى قاليلار ايله دوشه بىرلر، رضاشاه آياق آلتينا سالينميش ديوارلاردان آسيلميش قاليلاردا ايشه آپاريلان ناخيشلارا وگول بوتله ره حئيرانليقلا باخير، اونلارى توخوتدوران كارخانادارلارى واربا بلارى، "مورد لطف و عنايت" قرار وئيرر، اما يوزقدم اوردان قيراخدا، او قاليلارلا بزه نميش ديوارلارين اوبىرى طرفينده، جانلارنىن شيره سىنى و گوزلرى نىن ايشيغىنى بو قاليلاردا ايشلەنن ناخيشلارين ريشه سىنه آخيتميش بالاجا اللرى يادا سالماق و اونلاردان آدچمك بئله ايسته مير...

بوجور- به- جوربو كيمي نمونه لر و صحنه لر، بىر طرفده خلقين دوغما دىلىنى دگىشديرمگه جان آتان و اونا قوندارما هويت قوراشديرما قدا چىغير - باغير سالانلارين و اوبىرى طرفده جامعده حكم سوره ن فقر، فلاكت، فساد، استثمار، حق سيزليك و زوربا زورلوقلارين قاباغيندا اعتناسنىز قالانلارين و اوزلرينه توز قوندورما يانلارين ايچ اوزونو آجيب گؤستر- دى ...

\*\*\* \*\* \*\*

دولتى كتابخانادا ايشه باشلادىغيم سیرادا، منيم عهدە مە قویولان ایشلردن بىرى، اورادا بىرى - بىرى اوسته قالانيب قالان جور- به- جور روزنامە و نشریه لری ترتیبه سالیب جلد و لهما فا حاضرلاماق ایدی. بوايش ايله مشغول اولدوغوم زمان، آنباردا كهنه قفسه لرین آشاغاسینداكى يئشیک لرده ایللردن بىرى "اوراق باطله" عنوانيله تيخانيب قالمیش بو يوك كاغاذ ييغىنى ايله اوز- به- اوز گلديم، هامى نين ال اوزدوگو و اوزون ایللریا ندیريلماق انتظاریندا اولان بو "اوراق باطله" نى اویان بویان ائدنده، اونلارين ايچه ريسیندن بىرچوخ قديمى روزنامە لرىن داغىنيق نومره لرى و بىرپارا ناقص جزوه لروكتا بچالار ايله برابر، ایلر بویو آدینى ائشیدیب، اما اوزونو هله گورمه دىگيم معروف "هوب هوب نامه" نين اولدوقجا الدن اله گزیب ناساقدان دوشموش وصفه لرى توكولوب داغيلمیش بىرنسخه سینه راست گلديم. بونسخه نين اورتايا چيخما- سى، نه قدهر الدن دوشموش و داغيلمیش اولسادا، منى اولمايان قدهر سئو- يندىردى. هر بىر کتاب و شعر دونياسيله آز چوخ آشناليفى اولان هر بىر آذربايجانلى كيمي، من ده "هوب هوب نامه" نين آديله چوخدان تانىش ايديم، بو بويوك اثرين ايسته ر قاچار و ايسته رسده پهلوى استبدادى

ایللرینده یاساق اولدوغونو وهرکیمده تاپیلیرسا استبدادجلادلاری نین الیندن قورتولاجاگی اولما دیغینی ائشیتدیگیم حالدا، اونون آزادلیق قایغیسی چکن لرین اوره گینه شکر- شربت کیمی یاتان وانسانلیق دوشمن لری نین باغرینا اوخ کیمی باتان سوزلری نین خلق آراسیندا دیلر ازبری اولدوغو و تکجه اوخوموشلار یوخ، حتی بیر چوخسا وادسیز - لارین بئله هر سوز باشی اوندان حسب حال گتیردیک لرینی گورموشدوم . کتابین داغینیق صفحه لرینی قوراشدیریب سهمانا سالدیم . آخسام ائوه گئندنه اونو اؤزومله آپارماغا اجازه آلماق اوچون سرپرسته باش ووردوم . سرپرست کتابی گورونجه واونون " اوراق باطله " ایچیندن چیخمش بیر " هوپ هوپ نامه " اولدوغونو باشا دوشونجه کتابی آلیب دقتله ورق لهدی . صورنا اونو منه قایتاریب دئدی : یاخشی اولدو ایکی اوچ گون اوردا کهنه کاغاذ کوغاذین ایچینده ائشینندن صورنا بونوتا پیدین یوخسا زحمتین لاپ هئچه گئده جکدی . سوزده گیزلی آتما جادا اولسادا او - نون جوابیندا - بلی ؛ آختاران تاپار - دئیه کتابی آلیب اؤزومله ائوه گتیردیم . او گونلر آتام مریض اولدوغو اوچون ائوده استراحتده ایدی . حکیم اونا هیجانا قاپیلما ماغی تاپشیرمیشدی . آتامین " هوپ هوپ نامه " یه نه قدهر درین علاقه سی اولدوغونو ، اونون یئری گله نده هیجانلا بوکتاب باره سینده دانیشدیقلاریندان سئچمیشدیم . اونا گوره ده ، کتابلا غفلتی اوز - به - اوز اولماق اونو هیجانلاندرماسین - دئیه ، کتابی آپاریب دالدا بیر یئرده گیزلتمدیم . گئجه هامی یاتاندان صورنا بیر طرفه چکیلیب کتابی قاباغیما آچدیم . مدت لر آرزوسونو چکدیگیم ، اما هئچ یئردن اله گتیره بیلمه دیگیم بیت لر ، قطعه لر بیر - بیر یی نین آرد -

ینجا گوزومون قاباغیندان گلیب گئچیردی :

ملت نئجه تاراج اولور اولسون ، نه ایشیم وار ،

دشمنلره محتاج اولور اولسون ، نه ایشیم وار

قوی من توخ اولوم ، اؤزگه لر ایله نه دی کاریم

دونیا و جهان آج اولور اولسون ، نه ایشیم وار

سس سالما ، یاتانلار آییلار ، قوی هله یاتسین

یاتمیشلار راضی دگیلم کیمسه او یاتسین

تک - تک آییلان وارسادا حق دادیمه چاتسین ،

من سالم اولوم ، جمله جهان باتسادا باتسین

ملت نئجه تاراج اولور اولسون ...

\*\*\* \*\*

بو چرخ فلک ترسینه دوران ائدیر ایندی،  
فعله ده اوزون داخل انسان ائدیر ایندی

\*\*\* \*\*

نه روادیر اغنیالر باخا آج قالانه یارب،  
بو نه سوز که آج قالانه اولونا عانه یارب

چیخا جانی آج قالانین گوزونون بیک لریندن  
گئدیب ایشله یوب قازانسین، الی نین امک -

لریندن

\*\*\* \*\*

هه دی گوروم نه اولدو بس، آی بالام، ادعالرین ؟

دوتموش ایدی یئری، گویبی ناله لرین، نوالرین

یوخسا قانیبدا عیبینی بوشلامیسان ادالرین

شیمدی حریف سوزهمان من دئین اولدی، اولما -

دی؟

\*\*\* \*\*

صانما ازدیکجه فلک بیزلری ویرانلیق اولور

اون تمناسی ایله بوغدا دگیرمانلیق اولور

قاریشیدیر هله لیک ملتین استعدادی ،

اله نیرسه صافی بیریان، توزو بیریانلیق اولور

چالخالاندیقجا، بولاندیقجا زمان نسهره کیمی

یاغی یاغ اوسته گئده ر، آیرانی آیرانلیق اولو

کتابی اوخویا - اوخویا سن دئمه منی یوخو آپاریر چراغ یانلیق

قالیر، آتام صبح اذانی نامازا دوراندا چراغی یانلیق گوروب اونو

سوندورمگه گلنده کتابی گورور، اونو ییغیشدیریب اغزیله آپاریر. من

سحر دوراندا کتابی گورمه دیم. اونو کیم گؤتوردوگونو سوروشونجا ،

آتام گولومسه ییب دئدی :

- نه وقتدن بئله بیز نامحرم اولموشوق، هوب، هوب نامه گتیریرسن ،

اغوزونده بیزدن گیزلی اوخویورسان ؟

آتام نه اوچون کتابی اونلاردان گیزلی اوخودوغومون دوغروسونو

دئمک ایسته مه دیم. اما اونون سوزونو جوابسیز قویما ماق اوچون دئدیم :

- سیزدن گیزلی اوخوماقدان آیری قصدیم یوخ ایدی. ایسته ردیم کتابی

قابقاقدان گوروم، تاسیز اوچون اوخویاندا دوروخسانماییم .

صباحدان هرگئجه شامدان صونرا من هوب، هوب نامه دن اوخوماغا

باشلادیم. آتام بوتون سۆزلىرى دقتله دىنلەيىر، بعضا بىر يانئچە بيتىن ايكىنجى، حتى اوچونجو دفعه اوخونما سىنى تاكيد ائديروبعضا ده شعرلر ايله رابطه ده اوز اوزلوگونده مارقلى ومنيم اوكونه قدهر ائشيتمه - ديگيم توضيحلر وئيرىدى.

آنام دىنمز سۆيله مز قولاق آسار و گاهدان سۆزلىرىن كسكىنلىكى و جانلىيلىغىندا ن حئيران قالميش كىمى دئيه ردى؛ شعر دئديگىن الله وئركى سى دى، اونو دئمك هر آداما مىسر اولماز، روحون شاد اولسون، قبرىن گول ايله دولسون شاعر، هئچ كس سن كىمى يازىقلارين دردىنى يازمايىب ظالملىره قبرىن قازمايىب ...

باطله كاغاڭلاردين ايچىندىن چىخان هوپ هوپ نامە نىن سى گون به گون قونشويا، اوردان دا اوزاقلارا يايلىدى. بىر چوخلارى اوندا اولان شكىللىرى گۆرمك و اوردا يازىلان سۆزلىرى ائشيتمك ايسته يىردىلر. بىر گون بوتون عومرونو بادام سىندىرماقدا، يون دارا ما قدا و اعيانلاردين ائولرىنده ايشلە مكدە چوروتموش نرگىز باجى كوچه ده قاباغىما چىخىب دئدى : آى اوغول، باشىنا دؤنوم، دئىيرلر سنده هوپ هوپ نامە وار، باخ سودومو سنه حلال ائله مەرم ( او سود امرلىكده آنام مريض اولدوغو زمان منى امىزدىر مىشىدى) اونو كتىرىب منە اوخوما ياسان. دئىيراوندا كى سۆزلىرى ائشيدنده ائله بىل اوز قلمىنىن چىرىپىنتىسىنى ائشىدىر. هوپ هوپ نامە نى آپارىب نرگىز باجى يا اوخودوم و اونون خئىردعاسى - نى قازاندىم .

بىرگون ده آخشام اداره دن ائوه گلەنده يولومون اوستونده ابتدائى مدرسه يولداشلار يىندان رحيم عمرانى يه راست گلدىم. رحيم كىچىك ياشلا - رىندان اولدوقجا دىرى باش، قوچاق، قاباغىندا ن يىغمز و عىن حالدا استعدادلى اوغلان اولدوغو حالدا، يوزلر و مىنلرله اوشاقلار كىمى يوخسوللوغون آغىرلىغىندا ن درسى بوراخىب فرش كارخانا سىندا ايشلە - مگە مجبور قالمىشىدى. منيم رحيم ايله ياخىن تانىشلىق و دوستلوغوما سبب، ابتدائى مدرسه يولداشلىغىندا ن علاوه، ياي تعطىللىرىنده فرش كارخانا سىندا ايشلە ديگيم زمان يول اوستو گۆرولشريم اولموشدو. من اونوچوخ وقتلر يولدا گۆره ر و اونونلا دردلە شردىك. او هميشە درس اوخويا بىلمە ديگىنه حىف سىلە نر و من اونو گوندوزلر درسه كئتمكە امكانى اولما ديغىنا گۆره، كئجه لر اكا برده اوخوماغا ترغىب ائده ردىم. بونسلاردان

علاوه بیریگون کارخانادا باش وئرمیش بیرخادته بودوستلوغوبیرداها  
محکم لشدیرمیشدی .

حادثه بئله باش وئرمیشدی: من بیرایل یایی شیشه گرخانا بازارینا  
یا پیشیقلی توتونچیلرکاراتسراسیندا یئرله شن فرش کارخاناسیندا ایش  
تاپمیشدیم. سن دئمه رحیم ده ایکی - اوچ آی وار بوکارخانادا ایشله -  
بیر، اما منیم بوندان خیریم یوخ، بوکارخانانین دفتیرینده دوروشوغوو  
اوتوروشوغو کارخانادا ایشله یین متین، باش آشاغا اوشاقلارا بنزه مه یین  
اولدوقجا دا جلف وهرزه بیراوغلان اولوردو. اوغلان یاغشی بیلیمزدیم  
اربابین اغوز اوغلو یا قارداشی اوغلو ایدی. او سن سالینا گوره چون  
اوزلو، قیپچانمایان و اغوزوندن بئویوک نزلایله آچیق شوخلوقلارا گیره ن  
سورتوگون بیررسی ایدی. منیم کارخانایا کلیپ گلنه گوندن اونندان  
خوشوم گلمه دی. بو اغوز یئرینده، اما ائله بیلیرم اونون دامندن خوشو  
گلمه میشدی. او هر وقت منله اوز به اوز گلنده آغزینی بورنونو ایهر،  
اما من باش قوشمازدیم. بیریگون اتفافی حالدا پلکانلاردا رحیم ایله  
اوز - به - اوز گلدیک. او، سئوینجک صوروشدو:

- سن هارا بورا هارا؟

- بوردا ایشله بیرم.

- نه وقتدن؟

- اولار بیرهفته، اون کون ...

بیزبو حال احوالدا اولدوغوموز حالدا دئدیگیم اوغلان اوست پله لر

دن یئنه - یئنه آتماجا ایله دئدی: ساری پیشیک لر نه میرتلاشیرلار؟  
( رحیم ده منیم کیمی ساریمتیل ایدی. بوئا گوره ده اونا هامی "ساری  
رحیم" دئیهردی لر).

رحیم اونا چپ چپ باغیب دئدی: بیردفعه بو پوخو یئدین، اگر بیر آیری  
دفعه ده یئسن، آغز وون بورنونو قانینی قاتارام بیر - بیرینه . سنله بیزیم  
نه شوخلوغوموز، ایتیل گئت آدامینی تاپ. اوغلان بیرسوز دئمه دن قویوب  
گئتدی.

بوسوز توقوشما سیندان نفچه کون صورنا، آخسام ایشدن چیغیب باشیم  
آشاغا رحیمی گئزله بیردیم. همان اوغلان کلیب سوشاندا الینده قابا -  
قجادان حاضرلامیش دمیر قیرینتیلارینی دالیدان بوینوم آشاغا تئکدو،  
جانیم گیزیلده دی، کوره کیمین آراسی اود توتوب آلیشدی. قاپی - دیب،

اوغلانی دالیدان یا خالاماق ایسته‌بنده رحیم‌اوز - به - اوزدن چیغ-یب  
 بیرینی اوغلانین اتمل صورتینا ائله‌یامادی کی، اوغلان دالی قاپیدی  
 و بیرلحظه ده آغزی نین بورنون قانی پالتارلارینی بویادی های - کوی  
 دوشدو. کارخانانین میرزاسی گلدی، اودا اوغلانین طرفینی توتدو، خلاصه  
 ایش آجان بازلینغا چکدی. رحیمی، منی، اوغلانی بیرده میرزانی گوتوردولر  
 کلانتری یه. کلانتری ده میرزا افسر کئشیکه گوز ائله‌دی. (او وقتلرافسر  
 کئشیک لرین چوخو قالتاق و کیلباشی یا استوارلاردان اولوردو). او دا  
 مسئله نین نه‌یئرده اولدوغونو صوروشوب بیلمه‌دن باشلادی بیزی، رحیمی  
 و منی، توپارلاماغا: ایندی بیول ایشی اورا بختیر میسیزکی، اربابین  
 اوغلونا ال آچیسیز، سیزه ائله آش پیشیریم کی، یاغی اوستونده بیر  
 قاریش دورسون... استوارین هارت هورتونا او بیری اوطاقدان کلانتری  
 رئیس سالیار محبی چیخدی. من سالیاری گورمک همان سئویندیم، اما اوزومو  
 اونون قاباغیندا بو وضعیتده گورمکدن اوتاندم. سالیار بیرنجه دفعه  
 منی آتاملا گورموشدو. آتام همیشه اوندان احترا ملا آد آپاراردی. سالیار-  
 ین گوزو منه ساتاشجاق دئدی: سن بوردا نه قئیریرسن؟ من جواب  
 وئرمگه مجال تاپما میش استوار نکهبان دئدی: قربان، طرف دموالاردان  
 بیری دی کیشی نین اوشاغی نین آغزی نین بورنون قانینی قاتیلا بیر  
 بیرینه. سالیار اونون سوزونو ائشیتیمیر کیمی منی ال اشاره سیله ایچهری  
 چاغیریب و مسئله نین نه‌جورباش وئردیکینی صوروشدو. من حال قضیه‌نی  
 اولدوغو کیمی نقل ائله‌دیم. او بیرلحظه فکیرله شیب دئدی: اوندا دو-  
 ستونو دا چاغیر گل سین. رحیمی چاغیردیم گلدی. سالیار دئدی: ایسته میرم  
 صوروشام سن اونو نییه وورموسان، بونو بیلیرم. ایستیرم صوروشام  
 اونو نه‌ایله وورموسان؟ رحیم باشینی آشاغا سالیب ساغ الینه باغدی.  
 سالیار ایره‌لی کلیب رحیمین ایشله مکدن پینه باغلامیش الینی قوزا ییب  
 میزین اوستونه قویدو و تمکینله دئدی: بو ال طرفین آغزینی بورنونو  
 قانا بویویار کی، هئج اونون لاپ بترین ده داغیدار. صورنا اوغلانی  
 ایسته ییب دئدی: اوغلان گنا هلاز سنده دی. سن بوتلارا نییه دولاشیرسان؟  
 اوغلان دئدی: آقای رئیس من شوخلوق ائدیردیم. سالیار دئدی: گ-  
 بوندان صورنا بو شوخلوقلاردان ائله‌مه. شوخلوغون دوشر، دوشمه‌زی اولور.  
 کلانتری دن بورا خیلدیق، بولدا گله- گله رحیم سالیارین کیشی -  
 لیگیندن احساساتا قاپیلیمیش کیمی دئدی: آدامین هئج خیالینا دا گلمه‌ر،



اما هریشده پیس ده وار، یاغشی دا وار... .

بوخادشه دن ایلر گنچدی . رحیم آدلی - سانلی کارگر، من ده آقا معلم اولدوم . بیرگون خیابان قاپیسیندا اوز- به- اوز گلنده احوال و احوالان صورنا دئدی : ائشیتیمشمنده سوپ سوپ وار . اونوگاهان گتیر بیزلره اوخو، یادا وئر اوزوموز اوخویاق . دئدیم : چوخ ایستهرم اوزوم گلهم ، اما بیلیرسن وقت ائلییه بیلیمیرم . اونو هریشره دئسن گتیریم . دئدی : گتیر کتابخانایا او شاقلاردان بیرینی گونده ررم گل سین .

هوپ هوپ نامه نی رحیم گیله وئرندن صورنا بیرگون او اوزو یا - نیما گلدی . تشکر ائله دی و دئدی : گلیب گوره سن او شاقلار اونا نه حظ ایله قولاق آسیرلار . هله کتابدا ایکی - اوچ قطعه وارکی ، ازبرله ییب ، ایکی - به - ایکی اوخویورلار . اما ایندی سندن بیر خواهشیم وار . مندن مرحوم صابرین شرح حالی باره سینده سوروشدولار . هنج نه تاپیب دئییه بیلمه دیم . باشارسان بو باره ده آزدا اولسا بیر شعیلر منه یازگیله .

رحیم بو تاپشیریغینی بیئرینه یئتیرمک منی صابرین ترجمه عالی نی اورگه نیب قلمه آماغا سوق ائتدی . و بویازی منیم آذربایجانجا یازدیغیم ایلک مقاله لردن بیری اولدو .

\*\*\* \*\* \*\*

بیلیمیرم سیزه دانیشمیشدیم یا یوخ ، منیم ده بیر چوخلاری کی می ، دانشرایا یازیلیب معلم چیخماغیمین بیرعلتی تغزلیک له ایشه باشلا - ییب عائله نین یا شاییشینا یاردیم ائتمک اولدوغو حالدا ، ایکینجی علتی درس و مدرسه ایله تانیش اولدوغوم ایلردن معلملیگه بسله دیگیم درین علاقه ای دی . بو علاقه اوزوندن هله ابتدائی مدرسه ده او خودوغوم ایلر ، مدرسه - په گئتمک موافق اولمایان قاپی قونشو او شاقلارینی بیریشره بیغارواونلار اوچون ما فیلقایدا کلاس قوراردیم . بو کلاسلاردا مدرسه ده او شاقلارین درسینه و تربیه سینه جان یا ندیران بیر معلم کی می ، اوردان - بوردان اورگندیک لر - یمی ، قاباغیمدا دینمز - سولمه ز اوتوروب گؤزلرینی آغزیما تیکن او شاقلار - قلارا اورگتمک چالیشاردیم .

دانشرانین ایکینجی ایلینده ، ابتدائی مدرسه لره آپاردیغیمیز عملی استاز ، منده کیچیک یا شلاریمدان یئر سال می ش بو علاقه یه یول آچدی و عملی صورته دوغوردان - دوغوریا او شاقلارین رعیالار دونیاسینا یول

سالماغا و اونلارلا آنلاييش واورتاق ديل تاپماغا امكان ياراتدى .  
اوشاقلارلا تاپديغيم الفتين آراسى قيريلماسين دئيه ،كتابخانا دا ايشله  
ديگيم حالدا ،هفته ده هئج اولماسا بيرنئچه ساعات ايش يئرینه ياخين  
ابتدائى مدرسه لرین بيرينده درس وئرمكى خواهش ائتديم ،بو ايشه بيرمدت  
هن يا يوخ جواب وئريلمه دي ،درس لرین باشلانماسيندان هفته لرگئچندن  
صونرا ،ببرگون بوجوابى وئرديلر :

سيزين هفته ده نئچه ساعات درس وئرماغيزلا موافقت اولونور .آنجا ق  
بئله صلاح گئورونوركى ،سيز ابتدائى مدرسه يئرینه هفته ده آلتى ساعات ،  
يعنى ببرگون آرا ناهارلاردان صونرا ،ساعات ايکيدن دئورده قده ر (بوفاصله  
ده كتابخانا ناهار فاصله سي آديله تعطيل اولوردو) كتابخانا ايله  
ياخين دانشسرادا كى يئددينجى كلاسا " ادبيات فارسى " دئيه سيز .نه تعين  
اولونان كلاسدان ،نه ده عهده مه قويولان درس دن راضى قالما ديغيم حالدا  
ميدان دان قاچماييم دئيه ،تكليفى قبول ائتديم ،ياخسى باشا دوشوردوم  
كى ،بو كلاسى چوخدا كتابخايا ياخين اولدوغو اوچون يوخ ،بلکه متسى  
كلاسدا باشدان باشا فارسجا دانشماق اجباريندا قويماق خاطره نظره  
آلميشلار .اما ،اونلارين بوتدبيرلرى بوشا گئئدى .من شخصى تجربه ماسا -  
سيندا ،قابا كى اپل استاز ساعاتلاريندا اولدوغو كيمي بورادادا كلا  
- سدا حاضر اولدوغوم ساعاتدان توركجه دانشماغا باشلاديم .منمىم  
توركى دانشماغيم كلاسا تازا نفس وهيجان گتيردى .بو گئوزله نيلمز ايش  
ببرآزدا حئيرانليق و تعجبه دالميش اوشاقلارى ديله گلمه سه لرده ،اورك  
- دن سئويندبيردى .بو سئوينجى اونلارين باخيشلاريندا ،آياغا قالخيىب  
آزاد وراحات سئوزلرينى وايسته ديك لرينى دشك لرينده دويماق اولور -  
دو .ببرينجى درس اوزدن اوخوما (قرائت - روخوانى) درسى ايدى .اوگونه  
قده ر ،چوخ يئرسيز و قوندارما ايشلردن ببرى ،اوزدن اوخوما درس سينده  
كتابدا كى مطلبى ايسته ر شعر يا نثر اولور اولسون ،اوخويان دان صونرا  
تازادان قايديب فارسى يه چئويرمك ايدى .بو ايش هله فارس اوشاقلار  
اوچون نه قده ر آغير اولدوغونو بيلميرم ،اما غير فارس اوشاقلار اوچون  
اولدوقجا چتين و گيجنلنديريجى ايدى .بونو درس اوخودوغوموزا ييللرده  
اؤزومده و آيريلاريندا سينا ميشديم .مثال اوچون اوشاق كتابدا "توانا  
بود هرکه دانا بود - به دانش دل پير برنا بود" سئوزونو اوخويىوب  
اونو فارسى يه ترجمه ائده نده ،چوخ گئوتور قويدان صونرا ،بو ويابونما

او خشار بیر عبارت جورله یه بیلردی "قدرتمند می گردد هرآنکه عالم باشد، با علم قلب سالخورده جوان می گردد" ....

بیز درس او خود و غوموز ایلر، ادبیات فارسی کلاساری هامیدان داریخدیجی و غیرفعال کلاساردا ن بیری اولوردو، بونون اساس علتی کلاسدا معلمین و اوشاقلارین بیرباشا فارسجا دانیشما مجبور اولدو - قلاریندان علاوه، بودرسین "ادبیات" درسی اولدوغو حالدا و اوشاقلارین احساساری، عاطفه لری، روحیه لری، یاشا یشلری و دونیا گؤروشلری ایله هنج بیررابطه ده اولما ماسی اییدی، فارسی کتابلاری عموما یعددی- سککیزیوز یوز ایل بوندان اول یازیلیمیش شعر یانثر پارچالاری ایله دولواولور - دو، بوکلاسیک پارچالار، نه قدهر اسلوب جهتیندن بدیع اولسالاردا، او- شاقلارا آموز معاصر دونیالارینی تانیماقدا و یاشا دیقلاری جامعده اولان خصوصیتلری باشا دوشمکده یاردیم ائده بیلمیردی، بو کتابلاردا آزدا اول- سون ایرانین معاصر ادبیاتیندان و هابئله دونیا ادبیاتیندان نمونه لر و ثریلمیردی، دیکته درسی عموما کلیله و دمنه، الادب الوجیز، تجارب السلف کیمی آغیر کتابلاردان دئییلیردی، دیکته ده تکجه سؤزلر- ین دوز یازیلما سینا اهمیت و ثریلیر و مضمونون اوشاقلارانه آموزگه ده بیلدیگی اصلا نظره آلمینمیردی، انشاء موضوعلاری دا چوخ وقت اقله درس کتابلاریندا تبلیغ اولان "قناعت توانگر کند مردرا - خبرکن حدیث جهان - کردرا" ، "چنان بانیک و بدسرکن که بعداز مردنت عرفی - مسلمانت به زمزم شوید و کافر بسوزاند" ، "خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو کیمی قلندرلیگی و خابینا تومارلاماگی تبلیغ ائدهن موضوعلارا اختصاص و ثریلیردی .

اوشاقلاری بوداریخدیجی وضعیتدن قورتارماق و اونلاردا ادبیاتا و شعره علاقه یاراتماق اوچون بیرگون کلاسا گئئنده پروین اعتصامی نین دیوانینی آموزمله آپاردیم، درس قورتارانندان صورنا کتابی اوشاقلارا گؤسته ریبدئدیم :

- اوشاقلار، بو کتاب ایرانین معاصر شاعرلریندن مرحوم پروین اعتصامی نین دیوانیدی، سیزلردن هرکس اونون شعرلریندن ازبر بیلیر، اوخوسون هچکسدن سس چیخما دی، هامی بیری - بیری نین اوزونه باخدی، صورنا اونلا - ردان بیری آیاغا قالخیب دئدی : بیز بوگونه قدهر بوشا عرین آدینی ائشیمه می شیک ، اونون شعرینی نه جور ازبر بیله جه بیک .

- بس اوندا سیزلردن یاخشی شعر اوخویا بیلیر گل سین بوقطعه نی اوخوما  
- غا باشلادی.

### اشک یتیم

روزی گذشت پادشهی از گذر گهی \* فریادشوق بر سر هرکوی وبام خاست  
پرسیدزان میانه یکی کودک یتیم \* کاین تا بناک چیست که برفرق پادشاست  
شعرین ایکنجی بیستی قورتارار - قورتارماز نچه یثردن سن گلدی:  
آقا، دئیین باشدان اوخوسونلار، بیز ایستیریک اونو یازاق .شعری او-  
خویان جوان دئدی :آقا، من ده ایسته ردیم یازیم .  
- بس اوندا وئر من اوخویوم، سن ده اگلش یاز ،  
شعری باشدان اوخوما غا باشلایاندا کلاسداکی اوشاقلار استثناسیز  
کاغاذ قلم آلیب شعری یازما قدا ایدیلر .

شعر اوخونوب قورتارانندان صونرا اوشاقلاردان بییری قالخیب دئدی:  
آقا، اگر امکانی اولسا بو جور شعرلردن گئنده ده بیزه دئین .  
- بیر شرطه ،سیز بوردا اوخونان شعرلری ازبرلییه سیز، دالیسی هفته  
قرائت فارسی درسینده معلوم اولدو هامیسی شعری ازبرله ییب لر، و من  
اونلارا هر دفعه درسدن صونرا ملک الشعرا بهار دان میرزاده عشقی دن  
فرخی یزدی دن، محمد حسین شهریار دان، میرزه علی اکبر صابردن و آیریلا  
- ریندان شعرلر اوخوردوم .

کلاسلا ر اوا دوقجا هیحانلی گئچیردی . اوشاقلار درس قورتارار قور  
تارماز ادبیات مسئله لرینه عاید سئواللار وئریر و من او گونکو معلوم-  
ملتیم اسایندا اونلارا توضیح لر وئریم مطالعه سی فایدالی اولان کتاب  
لاری تانیتدیردیم .آرا- بیر اوشاقلاردان بعضیلری آنا دیلیمیزو خلق  
ادبیاتیمیز باره سینده ده بیر سؤزلر صوروشور و من اونلارا دا با جار-  
دقیقیم قده ر جوابلار وئریردیم . تا بهیرگون "دستور زبان فارسی" درسینده ،  
فارسیجا دا جمع علامت لریندن بحث ائتدیگیمیز زمان اوشاقلاردان بییری  
صوروشدو :

- آقا ، تورکی ده جمع علامت لری هانسی دیر ؟

من بیر آ ز دوروخسونانندان صونرا دئدیم :

- خوب ، معلوم دو ، تورکی ده جمع علامت لری "لار" و "لر" دی .

- آقا ، نه حالدا "لار" ونه حالدا "لر" ایشله دیلیر ؟

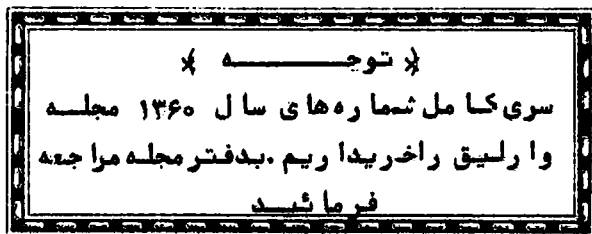
.....

سئواللار چوخ ساده و معمولی اولسادا، من اونون جولبینه قالدیم .  
 من بومسئله نی اوکونه قدهر نه بیر یئرده اوخوموشدوم نه ده بئله بیر  
 شی عقیلمه چاتمیشدی. سئوال منیم آنا دیلیمین ان ساده و عمومی  
 قانونلاریندان بیرینه مربوط ایدی. اما من اونو بیلیمیردیم. بونون گنا  
 - هی کیمده ایدی ؟ منه مدرسه ده بونو اؤرگتمک عوضینه خارجی دیلری  
 نین قایدا قانونلارینی اؤرگتمیشدیلر....

اوغلانین سئوالینی جوابسیر قویما ما ق اوچون دئدیم :  
 - من بونو ایندی لیکده بیلیمیرم. اما هرچور اولسون اؤرگه نیب سیزه ده  
 دئیه جگم .

کلاسدا جواب وئره بیلمه دیگیم سئوالی تهریزین اوگونکو فرهنگ  
 جامعه سینده آدسان قازانمیش معلم وادیب لریمیزه طرح اقتدی که اونلار  
 دا جواب وئره بیلمه دیلر. بو دوغرو دان - دوغرایا بیر فاجعه ایدی...  
 دیلیمیزین قایدا قانونلارینی اؤرگه نیب باشا دوشمک اوگوندن  
 بری منیم گونده لیک فکری مشغله لریمدن بیر اولدو....

\*\*\*\*\*



حرمتلی شاعر و یازیچی آقای ائلچین  
 حرمتلی یازیچی آقای زمانی  
 لطفا آدرس لرینیزی مجله میزه گونده رین تا اینکه مکتوبلاری نیزین  
 جوابینی گونده رک .  
 دوکتور جواد هیئت .

=====

آذربایجان شعر و ادبیاتی ایله تانیش اولاق

=====

✱ ۶ - قافیه ✱

قافیه - قافیه آذریجه صونل دئمکدیر کی، صوندا گلن و دالدا گلن معنا سینا دیر. شعر اصطلاحیندا بیت لرین آخیریندا گلن کلمه لره دئییلیرکی، عین کلمه تکرار اولما دیغی حالدا اونلارین صون اصلی حرفی ویا صون صائتله صون صامتی بیر اولسون.

حکیم هیدجی نین بوشعیرینه دقت ائدین :

عالم معناده سحر چاغی سسس ✱ گلدی قولاغیمه کی ای بوالهوس تا ها چاغا؟ گئجدی گئجه اولدودان ✱ یا تما بوغفلت یوخوسوندان او یان بیرینجی بیت ده (سس) و (هوس) کلمه سی و ایکینجی بیت ده (دان) و (او یان) کلمه سی قافیه دیر.

اصلی حرف نه دیر؟ - کلمه نین کؤکوندن اولان حرفه اصلی حرف دئییلیر بونا گؤره آردل (پسوند) اصلی حرف اولا بیلمز. مثلا: (دینمک) ایله (بیلمک) قافیه دگیلدیر. چونکی کلمه نین صونوندا گلن (مک) آردل دیروصون اصلی حرف بیرینجی کلمه ده (ن) و ایکینجی کلمه ده (ل) دیر و (ن) ایله (ل) قافیه اولا بیلمز.

لکن بیر شعرین ایچینده آردل، آیری قافیه لرین اصلی حرفیله قافیه دوزه لدیرسه اوندان استفاده ائتمک اولار. بالاش آذربایجان شعرینده جمع علامتی اولان (لار) آزدلینی (روزگار)، (انتظار)، (وقار) و (دیار) ایله قافیه کتیریب دیر. اوخویوروق :

سیخسا دا نه قده روزگار منسی ✱ یان دیریپ یاخسادا انتظار منی بوغماز فورتانالار دریالار منسی ✱ چون آغیرگونومون مایاغی سنسن بیل سینلر اکیلمز او شاه وقارین ✱ ائنونده هئج زامان غصکارلارین گونهور گونشی سن بیزیم دیارین ✱ گئجه یان دیردیغی چراغی سنسن هابئله ایکی آردل بیر شکلده وایکی آیری معنادا بیری - بیريله

قافیه اولماقدان علاوه گؤزه ل جناس دا دوزه لده بیلیر. بالاش دئییر:

بیلمه دی دیلیمده وطنیم ده وار ✱ بیل کی هر نه دفسن وطنیمده وار بو بیت ده ایشله نن (ده) لفظی بیر یئرده فارسجا (در) و بیر

یئرده (هم) معنا سینا دیر. هابئله بو بیت ده :

دئمش کی یا اولک وطنیمیزده ✱ یادا آزاد اولسون وطنیمیز ده

ردیف - بیت‌ترین آخیریندا بیرکلمه عینا تکرار اولسا اونسا  
ردیف و اوندان قاباق گلن کلمه‌یه قافیه دئیلیر. ذکر اوردبیلینین  
بو شعرینده :

کاکلین هر رشته‌سی بیر تاره مین دل باغلامیش  
وه نه محکم بند قیلیمیش گورنه کاکل باغلامیش

(باغلامیش) ردیف و (دل) ایله (کاکل) قافیه دیر.

هابئله حکیم هیدجی نین بو شعرینده :

گول فطلی اولدو شیشه‌لره دور شراب قیل

گول ای گوزهل دوامی یوخو سن شتاب قیل

(قیل) کلمه‌سی ردیف و (شراب) ایله (شتاب) قافیه دیر.

ردیف‌گه بیرکلمه دیر. پوخاریداکي مثاللار کیمی، گاه دا ایکی کلمه  
دیر. ذکر اوردبیلی نین بو غزلی کیمی :

پیرمیخانه کی سرمست شراب ائتدی منی

اثوی آباد عجب خانه خراب ائتدی منی

بو بیت‌ده ( ائتدی) و (منی) ردیف و (شراب) و (خراب) قافیه دیر.

هابئله واحدین بو شعرینده :

بو بزم عشرته ساقی پیاله گنج گلدی

گوزون فداسی اولوم سال خیاله گنج گلدی

یشتیر منی خم آیاغینا توت الیم ساقی

خلاص حسرت اولوم لامحاله گنج گلدی

بو غزل ده (گنج) و (گلدی) ردیف و (پیاله)، (خیاله)، (محاله) قافیه دیر

شاعر لریمیز بعضا اوچ و دورد کلمه‌لی ردیف‌ده ایشله دیبلر.

اوچ ردیف‌لی شعر واحدن :

نارنیم ماه تابان یاخشی دیرسن یاخشیسان؟

یاخشیسان

ای گوزللیک تانیرسی جان یاخشیدیرسن؟

مین منیم تک عاشیقی حیرته قویموش گوزلرین

سئوگیلیم بیرسؤیله جیران یاخشیدیرسن یاخشیسان؟

(یاخشیدیر)، (سن)، (یاخشیسان) ردیف و (تابان)، (جان)، (جیران) قافیه دیر

بو دا دورد ردیف‌لی غزل گینه واحدن :

من مایلم اول یاره بس ایندی نجه اولسون

قویموش منی آواره بس ایندی نجه اولسون؟

سالمیش منی گوزدن گوزه لیم نازلی طبییم

یوخ دردیمه بیر چاره بس ایندی نجه اولسون ؟

(بس )، ( ایندی )، ( نجه )، ( اولسون ) ردیف و ( یاره )، ( آواره )، ( چاره )

قافیه دیر .

روی - روی ( علی ) وزنینه قافیه لرین صون اصلی حرفینه دئیلیر .

صرافین بو شعرینده :

گل بیرجه وئربوبستر غمده سیمه سس \* آخر نفسدی هاردا سانای عیسوی نفس  
ائیلر بلای عشقه وجودوم دوام اگر \* داشغین سئلین قاباغینی سداغته خار  
(سس )، (نفس )، (خس ) قافیه و (س ) حرفی روی دیر .

توجیه - روی حرفی ساکن اولدوقدا اوندان قابق گلن صائته  
توجیه دئیلیر . مثلاً قابقکی بیت لرده (سس )، (نفس )، (خس ) کلمه لرینده  
توجیه ( فتحه ) دیر . صرافین آشاغیداکی غزلینده کی دئیلیر :

من جرعه نوش بزم بلا، سن پیاله نوش

من تلخ کام زهر جفا، سن شکر فروش

سن گلشن ملاحته بیر گول، من عنسدلیب

لایقدی من نوايه گلیم، سن اوتور خموش

(نوش )، (فروش )، (خموش ) کلمه لرینده توجیه (اُو) صائتی دیر .

توجیهین گوزله نیلمه سی همیشه شعرده لازم دیر .

روی حرفی ساکن اولما ییب اوندان صونرا صامت گلسه توجیهی رعایت  
ائله مک لازم دگیل . اورنک اولاراق آذر اوغلو ندان آشاغیداکی شعری  
اوخوبوروق :

بیزیم بو یئرلره گوز تیکن یاغی \* آز اوردو چکمه میس عمر و بو یونجا

خلقیمیز هر زمان سرداش کسيلمیش \* بیر یه رلی آتا بیرده قیلینجا

دونیا نی جبهده گوره ن هر جوان \* عمرینی داغلاردا گنجیردن قوجا

دشمیش کی ممکن می بیزیاشا یا رکن \* دشمن حقیمیزی آپار سین باجا ؟

قیزلار قیلیج چکیب میدانا چیخمیش \* یادلارین الینده اسیر قالینجا

دشمیش کی یا اولک وطنیمیزده \* یادا آزاد اولسون وطنیمیزده

قید - قید بیر صامت و ساکن حرف دیر کی، روی حرفیله توجیهین آرا -

سیندا گلیر .

صرافین بو غزلی کیمی :

ال دن آلیب قراریمی بیر دلبر قشنگ \* بیرنا زوغمزه صاحبی عیار شوخ و شنگ

رنگ رخینده سوکیمی بیر اؤزگه لطف وار \* هئج بیر بشرده یوخ بولطافت بو آب و

رنگ .



بو غزل ده (قشنگ) ، (شنگ) ، (رنگ) کلمه لرینده گلن (ن) حرفی قید  
دیر، اوندان قابا قکی (فتحه) توجیه وان صوندا گلن (ک) حرفی روی دیر  
بودا فضولی دن قیدلی بیر غزل :

نالهدن دیر نئی کیمی آواره عشقیم بلند

نالہ ترکین قیلما زام نئی تک کس یلسم بند بند

قیل مدد ای بخت پوخسا کام دل ممکن دگیل

بویله کیم اول دلربایی درد دیر من درد مند

بو غزل ده (بلند) ، (بند) ، (درد مند) کلمه لرینده کی (ن) حرفی قید دیر .

قافیه روی حرفینه باغلی اولدوغو کیمی قید حرفینه ده باغلی دیر و  
قید حرفی ده روی حرفی کیمی هر یکرده رعایت اولمالی دیر .

قولا ق قافیه سی - قولا ق قافیه سیندن منظور بودور کی کلمه یا زیدا

بیرت بیر یله فرق له نیب ، قافیه اولما دیغی حالدا قولا ق ائشیدنده اولما

ری قافیه احساس ائدیر . مثلا ناز کلمه سی ایله بیاض کلمه سی قافیه

اولا بیلیمز ، لکن قولا ق ائشیدیکده سس جهتدن اولارین آراسیندا آپریلیق

حس ائتمیر بلله قافیه لره قولا ق قافیه سی دئیر لر . بالاشین بوشعری کیمی

ساقی خومار - خومار باخیر سان کیسه

قلبیمه اود دوشوب بونازدان منیم

نئچین قیرمیزی دیر جام دا کی باده ن

بیلدین خوشوم گل میر بیاضدان منیم

من اونسوز دا مستم دریا دیر غمیم

بیرگون آپریلما می ش غمدن عالمیم

دول دور پیاله می غرق اولموش گمیم

چیخا تادیریندن دایازدان منیم

هابله بالاش آشاغیدا کی شعرینده (قلم) ایله (شمع) کلمه سیندی

قولا ق قافیه سی کتیریب دیر .

من ده بومیدانا آتیلدیم کونول \* الیمده بیر کاغذ بیر قلم دئییه

پروانه هر زمان چیرپار اوزونو \* چیراغا ، مشعله ، یانار شمع دئییه

گوزه للتمه - توجیه دن قاباق گلن صافیت حرفلرینه گوزه للتمه

دئیر لر ، چونکی بونلاری رعایت ائتمک شعرین گوزه لیگینه آرتیریر .

توجیه ایله گوزه للتمه نین فرقی او دور کی توجیه یی رعایت ائلمک

لازم دیر ، رعایت اولماسا شعر اوچون عیب حساب اولور ، لکن گوزه للتمه

یا لنینز شعرین گۆزه لیلیندن اوترو دور رعایت اولما دیقدا شعره نقصان یئتیرمز . مثلا ذکری اردبیلی نین بو شعرینده :

یارب آییرما پیر خراباتدن منی \* محروم قیلما فیض مناجاتدن منی  
( خرابات ) و ( مناجات ) قافییه دیر و ( ت ) حرفی روی دیر ، روی دن  
قبا قکی صاقت ( آ ) دیر کی اونا توجیه دئییلیر و توجیه دن قبا قکی  
صاقت گینه ده ( آ ) دیر و اونا گۆزه لیتمه دئیرلر . همین شعرین ایکنجی  
بیتینه دقت ائدین :

آیینه قیل وجود ما بیر ائمز وجود مو \* بیر ائمز ائمزومه گؤسترا و مرآتدن منی  
بو بیت ده یا لنینز توجیه مراعات اولوب و گۆزه لیتمه کی ( ر ) حرفی  
نین حرکه سی دیر مراعات اولما ییب دیر .

اک - اک آذربجه ضمیمه وقوشولان معنا سینا دیر و شعر اصطلاحیندا  
روی حرفیندن صونرا گلن حرف لره اک دئیرلر ، ممکن دیر روی دن صونرا  
بیر اک گل سین . واحدین بو غزلی کیمی :

دشه ای گول اؤلوره م ، گئتمه گؤزومدن او یانا

کره ک عاشیق دوزوب هر جورینا یارین دایانا

( او یان ) و ( دایان ) قافییه و ( آ ) اک دیر .

هابله حکیم هیدجی نین بو غزلینده :

اوزونده دام دیر اول زولفی دانه دیر خالی

باغیب کؤنول قوشو گؤرچک قاریشدی احوالی

( خال ) و ( احوال ) قافییه و ( ی ) اک دیر .

گاه دا ممکن دیر اک ایکی ، اوچ حتی آرتیق دا اولسون .

ایکی اک لی یه مثال حکیم هیدجی دن :

دوشدو او گول اندامین تا باشیمه سوداسی

دونیا منه اوز قویدو هنگامه و غوغاسی

( سودا ) و ( غوغا ) قافییه و ( سی ) اک دیر .

هابله ذکری اردبیلی دن :

سلطان عشق توتدو وجودوم ولایتین \* یازدی کؤنول ولایتینه عشق آیتین

( ولایت ) و ( آیت ) قافییه و ( ین ) اک دیر .

اوچ اک لی یه مثال واحد دن :

گئچسئیدی خوش گونوم گر او زولف سیاهيله

هرگز شکایت ائتمز ایدیم سوزو آهیله

بیلمز جمالینی مه و خورشیده بنزده دن

چوخ دیر تفاوتین گوزه لیم مهر و ماهیله

(سیاه)، (آه)، (ماه) قافیه و (یله) اک دیر .

اوچ اکلی یه مثال ذکری اردبیلی دن :

ای صبا بو عرضیمی عرض ائتگیلن جانانیمه

بلکه درمان ائیله یه بو درد بی درمانیمه

گرچه بو چرخ فلک سندن منی قیلدی جدا

باری سن ای بیوفا هردن نولور گل یانیمه

(جانان)، (درمان)، (یان) قافیه و (یمه) اک دیر .

دورد اکلی یه مثال ذکری اردبیلی دن :

آچمادی کونولومو کاکل لری نین تابیندن

اغتمز آزاد بو دیوانه نی قلابیندن

چوخ کونول لر ائویونی چشم سیاهین بیخدی

آییل، ای مست، بومستانه لیگین خوابیندن

(تاب)، (قلاب)، (خواب) قافیه و (بندن) اک دیر .

بفش اکلی یه مثال واحدن :

گولسه هر کیمسه بیزیم دیده گریانیمیزه

دوشسون عالمده گوروم حال پریشانیمیزه

ذوق آلاز عشق ده بیزدن گوروب احوالیمیزی

هانسی درد اهلی اگر گلسه بیزیم یانیمیزه

(گریان)، (پریشان)، (یان) قافیه و (یمیزه) اک دیر .

آلتی اکلی یه مثال واحدن :

اولسایدی اثری ناله و افغانیمیزین

کینه بیر رحمی گله ردی بیزه جانانیمیزین

آغلاریق صبح آچیلینجا گچهر کویوندا

اوزو گولسون بیزه بلکه مه تابانیمیزین

(افغان)، (جانان)، (تابان) قافیه و (یمیزین) اک دیر .

اک لری گوزله مک توجیهی گوزله مک کیمی همیشه شعرده لازم دیر .

﴿ ردیف ایله اکین فرقی ﴾

قافیه دن صورنا کله ن حرف لر مستقل بیر کلمه تشکیل وقره رسه ردیف

اگر قافیه یه باغلی اولوب تکلیکده معناسی اولماسا اک حساب اولور .

مثلا ذکرى اردبیلی نین بوشعرینده :

کل ای صبحین نسیمی یاره بیر پیغامیمیز واردیر  
یختیرسؤیله کی اونسور صانماسین آرامیمیز واردیر  
سروشکیم آل، رنگیم زرد، گل گور ای صنمن سن — میز  
عجب خوش روزگارویا خوشی خوش ایامیمیز واردیر  
(پیغام)، (آرام)، (ایام) قافیه و (یمیز) اک و (واردیر) ردیف حساب اولور  
\* قافیه نین تکراری \*

قافیه نی تکرار ائله مک جایز دگیل، مگر مطلعین ایلك مصرعینده  
کلن قافیه نی صونراکی بیت لرده یالنیز بیردفعه کتیرمک اولار.  
مثلا حکیم هیدجی نین بوشعرینده :

ساقی دور ایاغه سپگیلن سو قلبیمده بو غم غبارینی یو  
گفتسه قاییدار کینه جوانلیق گر آرخا گله کینه کچن سو  
مطلعین ایلك مصرعینده کلن (سو) قافیه سی بیردفعه ده آرابیتین  
صونوندا کلیب دیر.

### \* ایکی قافیه لی \*

هر بیت ده ایکی قافیه سی اولان شعره ایکی قافیه لی شعر دئییلیر.  
بو مطلب بدیع علمی نین موضوعونا مربوط اولابیلر، بیز بودا قافیه دن  
دانشدیقدایکی قافیه لی شعر ونده آد آپاریب نمونه کتیریریک سو  
اؤرنک نور آذر دن دیر :

سن ای وحدّه لا شریک لهه تجلی و ثره ن وحدتین آیه سی  
دوشوب اوستونه نرم، نرمک، لطیف بجز دیر سنی رحمتین دایه سی  
آچار گوللرین گاه گولر، گاه سولار بودور اسکیدن خلقتین مایه سی  
بو شعرده هر بیتین ایکی قافیه سی واردیر: بیرینجی بیت ده  
( وحدت ) و ( آیه ) ایکنجی بیت ده ( رحمت ) و ( دایه ) اوچونجی  
بیت ده ( خلقت ) و ( مایه ) قافیه دیر .

### \* صون \*

✽ صائب تبریزی کیست ؟ ✽

\*\*\*\*\*

فلک بیہودہ صائب سعی در اخفای من دارد  
نہ آن شمع کہ بتوان کرد پنهان زیر سرپوشم  
بہ جرات میتوان گفت کہ پس از غزل سرای نامدار قرن ہشتم ہجری لسان  
الغیب خواجہ شیراز غزل سرای بزرگی چون صائب یا بعرصہ وجود نگذاشنہ  
است .

با توجہ عمیق ودقیق در دیوان اشعار موجود این سخنور بزرگ قرن یاز  
دہم ہجری کہ تا کنون در ایران بہ جا پ رسیدہ وبیش از یک ششم ہمہ اشعار  
اونیست جای ہیچگونہ شبہہای باقی نمی ماند کہ اویکی از بزرگترین  
استادان شعرو ادب پارسی از زمان رودکی تا امروز است .  
عموم تذکرہ نویسان باستثنای لطفعلی بیگ آذر در (آتشکدہ آذر) وبہ  
پیروی از او رضاقلیخان ہدایت در (مجمع الفصحا ) صائب را نہ فقط از لحاظ  
مقام عظیم اودر شعر پارسی بلکہ از لحاظ خصائل اخلاقی و کمالات نفسانی و  
شہرت ومحبوبیت در میان مردم ایران وسایر کشورہای همجوار (ہندوستان،  
افغانستان و ترکیہ ) نیز ستودہ اند .

ہمہ این تذکرہ نویسان صائب را بزرگترین شاعر زمان خود معرفی  
کردہ اند . محمد طاهر نصرآبادی در تذکرہ خود مینویسد : (از کمال علو فطرت  
ونہایت شہرت محتاج بہ تعریف نیست ) علیقلیخان والہ داغستانی در (ریاض  
الشعراء ) میگوید : (در طرز خود امام فن ومقتدای زمن ست ) فاضل بلگرامی  
در تذکرہ عامرہ صائب را چنین معرفی میکند : (اگر او را مابع ثلاثہ شعرا  
گویند بجاست ) اسم او در تذکرہ (مآثر الکلام) از صائب با جملہ ( امام  
غزل طرازان و علامہ سخن پردازان ) یاد میکند . محمد افضل خوشگودر (سفینہ  
خوشگو ) مینویسد : (صاحب سخنان بر آنند کہ از ہنگام پیوند الفاظ با معانی  
اینچنین معنی یاب نازک خیال صاحب کمال بروی کار نیامدہ است ) اگر  
بخواہیم نظریات سایر تذکرہ نویسان را نیز در این مقالہ بیاوریم باعث  
تصدیع خوانندگان میشود و فقط بطور اجمال متذکر میشویم کہ تذکرہ نویسان  
دیگرنیز مانند شیرخان لودی در (مرآت الخیال ) و سیفعلی بیگ شاملو در  
(قص الخاقانی) میرغلامعلی آزاد بلگرامی در (تذکرہ سروآزاد) و عارف

شیرازی در تذکره (لطایف الخیال) و محمدعلیخان تربیت در (دانشمندان آذربایجان) و سیدعلی حسینی در تذکره (بزم آرا) و شبلی نعمان در تذکره (شعر العجم) و سایرین نیز همه و همه صائب را از لحاظ مقام بزرگ وی در شعر و ادب پارسی و کمالات نغسانی او متفقا ستوده اند. عده ای از این تذکره نویسان حتی معتقدند که صائب در سرودن اشعار خود از عالم فیهی و توجه اهل حق الهام گرفته و بعضی از آنها مانند واله داغستانی داستانی در این مورد نوشته اند که با فسانه بیشتر شباهت دارد تا حقیقت.

علاوه بر تذکره نویسان ایرانی مستشرقین خارجی از قبیل ادوارد براون نویسنده تاریخ ادبیات ایران و ریو مستشرق دیگر نیز صائب را آخرین شاعر بزرگ زبان پارسی دانسته و بمقام والای ادبی او اشاره کرده و عقیده دارند که او شاعری خلاق و مبتکر سبک بوده و بالاخره صائب را بزرگترین شاعر فارسی زبان قرون اخیر میدانند. پرفسور حمید آراسلی دانشمند ادب شناس اتحاد شوروی نیز در مقدمه دیوان اشعار صائب بزبان ترکی آذری که اخیرا منتشر کرده است صائب را نه فقط از لحاظ مقام ادبی بلکه از لحاظ فضائل اخلاقی نیز ستوده است.

بی مناسبت نیست که عقاید چند تن از محققین و صاحب نظران معاصر را نیز درباره صائب و شعرا و بازگو کنیم.

آقای امیری فیروزکوهی در مقدمه ای که بر دیوان صائب (از انتشارات انجمن آثار ملی) نوشته اند چنین اظهار نظر میکنند:

گمان نمیکنم که هیچیک از شعرا ی فارسی زبان در تمام اعصار ادبی از حیث شهرت و عظمت و جلالت و قدر و محبوبیت در حال حیات بدرجه صائب رسیده باشند. نام این گوینده بزرگ و اسوه شعرا ی عصر در تمام ایران و هندوستان و بلاد عثمانی آنروز زبانزد عموم طبقات اهل ذوق و دیوانش تحفه و ره آورد زیارت کنندگان وی از اقصای نقاط در قلمرو ادب فارسی بود. نویسنده خوش ذوق و توانا آقای علی دشتی نیز در کتاب (نگاهی به صائب) درباره او چنین اظهار نظر کرده اند: (زیرا پس از حافظ روشنترین سیمای ادبی ایران بشمار میرود و حتی برجای نیز که خاتم دوران ادبی کلاسیک میدانند از جهات عدیده برتر است.

آقای زین العابدین مؤتمن نیز در مقدمه ای بر کتاب (گلچین صائب) که خود گرد آورده اند مینویسد: (جای تردید نیست که بعد از حافظ و جامی که سلسله استادان قدیم به آنان ختم میشود دیگر سخنوری بعظمت قدر و وسعت

فکر صائب در عرصه شعر و ادب فارسی ظهور نکرده است .

همانطوریکه قبلا اشاره شد تنها تذکره نویسانی که درباره صائب از دایره انصاف خارج شده اند لطفعلی بیگ آذر در (آتشکده آذر) و به پیروی از او رضا قلیخان هدایت در (مجمع الفصحا) است .

در مورد نظرات لطفعلی بیگ آذربا اعتراف به اینکه او عداوت شخصی با صائب نداشته زیرا صائب و عصرا و رانندیده و مدتها پس از فوت صائب با عرصه وجود نداشته است میتوان گفت که تعصب در عقیده با زگشت به سبک اساتید قدیم شعر و عدم پسند سبک صائب که خود اقرار میکند و همگامی با دیگر معتقدان به با زگشت ادبی امثال مشتاق و شعله و عاشق و هاتفاصفهانی و صباحی بیدگلی و سایر شعرای هم عصر خود این کم لطفی و بی انصافی را در مورد صائب و شعرا و مرتکب شده است که بنویسد (و مرا تب سخنوری بعد از جناب میرزای مشا رالیه (یعنی صائب) که مبدع طریقه جدیده ناپسندیده بوده) و در جای دیگر: (سبب شهرت بی جایش "یعنی شهرت بی جای صائب" گویا کمالات نفسانی اوست) با توجه باین دو جمله با وجود بی انصافی که در حق صائب کرده است اخبار اقرار ضمنی میکند که او لا صائب مبتکر و مبدع طریقه جدیده (که بعقیده او ناپسندیده است) بوده و ثانیا صائب در عصر خود شهرت زیاده داشته و ثالثا گویا اینکه در جمله اخیر با آوردن کلمه (گویا) با زهم عنا بدخرج داده نتوانسته است منکر کمالات نفسانی او شود و تاریخ شاهد است که این معتقدین با زگشت به سبک اساتید قدیم، نه فقط در نیت خود موفق نبوده اند بلکه همه آنها در ردیف شاعران درجه دوم و سوم هستند و برجسته ترین آنها قآنی شیرازی و فتح علیخان صبا در سبک خراسانی و وصال شیرازی و فروغی بسطامی در سبک عراقی میباشد. حتی شادروان ملک الشعراء بهار نیز که سبک مشهور هندی را مبتذل میدانستند که میفرمایند:

سبک هندی گرچه سبک تازه بود      لیکن او را ضعف بی اندازه بود

سست و بی شیرازه بود

فکرها سست و تخیلها عجیب      شعر پر مضمون ولی دل نه فریب

وز فصاحت بی نصیب

شعر هندی سر به میلیون میکشید      هر سخنور با مضمون میکشید

رنج افزون میکشید

ز آن سبب شد سبک هندی مبتذل      گشت پیدا در سخن عکس العمل

شد تتبع وجه حل

با همه احاطه‌شان به شعر و ادب پارسی نتوانسته اند بیای سخن‌وران قدیم خراسان برسد و علت شهرت ایشان بدلیل سرودن اشعار وطنیه و همراهی همگامی با مشروطه‌طلبان و آزادیخواهان بوده و قصاید دماوندیه و جنگ ایشان نیز که بسبب خراسانی سروده اند بعلت محتوای اجتماعی و سیاسی مورد توجه مردم و صاحب‌نظران قرار گرفته است .

بی‌انصافی لطفعلی بیگ آذربه پیروی از اورضاقلیخان هدایت بود که بقول آقای امیری فیروزکوهی باعث شد که نیمی از پیکر شعر و ادب پارسی بمدت دو قرن ونیم در زیر خاکستر فراموشی مدفون گردد .

گویا خود صائب نیز پیش‌بینی میکرد که معاندینی چون لطفعلی بیگ آذربه و رضاقلیخان هدایت و اخیراً دوسه نفری ارتویستدگان امروزی سعی نموده و مینمایند که این شمع فروزان شعر و ادب پارسی را در زیر سرپوش بی‌انصافی پنهان نمایند که میفرماید :

فلک بیهوده صائب سعی در اخفای من دارد

نه آن شمع که بتوان ساخت پنهان زیر سرپوشم  
ولی می بینیم که بالاخره پس از گذشت دوونیم قرن خاکستر فراموشی از چهره  
تا بناک صائب به کنا رزده شد و پرتو این شمع فروزان شعر و ادب قرن یازدهم  
هجری در زیر سرپوش نماد و با همت چند تن از عاشقان شعر و ادب پارسی امروز  
اغلب مردم ایران نه فقط صائب را می‌شناسند بلکه بیت‌الغزل‌های او را نیز  
بعنوان ضرب‌المثل در محاوراتشان بکار می‌برند .

اولین کسی که در ایران بشناسانیدن صائب و شعر و ادب او همت گماشت  
مرحوم حیدرعلی کمالی اصفهانی است که منتخباتی از اشعار صائب را در سال  
های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ شمسی تهیه و منتشر نموده اند متأسفانه با همه تلاش که به  
عمل آمد دسترسی به منتخبات مزبور مقدور نشد .

دومین نفری آقای زین العابدین مؤتمن هستند که یکبار در سال ۱۳۲۰ و  
بار دوم در سال ۱۳۳۳ شمسی منتخباتی از بیت‌الغزل‌های صائب گردآوری و  
منتشر نموده‌اند .

سومین نفر آقای بیژن ترقی هستند که دیوان نسبته‌کاملی از اشعار  
صائب که در ایران موجود نبوده تهیه کرده اند که چاپ اول آن در سال ۱۳۳۳ و  
چاپ دوم آن در سال ۱۳۳۶ شمسی از طرف انتشارات خیام منتشر گردیده است .  
این دیوان محتوی حدود بیست هزار بیت می‌باشد که تقریباً یک ششم  
اشعار صائب است . ( تذکره نویسان حداقل اشعار صائب را یکصد و بیست هزار



و بعضی نیز تا چهارصد هزار بیت نوشته‌اند).

این دو چاپ هرچند دارای اغلاط چاپی فراوانی هستند ولی نمیتوان زحمات شایان تحسین آقای بیژن ترقی را نادیده گرفت و مخصوصاً مقدمه فاضلانۀ ایکه آقای امیری فیروزکوهی بر چاپ دوم این دیوان نوشته‌اند این نقیصه را تا حدودی مرتفع نموده است.

دیوان دیگری از صائب از طرف انجمن آثار ملی از روی نسخه خطی عکس برداری و چاپ و منتشر گردیده است. این کتاب نیز شامل مقدمه مفصلی از آقای امیری فیروزکوهی است و امتیازش نسبت به دیوانهای چاپ خیام وجود غزلیات بیشتر و غزلهای مندرج در حاشیه صفحات نیز بخط خود صائب است.

کتاب دیگری نیز در مورد صائب و نقداشعار او از طرف انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد تهیه و منتشر گردیده است. این کتاب محتوی سخنرانیهای عده‌ای از استادان و صاحب نظران است که در سمینار متشکله در دیمه ماه ۱۳۵۴ در دانشگاه تهران ایراد گردیده و بکوشش آقای محمدرسول لریاگشت در کتابی بنام (صائب و سبک هندی) جمع آوری و منتشر شده است.

نویسنده‌ی شهیر آقای علی دشتی نیز در معرفی صائب سهمی دارند. ایشان در کتابی بنام (نگاهی به صائب) به بحث درباره صائب و شعرا و پر داخته و نقدی نیز بر اشعار صائب نوشته‌اند. آقای دشتی در مقدمه این کتاب درباره صائب چنین اظهار نظر کرده‌اند: (در اینکه صائب شاعری نامدار و دارای سبک خاصی است تردید نیست مخصوصاً از دید خارجیان که پی مضمون میگردند و مفهوم شعر در ذهن آنان بیشتر جلوه میکند تا کیفیت ادای آن و صائب از این حیث قهرمان است).

این نویسنده توانا و خوش ذوق در قسمت بحث در سبک مشهور به هندی در مقایسه اشعار بیدل کابلی و صائب تبریزی یک مدال قهرمانی تهیه کرده اند ولی دودل مانده‌اند که این مدال را به بیدل بدهند یا به صائب. موقعیکه این قسمت از نوشته ایشان را میخواندم با اطلاع از اینکه بیدل کابلی (که در زمان کهولت صائب متولد شده است) یک عارف بوده و اشعارش تماماً عرفانی است به یاد قطعه‌ای از شیخ اجل سعدی شیرازی افتاد. دم که در باب دوم گلستان میفرمایند:

صاحب‌دلی بمدرسه آمد ز خانقاه \* بگسست عهد صحبت اهل طریق را  
گفتم میان عارف و عالم چه فرق بود \* تا اختیار کردی از آن این فریق را  
گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج \* وین سعی میکند که بگیرد غریق را

مطمئنم که اگر آقای دشتی این قطعه از سعدی به ذهن شان میرسید مدال قهرمانی شان را فوراً به کسی میدادند که نه تنها تلاش کرده گلیم خود را از موج بدربرد بلکه کوشش نموده است که غریقی را هم نجات بخشد یعنی به صاحب نه به بیدل .

علاوه بر صاحب نظرانی که در بالا ذکر آنها رفت گویا آقای مهدی ههییگی نیز منتخبانی از اشعار صائب و کلیم کاشانی را یک جا تهیه و منتشر نموده اند این چند سخنشناس صاحب نظر با لایحه موفق شده اند که حجاب بی انصافی و فراموشی را از چهره<sup>۶</sup> درخشان صائب تا حد زیادی به کنا رزنند و او را به مردم ایران و علاقه مندان شعروادب پارسی بشناسانند .

مع الاسف هنوز هستند معدود اشخاصیکه بعزت تعصب یا عدم درک سخن صائب یا عدم پسند سبک او نمی خواهند دست از لجاج بردارند و در مورد صائب و شعر او جانب انصاف را رعایت کنند و بعبارت دیگر براهی میروند که قبل از آنان آذر و هدایت رفته اند .

یکی از این آقایان آقای یحیی آرین پور گرد آورنده کتاب از صبا تا نیما است من عین نوشته های ایشان را درباره<sup>۶</sup> صائب و شاعران همعصرش را از این کتاب میاورم و به یک یک آنها پاسخ میدهم و قضاوت را درباره این پاسخ و پاسخ ها بعهده<sup>۶</sup> خود ایشان و دانشمندان و صاحب نظران و مردم ایران واگذار میکنم .

آقای آرین پور در صفحات هفتم و یازدهم مجلد یکم کتاب (از صبا تا نیما) چنین اظهار نظر کرده اند (در دوره<sup>۶</sup> پر عظمت پادشاهان صفوی هیچ شاعر مبتکر و بزرگی که بتواند از حیث سلامت بیان و جزالت مضمون در تاریخ ادبیات ایران نام و مقام شایسته ای یابد برنخاست) .

همانطوریکه قبلاً نیز اشاره شده است کلیه تذکره نویسان گذشته از نظرات دیگرشان صائب را شاعری مبتکر میدانند حتی لطفعلی بیگ آذر نیز با همه بی انصافی که درباره<sup>۶</sup> صائب روا داشته او را شاعری (مبدع) و مبتکر معرفی میکند در مورد جزالت مضمون نیز نه فقط اکثریت تذکره نویسان بلکه صاحب نظران معاصر نیز صائب را شاعر مضمون معرفی کرده اند و حتی برای یافتن مضمون به اشیاء بی جانی که در اطراف خود می بیند جان میبخشد و بقول دکتر زرین کوب (صائب آفریننده<sup>۶</sup> مضمونهای تازه است و این از مختصات شیوه<sup>۶</sup> اوست) \*

(\* با کاروان حله نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب بخش مربوط به صائب .

آقای آربین پوردره‌مان کتاب مینویسند (حافظ این عصر صائب تبریزی فوت ۱۰۸۸ هجری قمری است که دیوان قطوری از غزلها و رباعی‌ها بسیار گداشته است در میان این غزلها که تقلید و تکرار سخنان اساتید غزل گذشته است ۱۴ می مفردات ممتازی میتوان یافت).

از این اظهار نظر چنین استنباط میشود که ایشان فقط دیوان صائب را از دور دیده اند که به قطوری آن اشاره میکنند. اینجا نب که بارها دیوان صائب را مطالعه کرده ام حتی یک رباعی در دیوان این شاعر ندیده ام و از ایشان خواهش میکنم که قطورترین دیوان صائب را (که همان دیوان منتشر شده از طرف انجمن آثار ملی است) یکبار ورق بزنند و اگر حتی یک رباعی در این دیوان و یا دیوانهای دیگر صائب پیدا کردند مرا قرین افتخار فرمایند و از رباعی‌های صائب مطلع کنند. و اما در مورد این نظرایشان که: (در میان این غزلها که تقلید و تکرار اساتید غزل گذشته است) ایشان اگر دیوان صائب را مطالعه فرموده بودند متوجه میشدند تنها چیزیکه در غزلیات صائب نیست تکرار و تقلید از گفته‌های اساتید گذشته است و عدم تقلید از متقدمین یکی از بزرگترین خصوصیات شعر صائب میباشد و هر دو همانطوریکه آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب نوشته اند: (شعرا و تقلید و تکرار شیوه شاعران کهن و تمرین در فنون صنعت و بدیع نبود تا در مدرسه در حلقه طلاب ادب مورد توجه باشد)\*

آقای آربین پوردره ما میدهند: (ولی صائب و جمعی دیگر از شاعران را که از ایران به هند رفته و در دربار سلاطین مغول هند میزیسته اند نمیتوان جزء شاعرانی که در خود ایران پرورش یافته اند بشمار آورد)\*\*

در این اظهار نظر دو اشتباه چشم میخورد: اولاً پادشاهان هند در قرن دهم و یازدهم امثال جلال الدین اکبر شاه و جهانگیر شاه و شهاب الدین شاه جهان: (صائب در دربار این سلطان اخیر بمدت سه سال اقامت داشته است) از اعقاب تیمور لنگ گورکانی بوده اند و بهمین سبب بنام سلسله گورکانی هند نامیده میشدند نه از اعقاب چنگیز.

ثانیاً آنچه مسلم است و بشهادت تاریخ و نوشته تذکره نویسان صائب در ایران (تبریز و اصفهان) جسم و روحا پرورش یافته است و نظرایشان با توجه به مفهوم کلمه پرورش این معنی را بذهن خواننده متبادر میکند که صائب از زمان کودکی در هند بوده و در آنجا پرورش یافته است نه در ایران در صورتیکه صائب به نوشته اجماع تذکره نویسان در سال ۱۰۳۶ قمری به کابل

(\* از کاروان حله نوشته دکتر زرین کوب)\*\* از صبا تا نیما مجلد اول

وسپس به هند رفته است و اگر تاریخ تولد او را با سنسنا و دائره المعارف اسلامی سال ۹۸۸ هجری قمری و صحیح بدانیم نتیجه این میشود که او در سن ۴۸ سالگی به کابل رفته است و باین توضیح پرورش یافتن صائب در هند صحیح نبوده و مردود است .

صائب نه فقط در ایران پرورش یافته بلکه در ایران هم آموزش دیده است و حتی در سالهای نوجوانی آموزش نسبت کاملی (اقلا آموزش شعر و ادب) داشته است که میفرماید :

هنوزم ازدهان چون صبح بوی شیر میامد .

که چون خورشید مطلع های عالمگیر میگفتم  
اما اگر منظور آقای آریین پور این است که صائب سبک مشهور به هندی را از شعرای پارسی گوی هند آموخته است این نیز نمیتواند صحیح باشد و این موضوع در بحث مربوط به سبک مفصلا تشریح خواهد شد و در اینجا فقط به یک بیت از ظفرخان احسن حکمران کابل اشاره میکنیم که شعرای هندی سبک اصفهانی را از صائب و یاران او آموخته اند .

ظفرخان که تخلص احسن بوده در مقطع غزلی میگوید :

طرز یاران پیش احسن بعد از ابن مقبول نیست

تازه گوئیهای او از فیض طبع صائب است

ضمنا از یاد نبریم که صائب فقط شش سال در افغانستان و هند مقیم بوده

و در سال ۱۰۴۳ به اصفهان مراجعت نموده است .

دومین نفری که در باره صائب بی انصافی روا داشته آقای حبیب یغما -

ئی از متاخرین میباشد . ایشان در سخنرانی خود در دیماه سال ۱۳۵۴ در دا

- نشگاه تهران علاوه بر انتقادهای بیجا و بجائی که از صائب و شعرا و به

عمل آورده اند میفرمایند : (اما صائب وقتی از خود ستایش میکند نوعی بی

احترامی به مخاطب روا میدارد که اگر تو شعر مرانمی پسندی و تحسین نمی

کنی نمی فهمی و احمقی و از سخن بیگانه ای ) \* و برای اثبات نظر خود به

این بیت از صائب متوسل میشوند :

هر چه گویند آشنایان سخن منت بجان \* نیستم من مرد تحسین سخن بیگانه ها

معنی این بیت کاملا روشن است صائب میگوید اگر سخن شناسانی از شعر

من ایراد میگیرند از جان منت میبرم ولی کسانی را که سخن شناس نبوده و

---

(\* صائب و سبک هندی بکوشش محمد رسول دریا گشت .

از سخن بیگانه اند تحسین نمیکنم. از خوانندگان و صاحب نظران استدعا می شود یک بار این بیت را بخوانند و قضاوت کنند که در کجای این بیت صائب کسی را (احق) یا (نفهم) خطاب کرده و یا اقلاً از مفهوم این بیت معنی این کلمات تداعی میشود.

اما در مورد عبارت (بی احترامی به مخاطب) که به صائب نسبت میدهند دیوان صائب را بشهادت میگیریم در دیوان او حتی یک کلمه که بوی بسی- احترامی به کسی بمشام برسد دیده نمیشود. برعکس صائب از تمام بزرگان دوران خود به نیکی یا دمیکند و یکی از بزرگترین خصوصیات اخلاقی اش عفت قلم او و محترم شمردن دیگران است.

آقای یغمائی بسخرانی خود چنین ادامه میدهند: (و غرور خود را در این بیت با این عبارت میفرمایند) \*:

گرفته بود جهان را فسرده کی صائب \* دماغ خشک جهان تر شد از ترانه<sup>۱</sup> من  
اولاً صائب راست میگوید، زیرا بدلیل مندرجات تواریخ ادبیات و مراجعه به دواوین شعرای دوره<sup>۲</sup> بعد از حافظ پس از خواجه<sup>۳</sup> شیراز (قرن هشتم هجری) در قرون نهم و دهم شعر و ادب پارسی از هر لحاظ رو به زوال بوده و شاعر نامداری در این دو قرن پا بعصره<sup>۴</sup> وجود نگذاشته و شعر پارسی را بقول صائب افسردگی فرا گرفته بود.

ثانیاً آقای یغمائی شاعری را بما نشان بدهند که در اشعار خود چند بار خود را نستوده و با صلاح ایشان مغرور نبوده است.  
خواجه شیراز میفرماید:

حافظ چو آب لطف ز نظم تو میچکد \* حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت  
و یا شیخ اجل سعدی میفرماید:

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس \* حد همین است سخندانی و زیبایی را  
من این دو بیت را از دو پهلوان شعر پارسی برای مثال آوردم و این قبیل اشعار بدون استثنا در دیوان همه<sup>۵</sup> شاعران بفرآوانی دیده میشود و اگر عیب است برای همه است نه فقط برای صائب و اتفاقاً خود ایشان نیز بدین نکته اقرار میکنند منتهی فرقی درستودن قایل اند.

آقای یغمائی با زهم ادامه میدهند: (و هیچکس را غیر از خودش همسخن خود نمیداند یعنی تنها خودش است که خود را میفهمد) \*\* و (در بی بصیر- تی میدانده اشعار دلکش و زیبای خود را به نادانان و بی دردان عرضه دارد)<sup>۳</sup>

\*\* کتاب صائب و سبک هندی بکوشش محمد رسول دریا گشت \*\* همان کتاب

و برای اثبات این دو نظر نیز به دوبیت از صائب استناد میکنند :

طرفی نیست جز آئینه مرا چون طوطی

هم منم صائب اگر همسخنی هست مرا

گهر به سنگ زدن صائب از بصیرت نیست

مخوان بمزدم بی درد شعر دلکش را

آقای یغمائی کدام شاعر را سراغ دارید که از مردم زمان خود بعلمت

عدم درک سخنان و مردم بی درد گلایه نکرده اند و از بی همسخنی و بی

همزبانی ننالیده اند. برای مثال استاد شهریار میفرمایند :

گیرم که آب و دانه دریغم نداشتند \* چون میکنند باغم بی همزبانم

و یا شادروان رهی معیری :

در پیش بیدردان چرا فریاد بی حاصل کنم

گر شکوه ای دارد دلم بایار صاحب دل کنم

مهمتر از اینها مگر لسان الغیب خواجه شیراز از اینکه دیگران سخنانش

را درک نمیکنند یا از مردمی که خریدار گوهر او نیستند گلایه نمیکند که

میفرماید :

چوبشنوی سبن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه ای جان من خطا اینجا است

و یا :

معرفت نیست در این قوم خدایا سببی

تا برم گوهر خود را به خریدار دگر

گوهر حافظ چیست؟ مگر غیر از سخن او است؟ او هم ناله میکند که این

قوم یعنی مردم زمانش گوهر او را خریدار نیستند و از خدا میخواهد

سببی برانگیزد که خریداری برای گوهرش پیدا شود یا سخن شناسی را بیابد

که سخن او را بفهمد.

آیا بایده خواجه حافظ شیراز هم ایراد گرفت و ادعا کرد که او فقط خود را

سخن شناس میدانند و دیگران را سخن نا شناس و یا بگوئیم که حافظ فقط خود را

با معرفت میدانند و دیگران را بی معرفت.

آیا این بی انصافی نیست که کلمات موهنی را که اصلاً در بیت های

استنادی وجود ندارد به صائب نسبت دهیم و ادعا کنیم که صائب دیگران را

نادان، نفهم و احمق خطاب کرده است؟

آقای یغمائی در فرمایشات دیگری نیز از همین قبیل ایرادها بر

== گۆركملى معاصر شاعرىمىز آقاي يحيى شيدانين ==  
۶ ايللىكى تىرىزده قوتلاندى (۱)

\*\*\*\*\*

جمعه گونو اردىبىشت آيى نين اون دغوردونده گۆركملى شاهرىازىچى آقاي يحيى شيدانين التمش ياشيندا اولماغى مناسبتيله تىرىزده كى شاعر، يازىچى و ضياء ليلار طرفندن دوستلارين ائوينده بير توپلانتي قورولموش و آقاي شيدان ادبى و فرهنگى چاليشمالارينا گۆره تجليل ائدىلميشدير. بو توپلانتي دا اؤنجه آقاي شيدا چيخيش ائدهرك مجلسده حاضر اولانلاردان تشكر ائتميش و بير نچه يىنى ائيرىنى اوخوموشدور صونرا ديگر شاعر و يازچيلاردان سؤز آلب آقاي شيدا يا حصر ائديك لرى شعرلرينى اوخوموشلار.

آقاي شيدا اوزون ايللردىر آذربايجان ادبىياتى اوزه رينبده چاليشير و بير چوخ ادبى اثرلرين مؤلفى و ناشرى دير. انقلاب اسلامى دن صونرا "فروغ آزادى" روزنامه سى نين توركجه صفحه سىنى تك باشينا اداره ائدير.

بىز گۆركملى شاعر و حرمتلى يازچىمىزى اوره كدن آلكيشلار و اونا اوزون عمر وداها بؤيوك باشاريلار ديله بىريك (۲)  
شاعرلردن آقاي عباس صابرى، آقاي صمد ظهورى، آقاي انتكين، آقاي قهرمان خطيبى - آقاي شيدا حقينده يازديقلارى شعرلرينى بىزه گۆنده ريميشديلر. آقاي احمد حيدر اوغلو دا قوتلاما مراسميندن بىر خلاصه گۆنده ريميشدير.

شعرلرين هامىسى گۆزهل و دويغولودور، لكن امكانلاريمىزى نظرده توتاراق نمونه اوچون آقاي صابرى نين شعرىنى بورادا درج ائديريك :

مانما هر بولبول شوریده نی بیجا شیدا  
گز- دزلان گلشنی شاید اولا پیدا شیدا  
درد هجرانه دؤزه ن کیمسه دی دوزگون عاشیق  
وطلت یاره یفته ن کس اولا حاشا شیدا  
قیسی، مجنون ائله یین عشقدی، لیلی نه چی دیر؟  
چون همان عشق له اولموش اوزولیلی شیدا

---

(۱) قوتلاندى = جشن توتلودو. (۲) باشاريلار = موفقیت لر.

گاه زندانه چکيب يوسفی، گاه افتدی عزیز  
 بو همان نکته دی کیم، اولدو زلیخا شیدا  
 سرشوریده گلر شوره، سالار مالمه شور  
 خلق عالم اولو شوریده، سراپا شیدا  
 عشق دیر عامل ایجاد اساس عالم  
 بو اساس اوسته اولوب آدم و حوا شیدا  
 عشق ایمانندی، اینانماقدی، حقیقت دی بلی  
 عاشق صادقی اقیلر بخله معنا، شیدا  
 عشق تاواندی - ضرر، یوخدو بوبازارده سود  
 اهل عشقی اقله میش بیر بخله سودا شیدا  
 هرکیم ایستیر دوشونه ما حاصل عشق نه دیر ؟  
 افده چکدیر اونو بو حل معمما شیدا

\*\*\*

بیر سیرا دوغروچو دوستلارلا، بیرانسان تانیرام  
 اونا زیبنده دی بو اسم مسما " شیدا"  
 تانیرام من اونو قیرخ ایلدی عزیز دوستومدیر  
 ظاهراً ساده، ولی باطناً آقا شیدا  
 آذری لر تانییار، جمله بو آذر بالاسین  
 هاردا هر کیم گوره، سؤیلر: بودوشیدا - شیدا  
 ایندی بیر عمردی تبریزده ادب خادمی دیر  
 قلمی، نطقی، بیانی، سوزو شیوا شیدا  
 آنادان اولماسینا بزم ریاسیزدی بوگون  
 دولدو آلتمش یاشینا، شاعر دانا شیدا  
 مننده، دوستلارا دا شن دی، مبارک دی بوگون  
 بخله تبریک اقدیریک، چوخ یاشا، هوراشیدا!  
 "صابری" شهرده چوخ شهرتی شیدالیر وار  
 اولو بیلمز اولارین هقچ بیری" یحیی شیدا"



آذربایجانین کئچمیش ادبیا تچیلاریندان یادگارقالان، قدرتلی قلمی ایلی  
ایران تورک ادبیا تینا، مخصوصاً آذربایجان تورکی دیلینه ساریلما زهییا  
یارادان، اؤز اورهک یاغینی اریدیپ، آنادیل چراغینی ایشیقلاندیران  
تواضعلی انسان، شاعرویا زیچی - آقای یحیی شیدا حضرتلری نین ۶۰نجی  
ایل دوغومو مناسیتی ایله : ( بو شعرین عنوانی استادینا اؤزوندن آلینیپ )

### "کیم دیل غمی نی دلبرجانا نه آپا رسین"

\*\*\*\*\*

قوی شادلیغی گولدن گوله پروانه آپا رسین  
گول ده، یقله وهر سین، اؤدا، هریانه آپا رسین  
ظلماته اسپر اولدوغو حالدا، نجه تاپ سین  
اسکندری سرچشمه حیوانه آپا رسین  
فرزانه تاپار مقصدی عقل اوزره سورونسه  
نادان اؤدوکی، زیره نی کرمانه آپا رسین  
سکیر اکتسه ادب باغینی بیر دفعه ده کؤنلوم  
سانمانی رغبتله گولوستانه آپا رسین  
فرهادی گؤروب عشقه دوشندن، نجه شیرین  
شیرین جانینی خسروا شادانه آپا رسین  
بو جمعه ده، پروانه لرین شمعی نی، کیم دیر -  
یقلدن قورویان حالده سئوانه آپا رسین (۱)  
گوز دویموری، باغدیقجا، بو گلزار کماله  
کؤنلوم هوس اکتیمیر منی بوستانه آپا رسین  
هرکس بو خماری گوره زنارینی باغلار  
تسییحی قیرار، تا اؤنو صنعانه آپا رسین  
شوریده لرین قانینی تۆکمکده دوروخمار  
قاشین قویوب، ال خنجر براننه آپا رسین  
بعقوبه دئیین یوسفی تبریزده تاپدیق  
بوخ قافلهمیز عطیرینی کنعانه آپا رسین  
تا، هر تغلینه باغلی دی مینلرجه اوره کلر  
انصاف دگیل تغلیرینه شاننه آپا رسین  
گر نازیله قهر ایله سه، پیمانہ سی داشما  
گول الدهه دوتوب جامی نی پیمانہ آپا رسین

اعجازیله جنت قاپی سین آچدی آچارسیز  
 بو خوش خبری کیمدی کی، رضوانه آپارسین  
 آلتیش باهارین خاطره سین و فردی زمانه  
 تا کئچمیشینه قاتماغا دستانه آپارسین  
 باغوان کی اوونون زحمتی بوستان بیجر دیر  
 قیماز بیئتیش حاصلی بیگانه آپارسین  
 آرزوم بودو: ایلر بویوجا، بیزلری استاد  
 سوز اینجی سینی ییغماغا عمانه آپارسین  
 قالسین بو ییغینجا ق دا، محبت گروووندا  
 یالقیزلیغی، تک جاهل دیوانه آپارسین  
 شیدا اوره گی خیردا کئچیک یئرده سیغیشماز  
 مفکوره سی ایستر اوونو کیوانه آپارسین  
 انسانلیغی جرأت وئریری شعریمه، ایستیر-  
 تضمین ایله ال باشدا کی عنوانه آپارسین  
 "شیدا" کیمی جانه یوووشان انسانی گورجک  
 "کیم دیل غمی نی دلبر جانانه آپارسین"  
 میدان ادب فارسینین قارشینا "ایلقار"  
 هانسی آتی چاپدیر ماغا میدانه آپارسین

۱- ایوان ۱۲ اردیبهشت / ۱۳۶۳ تبریز- صمدظهوری (ایلقار)

### بقیه صائب:

صائب گرفته اندکه اگر قرار باشد به یک یک آنها پاسخ داده شود از مطلب اصلی دور میافتیم. خوانندگان عزیز میتوانند با مراجعه به کتاب (صائب و سبک هندی) از سایر نظریات ایشان در مورد صائب نیز مطلع و مستفیض گردند.

\*\*\*

# اغوزها

بقلم دکتر جواد هیفت

=====

( ۴ )

اینک مختصری درباره قبایل مهم اغوز شرح می دهیم:

۱- قبیلۀ قایی - این قبیلۀ که نامش در اول فهرست رشیدالدین قرار گرفته در دیوان لغات ترک کاشغری در ردیف دوم است. قایی بمعنی محکم میباشد و توتم آنها شاهین و طمغایشان (۱ و ۱) بوده اولاد گون خان و از شاخه بوز اوک می باشند.

از قبیلۀ قایی خاندان عثمانی برخاسته و تعداد طوایف (اویمناق) آنها مانند افشار بیش از دیگران بوده محل سکونتشان در آناتولی میانه و غربی بوده است.

۲- قبیلۀ بیات یا بایات - بیات بمعنی غنی و ثروتمند می باشد ضمناً در قدیم بخداوند نیز اولوغ بایات می گفتند. توتم آنها شاهین و طمغایشان ( قس ) و مانند قبیلۀ قایی اولاد گون خان و از شاخه بوز اوک می باشند.

از قبیلۀ بیات شخصیتهای بزرگی مانند دده قورقود، فضولی (شاعر بزرگ قرن ۱۶ میلادی) برخاسته است. بیاتها در ایران و شمال سوریه و عراق و ترکیه سکونت داشته اند. قسمت عمده ترکمنهای شمال سوریه را بیات، بیگدلی و افشار تشکیل می دادند. اینها در فعالیتهای آق قویو نلوها شرکت داشتند. بعد از مهاجرت اجباری تاتارها از یوزقات بوسیله امیر تیمور قسمتی از این بیاتها با طوایف ذوالقدر به یوزقات آمدند. به این بیاتها "شام بیاتی" گفته می شد.

در قرن ۱۶ تعداد زیادی از آنها بخدمت صفویه درآمدند.

از قرن هفدهم قبیلۀ بیات حلب در اطراف طوایف پهلوانلی و ریحانلی جمع شدند و از این بیعد به این نام نامیده شدند.

قبیلۀ قاجار هم از شام بیاتی ها هستند و از یوزقات (بوز اوخ) در زمان

آق قویونلوها به آذربایجان آمدند و در ۸۹۸ = ۱۴۹۱ در قارا باغ زندگی میکردند و قاجار نام رئیس قبیله بوده است. (فاروق سومر، اغوزلار صفحه ۲۳۰ و لُبّ التواریخ، یحیی قروینی، تهران ۱۳۱۴ صفحه ۲۲۵)

در زمان صفویه نیز قاجار بخدمت شاه اسماعیل درآمدند و در تشکیل دولت صفویه شرکت کردند.

درباره بیاتهای ایران از زمان صفویه اسناد تاریخی موجود است. بیاتهای ایران به سه شاخه تقسیم می شوند: ۱- بیاتهای سفید و بیاتهای آذربایجان ۲- بیاتهای سیاه یا بیاتهای خراسان ۳- شام بیاتی ها.

۱- بیاتهای سفید - بنا بر نوشته تاریخ عالم آرای عباسی (تالیف اسکندر بیگ) در زمان شاه طهماسب تعداد این بیاتها ده هزار چادر بوده این بیاتها در سفرهای شاه طهماسب همراه او بودند. در زمان شاه عباس گدا علی سلطان بیات به حکومت ماکو و یار علی سلطان به حکومت ایسروان منصوب شدند و همراه آنها تعدادی زیادی از بیاتها به این نواحی آمدند. و مستقر شدند. این بیاتها به خودشان بیات مطلق یا بیات سفید گفتند. اینان از بیاتهای هستند که از شمال سوریه در زمان فتوحات آق قویونلو و تشکیل دولت صفویه به ایران آمده اند.

۲- بیاتهای سیاه یا قارا یا تالار - در شمال خراسان در منطقه نیشابور بوده و از خوارزم آمده اند. بعد از فتح خراسان بوسیله شاه اسماعیل تابعیت او را پذیرفته و به نشانه تابعیت قارا بیات نامیده شدند. در اواخر قرن ۱۶ خان اموزبک شمال خراسان را گرفت و قسمت مهمی از آنها را کشت.

۳- شام بیاتی ها یا بیات قاجار - اینها شاخه ای از بیات شام هستند و قاجارها هم از آنها می باشند. قاجارها در قرن ۱۶ در منطقه گنجه و برده می زیستند.

قسمت مهم بیاتهای ایران در ایالت خمسه (زنجان) سکونت دارند. در میان قشقاییها نیز طوایف بیات موجود است.

۳- قبیله القار اولی یا القار اولی - بمعنی موفق میباشد. اولاد گون خان و از شاخه بوزاق هستند. توتوشان شاهین است. علامت مخصوص برایشان ذکر نشده است.

۴- قارا اولی - بمعنی دارای چادر سیاه میباشد. اینها هم از اولاد

گون خان و شاخه بوزاوق هستند. توتمشان شاهین و علامت مخصوصشان ( **م** ) می باشد .

۵- قبیله: یازیر - بمعنی حاکم بر کشورهای زیادی می باشد. از اولاد آی خان و از شاخه بوزاوق هستند. توتمشان قارتال ( عقاب یا قره قوش ) و علامت مخصوصشان ( **لا** ) می باشد. یازیرها از مناقشلاق به بالخان و بعد به خراسان آمدند. در خراسان در غرب نسا مستقر شده و از قرن ۱۷ - ۱۲ موجودیت خود را بصورت نیمه مستقل حفظ نمودند. مدتی تابع خوارزمشاه - هیان بودند بعد از استیلای مغول به نام قاراداش نامیده شدند. بعد از تابعیت صفویه را پذیرفتند.

قسمتی از یازیرها در فتح آناتولی شرکت کردند و حالا در اطراف آنکارا، آنتاکیا با ذوالقدرها زندگی می کنند.

۶- قبیله: دؤگر - بمعنی جمع شدن می باشد. از اولاد آی خان و از شاخه بوزاوق هستند. توتمشان قارتال و علامت مخصوصشان ( **س** ) می باشد.

۷- قبیله: دودورغا - بمعنی کشورگشایی و کشورداری است. از اولاد آی خان و از شاخه بوزاوق هستند. توتمشان قارتال و علامت مخصوصشان ( **م** ) می باشد. افراد این قبیله بیشتر در شمال ایران در صحرای ترکمن و خوارزم و همچنین در آناتولی در اطراف آماسیا، تارسوس و آنکارا مستقر شده اند.

۸- قبیله: یاپارلی - از اولاد آی خان و شاخه بوزاوق هستند. توتمشان قارتال و علامت مخصوصشان ( **ل** ) می باشد. نام این قبیله در دیوان کاشغری موجود نیست.

۹- قبیله: افشار - بمعنی چابک و علاقمند به شکار حیوان وحشی است. از اولاد اولدوزخان و شاخه بوزاوق هستند. توتمشان تاوشانچیل و علامت مخصوصشان شبیه صلیب است ( **+** ). یکی از بزرگترین قبایل اغوز بوده و از قرن یازدهم میلادی رل مهمی را در تاریخ ایفا نموده اند. بطوریکه در تاریخ و صاف آمده افشارها در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی از دشت قبچاق یعنی سواحل رود سیحون با سالورها به خوزستان و کوه کیلویه آمدند و در آنجا مستقر شدند. در تاریخ ابن اثیر نوشته شده که در قرن ۱۲ ( ۱۱۳۵ = ۵۳۰ ) در خوزستان جماعت انبوهی از ترکمنان زندگی می کردند. در راس افشارها یعقوب بن اسلان و در راس سالورها سونقور بن مودود

بود. افشارها در خوزستان و سالورها در فارس حکومت تشکیل دادند. بعد از یعقوب بیگ شوملا (آی دوغان) فرمانروای افشارها شد. و بعد از جنگهای متعدد خوزستان را تحت اطاعت خود درآورد، شوملا هم مانند زنگی حاکم سالور فارس، ملکشاه دوم سلجوقی را متبوع خود می شناخت و هر دو از امرای نزدیک او بودند.

در سال ۱۱۶۰ ملکشاه مسموم و کشته شد و بجای او اعلان شاه نشست. شوملا و زنگی او را هم منبوع خود شناختند و شوملا آتابک شد. شوملا مردی جسور و بالیاقت و باهوش بود و در جنگ بالشکریان آتابک پهلوان کشته شد. بعد از او پسرش شرف الدین امیران بجای او نشست. بعد از شرف الدین مظفرالدین سوسیان امیر شد. در سال ۱۱۹۴ میلادی سوسیان مرد و بین اولاد او بر سر امارت اختلاف افتاد. خلیفه بغداد از این فرصت استفاده نمود و ابن قصاب را بالشکری به خوزستان فرستاد و شوشتر مرکز خوزستان را تصرف نمود و خانواده شوملا را ببغداد فرستاد. و حکومت آنان خاتمه داد. افشارهای ترکیه هم در فتح واسکان این منطقه مانند قبایل قایی و قنیک رل بسیار مهمی داشتند. اکثریت آنها در آناطولی مرکزی و غربی سکونت نمودند. فرزندان قارامان هم از افشارها بودند. افشارهای سوریه شمالی توسط سه خانواده اداره می شدند:

۱ - کئوپک اوغوللاری در آنتب .

۲ - گوندوز اوغوللاری در عمیق .

۳ - قوت بیگی اوغوللاری در اطراف حلب .

در راس افشارها ی کئوپک اوغوللاری ابتدا حسین بیگ (۱۴۱۰ = ۸۱۳)

بعد برادرش اسلمه مز و بعد از او محمد بیگ بود.

فرزندان گوندوز در فلات "عمیق" زندگی میکردند و امیر آنها گوردوبیگ بود که در سال ۱۴۲۱ = ۸۲۴ توسط تاتار مملوک مصر کشته شد. بعد از او عمر - بیگ و پس از آنها محمد بیگ امیر شد.

افشارهای قوت بیگی در اطراف حلب بودند و خانسان محمد بیگ بود در سال ۱۴۱۰ = ۸۱۳. در او اخر قرن پانزدهم این افشارها بسرکردگی منصور بیگ از راه آناطولی به ایران آمدند و همراه او زون حسن آق قویونلو با جهان شاه قره قویونلو جنگیدند. منصور بیگ از طرف او زون حسن بولایت کوه کیلیوه منصوب شد. بعد از شاه اسماعیل از در اطاعت درآمد و از طرف او والی فارس هم شد. بعد از او اولادش در کوه کیلیوه حکومت کردند. افشارها در

کوه گیلویه حکومت کردند، افشارها درکوه گیلویه تا زمان شاه عباس فرمائروائی کردند.

قسمتی از افشارهای کوه گیلویه از طوایف گوندوزلو و آراشلو بودند گوندوزلوهای معاصر که در شوشتر ساکن اند از اولاد آنها هستند. بعدها قسمتی از افشارهای گوندوزلو به خراسان (ناحیه ابیسورد) قسمتی هم با آراشلوها به ناحیه اورمیه کوچ داده شدند.

افشارهای ایمانلو که در منطقه اورمیه ساکن اند شاخه‌ای از ذوالقدر - ها هستند که در زمان صفویه به ایران آمده و بعد در این منطقه سکونت کردند. اینها را نباید با قبیله ایمانلو اشتباه گرفت زیرا اینانلوه‌ها از قبیلۀ شاملو هستند.

در زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب یکی از تکیه‌گاههای مهم دولت افشارها بودند. اسکندربیک دربارۀ شاملوها لفظ طایفه جلیله و دربارۀ ذوالقدرها طایفه رفیعه را بکار برده است.

در قرن ۱۸ میلادی دوباره افشارها و همچنین قاجار قوی شدند. افشارها در ایران مهمترین قبیلۀ را تشکیل می دهند و در اغلب مناطق ایران پراکنده اند.

در جغرافی *MALTE BRUN* که در نیمه اول قرن ۱۹ نوشته شده تعداد افشارهای ایران ۹۰ هزار ذکر شده و با در نظر گرفتن ازدیاد جمعیت و تعداد سالهای گذشته امروزه تعداد آنها با لاترازی یک میلیون با ید باشد. قسمت مهم افشارها در اورمیه، خمسه (زنجان)، اسدآباد همدان، خوزستان، فارس و کرمان و جنوب قزوین و شمال خراسان زندگی می کنند. در کرمان پنج هزار چادرا فشار کوچ نشین اند. در تاریخ ترکان رل آنها مداوم تر از سایر قبایل ترک بوده است.

نادر شاه که بعد از صفویه با سلطنت رسید از طایفه قیرخلی افشار را بیورد خراسان بود. او خود را ترکمن می دانست و می خواست با ترکان عثمانی و ترکستان روابط نزدیک برقرار کند و بهمین جهت اصلاحات مذهبی را پیش کشید.

افشارها در فتح و اسکان آناطولی نیز بعد از قبیلۀ قایی مهمترین قبیلۀ بوده و بنام آنها بیش از سایرین نام محل بوده است (قرن ۱۶) افشارها در قرن ۱۴ یکی از سه قبیلۀ پر جمعیت ترک منطقه حلب را تشکیل می دادند. قسمت مهمی از آنها بعد از این قرن به آناطولی و ایران

رفتند و رل مهمی در تاریخ این مناطق بازی کردند. در ترکیه تا نیمه دوم قرن ۱۹ بشکل کوچ نشین بودند و بعد از آن تخته قاپوشدن و حالا بیشترشان در قیصری (قصبه های پینارباشی، ساریز و تومارزا) زندگی می کنند.

۱۰- قبیله «قیزیق» - بمعنی قوی و جدی است. از اولاد اولدوخان و شاخه «بوز اوق» می باشند. توتمشان تا و شانجیل و علامت مخصوصشان (X) شبیه علامت ضربدر می باشد. قسمتی از اینها در قرن ۱۶ در ناحیه دمشق بودند. بشکل کوچ نشین زندگی می کردند.

۱۱- قبیله «بیگدلی» - بمعنی زبان بیگ و مانند بزرگان عزیز است از اولاد اولدوزخان و شاخه «بوز اوق» می باشند. توتمشان تا و شانجیل و علامت مخصوصشان (√) بوده است. یکی از پنج قبیله ایست که حکومت تشکیل داده اند.

یکی از قبایل بوز اوق ترکمنان شمال سوریه بیگدلی بودند. بیگدلیها در تشکیل دولت صفویه شرکت نمودند و برای اینکار شاخه ای از آنها به ایران مهاجرت نمود.

در زمان سلطان سلیمان قانونی مهمترین گروه ترکمنان حلب را بیگدلی ها تشکیل می دادند. بطوریکه در تاریخ یغما ذکر شده قبایل بیگدلی از حلب تا دیا ربکر بهترین ییلاقها را در دست داشتند. از میان آنها بیگ های بزرگ و شیوخ طریقت برخاسته است. در زمان سلطان مراد سوم (۱۵۹۵ - ۱۵۷۴) جمعیت آنها خیلی زیاد شده بود. در سال ۱۶۹۱ فرمان اسکان آنها در سواحل رود بلیخ در منطقه «رقه صادر شد و بدستور سلطان آنها را در این منطقه گرم و عرب نشین اسکان دادند. بیگدلی ها به این ناحیه جولاب می گفتند. جولاب نام رود و قصبه ایست در شرق شهر اورفا در اینموقع در راس بیگدلی ها از طایفه «بوزقویونلو شاهین بیگ پسر فیروزخان و برادرش کنعان بیگ و قوردبیک بودند. شاهین بیگ در راس همه بیگدلی ها بود ولی در خاطره «بیگدلی ها بجای وی پدرش فیروزبیگ ضبط شده مثلا در دوبیتی های زیر چنین آمده است :

توپلانندیق عشیرت کلدیک جولابا \* باش بندده فیروز بیگین دگیل می  
امر ائتدی بیگ لر قوندوق یانینا \* جاجیعلی نین یوردوسیلان دگیلمی  
ترجمه :

جمع شدیم همه عشیرت آمدیم به جولاب \* سربند از آن فیروز بیگ نیست مگر.  
دستور داد بیگها پهلوی هم مستقر شدیم \* آیا موطن حاجی علی سیلان نیست مگر.



فیروز بعنوان اعتراض ببدی منطقه با عده‌ای زیادی از طوایف بیگدلی به ایران کوچ می‌کند. در این باره شعرای خلقی بیگدلی چنین گفته‌اند:  
سحردن آوازمین با غریمی دل‌سُر \* دورنانین قانادی کوزکیمی یانار  
قالدیرمیش قانادین یا وروباش سانار

فیروز بیگ عجمه گفتدی دورنالار

ترجمه :

آوازت از سحرگاه سینه‌ام را می‌شکافد \* بال دورنا مانند آتش می‌سوزد  
بال بلند شده‌اش را جوجه سومی پندارد \* دورنا ها فیروز بیگ به ایران رفت.  
بیگدلی‌هایی که در منطقه رقه ماندند غیر از مبارزه بابی آبی و گرما  
با اعراب و کردها هم درگیر شدند. در این باره نیز اشعار زیادی به یادگار  
مانده است :

رقه چؤلرلریندن گلن غازی لر \* رقه‌نین ده غنچه گولی صولدومو؟  
یثنی دن بیر خبردویدوم اورادان \* جریدبکیر اؤلدو درنر اؤلدومو؟  
ترجمه :

ای غازیانی که از صحرای رقه می‌آئید \* آیا غنچه گل رقه هم پژمرده شد  
تا زگی خیری از آنجا شنیدم \* میگویند جریدبکیر مرد آ یا راست است  
بیگدلی‌هایی که در جولاب ماندند موقعیت خوبی در آنجا و در میان  
اعراب پیدا کردند ولی بعد از مدتی بعلت حادثه یغمای کاروانی والی  
حلب عباس پاشا به آنها حمله کرد و آنها را مجبور به ترک دیار خود نمود. در  
این باره نیز دوبیتی‌های زیر جالب است :

اولجه گلمی هیز اسکان اولاندا \* داغیتدین جولابی سن عباس پاشا  
عشیرت سیزده باقین بوتله زاماندا \* داغیتدین جولابی سن عباس پاشا

---

حیدرلی، چلبی، چیقسین بیریاننا \* عربلی، قدیرلی دوندو اصلانا  
دؤرد چشوره میزدؤندو قانا، دوماننا \* داغیتدین جولابی سن عباس پاشا  
این حادثه در قرن ۱۹ میلادی اتفاق افتاد و بیگدلی‌های این منطقه  
به جنوب آنتب (شهر جنوب ترکیه) مهاجرت کردند و حالا قسمتی از آنها در  
سوریه مانده‌اند.

قسمتی از بیگدلی‌های شمال سوریه در یوزقات وعده‌ای هم در تاروسوس  
و ایچ ایل ترکیه مستقر شدند.

بیگدلی‌های ایران : ترکمنان شمال سوریه بنا مشاملو در تشکیل

دولت صفوی رل مهمی ایفا نمودند. در میان مریدان سلطان حیدرهم شاملو ها زیاد بودند. اکثریت شاملوها را بیگدلی ها و بعد ایناللو و خدا بنده - لوها تشکیل می دادند. بعدها طوایف آوجی، بالابانلو، بیچرلو، عربگیرلو کرامتلو هم به آنها پیوستند .

شاملوها در زمان شاه عباس بیش از دیگران قدرت و اعتبار پیدا کردند . در این دوره اغلب امراء از آنها بودند. در زمان شاه صفی هم شاملوها اعتبار خود را حفظ کردند. بیگدلی ها در راه شاملوها قرار داشتند. مثلاً عبدی شاملو که از مؤسسين دولت صفوی بود و پسرش دورموش خان از قبيله بیگدلی بودند . احمد بیگ در زمان شاه عباس دروغه لاهیجان بود. غیرا ز احمد بیگ پنج برادر بیگدلی هم از مقربان شاه عباس بودند اینها محمد بیگ ، حیدر بیگ ، صارو بیگ ، قپان بیگ ، زینال بیگ بودند. یکی دیگر از امراء بیگدلی مقرب شاه عباس گون دوغموش سلطان بود. در زمان لشکرکشی شاه عباس به بغداد گون دوغموش از طرف عثمانیها حاکم طابوق در منطقه کرکوک بود . بعد از پیوستن بشاه عباس لقب سلطان با و داده شد و در آذربایجان تیولات زیاد با و واگذار گردید .

در زمان شاه صفی زینال بیگ بمقام نایب السلطنه رسید ولی بعد از شکست وی از صدر اعظم خسرو پاشا بقتل رسید .

نقدی بیگ بیگدلی هم بارتبه خانی حاکم مرو و کوه گیلویه بود و در جنگ با سلطان مراد چهارم (سفر بغداد) اسیر عثمانی ها شد . در زمان شاه عباس ثانی صفی قلی بیگ پسر صارو بیگ حاکم زنجان و سلطانیه شد .

در قرن هیجدهم وضع شاملوها مانند بسیاری از سران ایلات ضعیف شد . در زمان شاهرخ سلطان افشار محمد زمان خان و مصطفی خان بیگدلی از امراء قابل ذکرند . صاحب تذکره آتشکده لطفعلی بیگ نیز برادرزاده مصطفی خان بیگدلی است . قاراگوزلوهای منطقه همدان نیز بنظر می رسد از اولاد بیگدلی ها هستند . همچنین طایفه گوکلن از ترکمنان ایران هم بیگدلی هستند . در ۱۸۴۰ اینها چهارصد خانواده بودند و آنها چاقو بیگدلی گفته می شد .

۱۲ - قارقین - بمعنی زیاد و آتش سیرکن می باشد ، از اولاد اولدوز - خان و شاخه بوزاق هستند . توتمشان تا و شانجیل و علامت مخصوصشان مانند شش لاتینی ( VI ) است . نام قبيله قارقین هم در فهرست کاشغری نیست .

ولی اینها در تاریخ اغوز رل مهمی داشتند. در قرن ۱۶ در آناتولی نام ۶۲ محل به نام قارقین بوده در میان ترکمنان حلب، بیوزقات، ذوالقدر و بخش حمید (در اسپار تا) زندگی می کردند.

۱۳ - قبیله بایندر یا بایندیر - بمعنی محل حاصلخیز و پراز نعمت میباشد. از اولاد گوگ خان و از شاخه اوچ اوق هستند. توتمشان سونقور و علامت مخصوصشان (هم) می باشد.

در اغوزنامه رشیدالدین نام بایندر بعنوان جانشین یا بغو آمده و این قبیله بعنوان اصیل ترین قبیله اوچ اوق که در تاریخ اغوزها رل مهمی داشتند ذکر شده است.

در کتاب داستانهای دده قورقود نیز خان بزرگ اغوزها بایندر نام دارد قبیله بایندر در فتح واسکان آناتولی و تشکیل دولت آق قویونلو نقش اساسی داشته است. قسمت مهم آنها در ناحیه حلب و تارسوس بوده، بایندرهای ینی ایل هم شاخه ای از بایندرهای حلب میباشد. قبلا قسمت مهمی از آنها به رقه تبعید شده بودند که بعدا بنا حیه آنتب آمدند ولی خاطره تبعید اجدادشان را از سیواس به رقه فراموش نکردند.

در میان ترکمنان ایران، قبیله گوکلن، طوایف بایندر زیادند.

۱۴ - قبیله بچه نک - بمعنی ساعی میباشد. از اولاد گوگ خان و شاخه

اوچ اوق هستند. توتمشان سونقور و علامت مخصوصشان (سمه) میباشد. قبیله بچه نک غیر از ایل بچه نک میباشد. بطوریکه قبلا اشاره شد ایل بچه نک در شمال دریای سیاه و بالکانها (قرن ۱۱ و ۱۰ میلادی) زندگی می کردند. از بررسی دفاتر دولتی عثمانی معلوم میشود که در قرن ۱۶ میلادی در میان ترکمنهای حلب، وارساقی های تارسوس و آت چکنلر زندگی میکردند.

۱۵ - قبیله چا و ولدور - بمعنی شریف و مشهور میباشد. از اولاد گوگ

خان و شاخه اوچ اوق هستند. توتمشان سونقور و علامت مخصوصشان شبیه


(۶) می باشد.

قبیله چار ولدور بیشترشان در شبه جزیره مانقشلاق ماندند لهذا

به آناتولی و ایران کمتر آمدند. در قرن ۱۹ از مانقشلاق عده زیادی از آنها را (مانند قبیله ایغدیر) قازاقها بیرون کردند و آنها در جنوب دریاچه آرال سکونت گزیدند. در آن موقع ۱۲ هزار چا در بودند.

۱۶ - قبیله چینی - بمعنی هر جا دشمن را ببیند فوراً حمله می

کند می باشد. اولاد گوگ خان و از شاخه اوچ اوق هستند. توتمشان سونقور


وعلامت مخصوصشان (  ) می باشد .

قبیله چینی مانند قبیله افشار مهم و معروف است . در فتح واسکان آناتولی رل مهمی داشتند .

میریدان اولیه حاجی بکتاش مرشد طریقت بکتاشیه از چینی ها بودند لذا شیعه و قزلباش بودند و در شورش بابا اسحق هم (۱۲۴۰) شرکت داشتند . قسمت مهمی از آنها در ۱۲۷۷ میلادی در سینوب بودند . چینی ها در اطراف طرابزون (جنوب و غرب) ، حلب و بعدها (قرن ۱۸) در بالیکسیر ، از میسر ، مانیسا و آیدین سکونت نمودند .

قسمت مهمی از چینی های اطراف طرابزون به ایران رفتند و به آق قویونلوها و بعدها هم به صفویه پیوستند عده ای از آنها هم که در ترکیسه ماندند در جنگهای صفویه با عثمانیها به نفع صفویه جاسوسی می کردند یعنی ستون پنجم آنها را تشکیل دادند . در زمان شاه طهماسب جزو سپاه ویژه محافظ سلطان درآمدند (سپاه قوروجو) .

۱۷ - قبیله سالور - بمعنی هر جا رود شمشیر و چماقش کار انجام

می دهد . از فرزندان داغ خان و از شاخه اوچ اوق می باشند . توتمشان اوچ و علامت مخصوصشان (  ) میباشد . قبیله سالور یکی از مهمترین قبا - یل اغوز میباشد و تا زمان مغولها سالغور نامیده می شدند . در تارینغ رشیدی نامشان با احترام یاد شده در میان امرای یابغو و ازوزرای خان اغوز سالورها بوده اند .

در دده قورقود نیز بعنوان شریفترین قبیله اغوز یاد شده .

قازان خان فرمانروای مقتدر ایل اغوز از سالورهاست .

در موقع آمدن سلاجقه به ایران قاراپلی بیگ سالور کردستان را فتح کرد و در آنجا مستقر شد (۱۱۰۱ = ۴۹۵) . فرزندان او تا آخر قرن ۱۲ در آنها حکومت کردند .

بطوریکه قبلا هم گفته شد در سال های (۱۱۳۸ = ۱۱۳۲) انبوهی از اغوزها

از کراته رود سیحون بخوزستان آمدند . یعقوب فرزند اطلان افشار در خوزستان و مودود کند و رمان سالور در راس قبیله خود تاکوه کیلویه را گرفتند و برای خود بعدها امارت تشکیل دادند .

مودود یکی از مرای نزدیک اتابک فارس بوزآباد شد بعد پسرش سونغور

جای او را گرفت .

سونغور ابتدا اتابک ملکشاه شد بعد او را از فارس اخراج و پسرش

طغرل را بتخت نشانند و خودش قدرت را بدست گرفت و عنوان اتابک سونقور شیر باریک را گرفت و اتابکان فارس را تشکیل داد (۱۱۴۸ = ۵۴۳). سونقور چهارده سال با عدالت و درایت حکومت کرد و در سال ۱۱۶۰ = ۵۵۵ فوت نمود و برادرش زنگی اتابک شد. بعد از او پسر زنگی بنام تکله اتابک شد (۱۱۷۶ = ۵۷۱) و در سال ۵۹۱ = ۱۱۹۵ برادرش سعد جانشین او شد. سعدی تخلص خود را از نام او گرفته است. سعد کرمان را هم جزو کشور خویش کرد. در سال ۱۲۳۰ = ۶۲۸ سعد فوت نمود و پسرش ابوبکر اتابک شد.

سعد بقصد پیشرفت تجارت سواحل بحرین و عمان را گرفت و بندرها فی ساخت و در شیراز بیمارستان بنا نمود. او مشوق سعدی در نوشتن آثارش بود و سعدی گلستان خود را به او هدیه نمود و با مرگ وی (۱۲۵۹ = ۶۵۸) این سلسله رو به انقراض رفت.

آل سونقور روی پولهای خود علامت قبیلۀ سالور را می زدند و اغلب - شان نامهای ترکی داشتند. سالورها در فتح و اسکان آناتولی رل مهمی ایفا نمودند و در جدول نامهای محل هفتم هستند. قاضی برهان الدین شاعر و فرمانروای سیواس - قیصری در قرن ۱۴ میلادی سالور بود. قسمت عمده سالورهای آناتولی در طرابلس شام، تارسوس (طایفه اولاش)، قارص، قونیه، ننگده، حمید و ناحیه جنوب آسیا (آق سالورها) زندگی میکردند. در ماوراء خزر قسمت عمده ای از سالورها در قرن دهم به شبه جزیره ما نقشلاق مهاجرت کردند و در تشکیل ترکمنان ماوراء خزر شرکت نمودند (مانند چا و ولدور، ایغدیور، ایمیر و قارقین).


در اواخر قرن ۱۶ سالورها بوسیله نوقایها از ما نقشلاق اخراج شدند. و بطرف خراسان و ترک گرگان آمدند. ترکمنان یقه یا سایی خانی ها اولاد آنها هستند.

بنا به نوشته ابوالغازی بیش از نصف ترکمنان کنونی سالور هستند. در نیمه قرن ۱۹ انبوه سالورها بین مرو و هرات در مرغاب بودند و ساریق ها از آنها می باشند. بنا به نوشته وامبری (VAMBERY) این سالورها از طوایف زیر تشکیل شده بودند: یالاواج، قارمان، آنابغله گی. ۱۸ - قبیلۀ ایمر - بمعنی فوق العاده خوب و غنی است. از اولاد داغ خان و شاخه اوچ اوق میباشند. توتمشان اوچ و علامت مخصوصشان مانند لای عربی (ل) است.


در قرن ۱۶ تعداد محلهای بنام ایمر در آناتولی ۷۱ یعنی چهارم

بوده و اغلب در منطقه سیواس - توقات بوده است. ضمناً در مناطق ماراش، ذوالقدر، قارص، یعنی ایل، یوزقات، آدانا، سوگود و آیدین هم بوده اند. ایموهای ایران - ایموها جزو ایل ذوالقدر به ایران آمدند و در تشکیل دولت صفوی شرکت نمودند. شیرحسین بیگ ذوالقدر ( در زمان شاه طهماسب ) و کلبعلی سلطان و پسرش خلیل سلطان ( در زمان شاه عباس ) ایمو بودند.


ایموهای ماوراء خزر مدتها در میان ترکمنان در مناقشلاق ماندند بعد از قرن ۱۶ در سواحل اترک - گرگان مستقر شدند و به آنها ترکمنان یقه گفته شد. در میان دسته اخیر سالورها نیز بودند. در زمان شاه عباس یار بیگ ایمو با عنوان خان والی آستراباد شد. بعد از مرگ او و پسرش محمدیار جای او را گرفت. در حال حاضر در سواحل گرگان در حدود دو بیست خانواده ایمو زندگی می کنند.

۱۹ - قبیله آلا یونتلو - بمعنی دارای حیوانات خوب می باشد. از اولاد داغ خان و شاخه اوچ اوق هستند. توتمشان اوچ و علامت مخصوص - شان شبیه ایمو میباشد (  ).

در آناتولی مرکزی و غربی در حدود ۴۴ محل و طایفه بنام این قبیله بوده ( قرن ۱۶ ) که مهمترین آنها در آت چکن، انکارا، قاستامونسی، اوشاق، منتشه و اطراف حلب بوده اند.

۲۰ - قبیله یوره گیر - بمعنی نیکوکار و سازمان ده میباشد. از اولاد داغ خان و شاخه اوچ اوق هستند. توتمشان اوچ و علامت مخصوصشان (  ) میباشد.

در قرن ۱۶ در نواحی چوقور اووا، جنوب آدانا زندگی میکردند و حالا یوره گیل یا اوره گیل نامیده میشوند. در میان ذوالقدرها نیز عده ای یوره گیر بوده اند.

۲۱ - قبیله ایغدیر - بمعنی نیکی و بزرگی و مردانگی آمده است از فرزندان دنیزخان و شاخه اوچ اوق میباشد. توتمشان چاقیر و علامت مخصوصشان (  ) میباشد.

نام قبیله ایغدیر در قرن ۱۶ در ۴۳ ده دیده شده بعدها در تاروس، ایچ ایل، کوچ حصار منته شه سکونت نموده اند. اهالی ایچ ایل بیشتر بیگدلی، بیوا و ایغدیر میباشند.

در ایران در میان قشقا ئیها پانصد خانوار از قبیله ایغدیر وجود دارد.

درمانقشلاق ما ورا<sup>۱</sup> خزر نیز ایغدیرها بوده اند بعدا بجنوب آزال و میان ترکمنان گوکلن آمدند. در قرن ۱۸ عده ای از آنها ازمانقشلاق به شمال قفقاز رفتند و ترکمنان استاوروپول را تشکیل دادند.

۲۲ - قبیله<sup>۲</sup> بوگدوز - بمعنی متواضع و خدمتگذار است. فرزندان دنیزخان و ازشاخه<sup>۳</sup> اوچ اوق میباشند. توتمشان چاقیر و علامت مخصوصشان ( ۷۷ ) می باشد.

طبق نوشته<sup>۴</sup> جامع التواریخ رشیدی قوزوجو آتابک شاه ملک فرزند یاقوعلی خان از این قبیله بوده است. در دده قورقود نیز امن بیگ ( سبیل خونی) از این قبیله بوده.

در آناطولی ۲۲ محل بنام بوگدوز موجود بوده که در حال حاضر از آنها نام سه محل باقی مانده است.

۲۳ - قبیله<sup>۵</sup> ییوا یا ایوا - بمعنی رفیع و بلند پایه می باشد. فرزندان دنیزخان و ازشاخه<sup>۶</sup> اوچ اوق میباشند. توتمشان چاقیر و علامت مخصوصشان شبیه دو حرف ( ۷۳ ) می باشد.

نام این قبیله در زمان سلاجقه زیاد بمیان آمده. در قرن ۱۲ ( ۱۳۰ ) قبیله ییوا با افشار و سالورها از کنار سیردریا به ایران آمدند و در غرب همدان و کردستان سکونت کردند و کردستان را تحت اختیار خود گرفتند ( ۱۱۵۸ = ۵۵۰ ) . برجم بیگ و فرزندان او مدت ها در آنجا حکومت کردند ضمنا تابع خلیفه بوده و در جنگها همراه ارتش خلیفه بودند.

سلیمان شاه فرمانروای ایوا شاعر و مرد بسیار لایقی بود و در نزدیکی همدان در قلعه باهار سکونت داشت. جلال الدین خوارزمشاه بملاقات او رفت و با خواهرش ازدواج کرد. در موقعیکه بغداد از طرف مغولها محاصره شده بود سلیمان شاه از بغداد دفاع نمود و بالاخره همراه خلیفه شهید شد. بنظر مینورسکی طایفه<sup>۷</sup> باهارلو از قارا قویونلوها هم از ایوارها بودند و نام خود را از قلعه باهار گرفته اند. در قرن ۱۲ عده ای از ایوارها در منطقه<sup>۸</sup> اورمیه زندگی می کردند. اینها بعلت یغماگری با سلطان جلال الدین خوارزمشاه درگیر شدند و تعدادی از آنها از طرف ارتش جلال الدین بقتل رسیدند. شش سال بعد از این حادثه بعلت آمدن مغولها مانند سایر ترکمنان به غرب کوچ کردند تعدادی از آنها به حلب رفتند و در جنگ های صلیبی شرکت کردند و فتوحاتی بدست آوردند. در اس آنها یا روق بیگ بود لذا به یاروقیه معروف شدند.

در امپراطوری عثمانی در اطراف حلب، در میان ذوالقدر، یعنی ایل و قیصری، تاروس و ایچ ایل نیز طوایف ایوا زندگی میکردند. در میان قبیله قاچار در دوره صفویه طایفه‌ای بنام ایوا بوده و اما مقلیخان قاچار از این طایفه بوده است.

۲۴ - قبیله قننق - بمعنی عزیز در همه جا آمده از فرزندان دینیز خان و از شاخه اوچ اوق میباشد. توتمشان چاقیر و علامت مخصوصشان بشکل تیر ( ↑ ) میباشد. خاندان سلجوقی از قبیله قننق بودند. در جدول رشیدی نام این قبیله در آخر است زیرا قبل از اسلام نقش مهمی نداشته‌اند.

در جدول اسامی دفاتر دولتی عثمانی در قرن ۱۶ تعداد ۸۱ ده بنام آنهاست یعنی ردیف سوم هستند. بعد از فتح آناتولی نام آنها در میان ترکمنان سوریه نیز ذکر می‌شود. در قرن ۱۶ در اطراف حلب، آنکارا و آیدین زندگی می‌کردند و اغلبشان تخته قاپو شدند. از قرن ۱۶ بعد دیگر از آنها ذکر نشده است.



قبایل اوغوز طبق نوشته جامع التواریخ رشیددی

شماره	مهرباطمنا	اوتقون (توتم یا حیوان مقدس)	معنی	نام قبیل	فرزندان	گورالار (شهر خاکستریها)
۱	اوا	شامس	محکم	قایی	فرزندان	
۲	ک	"	ثروتمند	بایات	فرزندان	
۳	.....	"	موفق	آقراولی	فرزندان	
۴	ح	"	جادریاه	تارااٹولی	فرزندان	
۵	ی	عقاب ( قارتال)	حاکم کشورها یزیاد	یازیر	فرزندان	
۶	خ	"	برای جمع شدن	دوگر	فرزندان	
۷	س	"	کشورگشا شو حکومت	دوردورغا	فرزندان	
۸	ل	"	-	یا برلی	فرزندان	
۹	ت	تا ونا تجیل (نوعی عقاب) که اغلب خرگوش شکار میکند	جایگ و علاقتند بشکار حیوان	آوتاریا افشار	فرزندان	
۱۰	خ	"	قوتلی - جدی	قیزیق	فرزندان	
۱۱	س	"	ماسدسکن بزرگان همزین	بیگ دیلی	اولدورغان	
۱۲	ک	"	غذا یزیاد و سیرکننده	قارقین	فرزندان	
۱۳	ه	سونفور یا شنفور (نوعی باز شکاری)	حای بر نعمت	با پندر	فرزندان	
۱۴	س	"	خوب کار میکند با غیرت	بچنه	فرزندان	
۱۵	ی	"	با شرف مشهور	چا و ولدور	فرزندان	
۱۶	ی	"	هر جا دشمن بیند میزند	چینی	فرزندان	
۱۷	س	اوج	در هر جا شمشیر و چماغ شکار میکنند	سالور	فرزندان	
۱۸	خ	"	خیلی خوب رفتی	ایمور	فرزندان	
۱۹	خ	"	دارای حیوان های خوب	آلابونتلی	فرزندان	
۲۰	س	"	با تنی نظام و کار خوب	اوره گیر	فرزندان	
۲۱	س	جاقیر ( طغرل، نوعی شاهین، قرقی)	نیکی، بزرگی مردانگی	بیگدیر	فرزندان	
۲۲	س	"	بسه توارض و خدمت میکند	بوکدوز	فرزندان	
۲۳	س	"	درجه افراز همه بالاتر	بیرا	فرزندان	
۲۴	↑	"	در هر جا باشد عزیز است	قیزریق	فرزندان	

گورالار (شهر خاکستریها)

اوج اوج لار (سه تیشورها)

دوكتور حميد نطقى

آغاچ كۆلگەسى

چۇخ اۇزاقلاردان كىلدىم  
اياقلىرىم تىكانلاردان شىرىم - شىرىم  
كۆزلىرىم دولو، اللرىم بوش  
ماھنىلارنىمى حرامىلر چالدىلار  
مندىن كۆزلەمەيىن ھىچ نە  
بىرتك  
چىچك  
بىلە .

منىم آشدىغىم چۇللىرىن  
يوللارى قۇم  
كۆللىرى زققۇدۇر  
كىچىدىكىم يىرلرە دۇنوب باخمادىم  
دالىمجا سۇ سەپەنىم  
خىير - دوعا ائدەنىم  
اۋرەك وئىرەنىم  
يۇغدۇكى .

ايندى بىر اۋووج آغاچ كۆلگەسى  
بىر دامجى دۇست سىسى  
آختار زىرام . . .

باخ، بۇنو  
سۇن اۋمودومو  
قلىمىن  
ان درىن يىرىندە  
گىزلتمىشىدىم .



توکل ائت اوْنا ، آرخالان بونا \* آللهین کریمدیر، اقلین وقارلی  
درینلت آهینی، چالیش آرزوننا \* دوغرو مظلوملارین آهی توتارلی

۹

سؤوکه نه جکین ده ایش ، تلاش اولار \* الینده چلیغین چالیشماق اولسا  
کدرسیزباغرینا اومیدلر دولار \* انسانین حیاتی تلاشلا دولسا

۱۰

درین سویا دوشدو اوزه گرکدیر \* طورپاقدا ، قوراقدا یئری یینانسان  
هرعذاب گلیرسه دوزه گرکدیر \* اوره گینده شوگی، محبت اولان

۱۱

قوللاریندا اقلین قدرتی واردیر \* سنین اوره کینده ائل محبتی  
صونوگول گولدورن ایشیق باهاردینو \* کئچر آجی قیشین غمی، محنتی

۱۲

بیزی اوزه بیلمز چوخ دا برکیدر \* داریخما قارداشیم بوکدر بوغم  
فشارا یله برکیرضعفی لاپ گکدهر \* سن بیرفناری قوی ال آلتیندا باس

۱۳

تعادل اولما صا قمار دا صینار \* دئمیرم هر گلن ظولمه دوزمه لی  
چالیشیب دوزمه سه ائل اونو قینار \* آما بیرکیشی یه اوز وئرسه کدر

۱۴

بیزعا جیز اولما صاق ظولمه قالما ریق \* مظلوملوق آرقاجی آموزومورده دیر  
ککچمیشلردن نچچین بیردرس آلماریق \* صانکی عاغلیمیزدا گوزومورده دیر

۱۵

بیزه خور باخانین گوزلری چیخسین \* پاکدیرسنین اقلین، پاکدیرنیتین  
تاری خاقینلارین ائوینسی بیخسین \* دوغما دیلده یارات دوغما صنعتین

=====

(۱) بیرگه = باهم، بیر یئرده .

(۲) آرقاج = خالچا، گبه و بوتونلوک له توخونان شقیلرده انینه گفدهن

ایپ و ایش مقابلی یعنی ایش = بوی، آرقاج = انی دیر و فارسجا

( تارو بود ) .

کارمنډ



گفت گُور اُولوبدور، یا قالیرکارمند  
 یاده سالاندا سارالیرکارمند  
 کاسه نی بارماقلا، یا لیرکارمند  
 گاه گنه لیر، گاه دارالیر کارمند  
 یوز تومنه خرجی سالیر کارمند  
 ال آپاریب، خلقی تالیر کارمند  
 بۆرجون ایچینده چالیر کارمند  
 آخ نیه بس تئز قوجالیر کارمند  
 هامی دان اول آجالیر کارمند  
 غم یوکونو گونده قالیر کارمند  
 هئی گونو- گوندن آزالیر کارمند  
 بیرنچه آهنگ چالیر کارمند  
 برگ خزان تک سوزالیر کارمند  
 دؤور- برین تئز مالالیر کارمند  
 بوستاننی گورجک هولالیر کارمند  
 ائلچینی اتودن قووالیر کارمند  
 شرچه نی گورجک پاچالیر کارمند  
 قاتلاشیر، آما، تاب الیر کارمند  
 گفت گُور اُولوبدور، یا قالیرکارمند  
 (عاصی) گوررسن ساغالیر کارمند

گاه آغاریر، گاه قارالیرکارمند  
 طلبکاری گورمگه قادر دگیل  
 یاغ سوغانین شوربا سی چوخ دلدی دیر  
 خرجی آشیب باشدان، آیاقدان دوشوب  
 کارگرین مزی یوز هشتاد تومن  
 آلدیغی پول گورموری اون بشگونون  
 بۆرج اوزو، بیردریادی چوخ چوخ درین  
 فلسفه سین بیلمزیدیم، بیل میشم  
 بیرنچه مجلس اونا گوز قویموشام  
 باخ اوزونه، گورمه میسن گورگیلن  
 حمد اولاللاهه بیزیم شهر ده  
 بیر "گروه" آلجاق سازینی کؤکله بیر  
 ائیله بیلیرسن کی پاییز تئز گلیب  
 ایسته بیر آلجاق دیواری اوچمایا  
 قارپیزا، خیرچایه تارزی قالیب  
 چون پولی یوخدی قیزا وئرسین جهیز  
 کله- پاچا چوخ باها، ال چا تمیری  
 هفچکس آلناماز بو پوکون تابی نی  
 ای بیزی مستضعف ائدن محتکر  
 گر کسپله ظلمالی استعمارین

آتالار سۆزی و مثل لر

آدام مین آجینی اودار، بیر شیرینین خاطرینه .  
 تاپان تاپانین اولسا، چۆلده چوبان بیگ اولار .  
 آز وار ایدی آج آدام، بیرری ده دوشدو با جادان .  
 لاری خوروزلار یاغ باغلار، قاریشقالار یاغ باغلار .  
 آفاجین قوردو اؤز ایچیندن نوره ر .  
 رشید اوغول وورماغا آتاسیندان اذن ایستمه ز .  
 سورو قویون سیزده، ساتدیق یاغ بیزده .  
 اؤزگه دیواریندان باخانین، دیواریندان باخارلار .  
 زحمتی مشاطه چکهر، لذتی داماد آپاری .  
 یابی یا تیمار افله سن شیللاق آتار .  
 وئردیگین بیر یومورتا، اونودا بیرتا - بیرتا .  
 آت آتینان ساواشار، آرادا ائشگین قیچی سینار .  
 رشیدلی جوجه یومورتادان بللی اولار .  
 لایلی بیلیرسن، نییه یاتمیرسان ؟  
 یاتان اؤلمز، یشته ن اؤلر .  
 قاز وور قازان دولسون، تویوقدان نه چیخار .  
 یاز اکینجی دیر، قیش دیلنچی .  
 سایدیغینی قوی کنار، گؤر فلک نهلر سانیر .  
 ائو بؤیوکسوز، مملکت صاحب سیز اولماز .  
 وای اوندا دیر، چاروادار با جادار اولار .  
 هاینان گلن، هوبنان گئده ر .  
 ناخیرچی قیزی نین غیرتی، ناخیر گلنده توتار .  
 لوله یین چوخ سو توتار .  
 ریشخندین بئش مین آلتون خرجی وار .  
 هئج کیمین چیراغی سمره جن یا نماز .

﴿ صابر ﴾

\*\*\*\*\*

قانون اساسی نین اون بعشینیجی اصلینده ایرانین مختلف ملت لری نین دیلی ایله دانیشیب- یازماق، آزاد اولان حالدا، عزیز اسلامی وطنیمیز جمعیتی نین یاریدان آرتیق تورک اولدوغو حالدا، انقلابین اوندولری نین و اسلامی حکومتین رهبرلری نین چوغلاری تورک اولان زاماندا و ایرانین تورک جوانلاری نین قانی جبهه لرده آیری ایرانی قووملار جوانلاری قانی ایله ، ایران گلستان و باقی نین آل - داغلی لاله لرین گؤگر تیب بیتدیرن حالدا و ایرانین هنر پرور اسلامی جمهوری حکومتی تبریزده قورولان ایرانین ان بؤیوک و آدلیم تورک - فارس شاعری " محمدحسین شهریار" دان تجلیل اقدن زاماندا بیر گروهی رسانه ده " مخمسه "لی سریالدا - او سریالین شخصیت سیز قهرمانی نین آدینی میلیونلار آد اولان حالدا مخصوصا بیزیم عزیز و بؤیوک شاعریمیز شهریارین آدینی کیچیکلتمک ( تحقیر ) اوچون سناریونون کیچیک بئینلی یازانی حتی او سریالدا مخصوص کارکتری نین کیچیک آدینی دا محمدحسین گتیریبتا اونون شهریار شهرتی ایله جمعاً گؤره نلرین و افسیدنلرین نظرینده " محمدحسین شهریار " دیریلیب جلوه نلرین .

بواویل بایرامدا ایرانین مختلف قووم لری آؤز دیل لری ایله ، ایلین تحویلینی ملته سلام ویفتنی ایلین مبارک لیقین عرض اقله دی لر ، اما تورک لر آؤز دیل لرینده ملته سلام و تهنیت دئمگه دعوت اولونما دیر- لار .

"مخمسه" ده بیر آیری مسخره کاراکتری ده تورک لهجه سی ایله فارسی دانیشان بیر آدام سئچمیشدیرلر ، طاغوت زامانیندا رستورانلاردا ، کافه لرده ، تئاترلاردا ، سینمالاردا - رادیو و تلویزیون دا و سینما فیلم - لرده بیر عده دلک مخصوص پول آلپ و " چوک " عنوانیندا ایرانین مختلف قووم لرینه اهانت اقله ردیلر و قویمازدیرلار ایران احترام قازانیندا قاینایان دوشاب قوامه گل سین ویا بیشمیش اتحاد سود و قعیماق باغلا سین، ایندی ده بیر عده شوونیست آداملار ، اسلامی انقلاب و فرهنگ موهبت لری اللردن چیخاردیب و فرهنگی لحاظ لاردان اونلاری در به در سالیب و اجنبی لر و یاد قاپیسینا گؤنده رمک اوچون ایران ملت

- لری نین اؤز فرهنگی محصوللاری نین باشینا ووروب قیمتین آشاغا  
 گتیریرلر، عزیز دولتیمیز شهریار اوچون بؤیوک کنگره قورور، اما بیر  
 عده مخصوص آداملار اونو "مخمصه" یه سالیرلار و غرضلی شونست لـر،  
 اؤزلرین فرهنگی قوللوقچو نشان وئریبولی ایچهریدن موریانه کیمی  
 فرهنگ آغاج چرچیوه سین یئیرلر، بو شرایط ده بیزیم یوزلرجه تورک  
 اولان شاعرلریمیز انقلاب خدمتینده مختلف فارسی شعرلر سؤیله ییب و  
 انقلاب فرهنگی نی تشکیل وئریبلر نئجه کی، تورک دیلی آقای محمود  
 آقاجانی آدلی و "صابر" تخلصو شاعر یوزلرجه فارسی انقلاب شعری  
 سؤیله ییب، یوخاریدا ذکر اولونان و گؤسته ریلن قئییرمه فاصله لـری  
 دولدورماق اوچون اسلامی سسی رادیوسوندا "شورای شعر" ده عضو اولوب  
 و " مناجات - علی - شهبوار عشق - شهید راه حق - طواف کعبه - یا  
 مهدی منتظر - حسین تشنه کام - غدیرخم - یا مهدی - نیمه شعبان - یازهرا  
 یا فالق الصبح - خدایا - یا امیرالمؤمنین حیدر - رمضان - انقلاب اسلامی  
 یا قائم آل محمد - ای حسین ه بیای هم وطن - افتخار جاودانه - رضای  
 حق - سومین بهار آزادی - خمینی ای امام - شراردل - مرگ یتیم - مرگ  
 فقرا صدا ندارد - خون بی گناهان - ای کبوتر حرم بازآ - نهضت  
 فرهنگی - قافله انقلاب - توبه - به قربان تومادر - سوم شعبان - محمد  
 رسول الله - نورخدا - فرزندایرانم - خطر جنگ زده - مردان خدا ،  
 قسم نامه - این چه حقوق بشر است ؟ - نماز جمعه - سوگند پاسدار - سال  
 پیروزی - پانزده خرداد - حماسه فجر - صدور انقلاب - نوبه قدس عزیز  
 ماجرای خونین دزفول - هنگام جنگ است ای برادر - روز پیروزی خون  
 برشمشیر - یا شاسین نهضتیمیز - حماسه والفجر" واونلارجا آیری آیری  
 انقلابی تورکی و فارسی شعرلر سؤیله ییب و بیریاغشی و عالی خطاط و  
 رسام اولدوغو حالدا بیر گؤزه ل دیوان اؤز خطی و نقاشیقلاری ایله  
 تنظیم ائدیبدیر .

"صابر" میچک لی حاجی اوستادا و غلودور، حاجی اوستا دچیلینگر، ساعت  
 قاییران - دوات گر - مسگر - نجار، هامیدان دا یئگراق اسلحه و یاراق  
 وتوفنگ قندا قی قاییران وهمدانان تهرانا بوضعت لرده آدلیم ایمیش،  
 مزلقان - خرقان - زرند - بیات - قوپایا - بیگدلی محالی ورزقچا یلیلا -  
 رین یوخاری باشلیلاری اوندن اللریله دوزه لمیش شقی لریله یاغشی  
 آشنا دیرلر .





بیرآز صحبت اولدو، اویاندا ن بویاندا ن

یفتیشدی آخر مطلبه، اصل صحبت

وصیت ده اول دئدی ای اوشاقلار \* بویوک آروادیمی ائدین چوخ رعایت  
کی او ایکی اوغلان دوغوبه، ایکی ده قیز

خصوصا منیمچون چکیب چوخ دا زحمت

کنیزلر، غلاملار، چوبانلار، پاکارلار \* اوغوللار: حسین، فیضعلی، کلبه نعمت

عزیز قیزلاریم: نورجهان، ام کلثوم \* فریده، فرح، محترم، سلمه، رفعت

سوری، عالییه، شمسی، اشرف، قمرجان \* سکینه، رقیه، بتول، شهره، عفت

ایشیز اولما سین هئچ او روحدان نامازدان

فقط سیز آلین آلتیمیش اوچ ایل طهارت

بیلین قدرینی ملک و مالین جهاندا \* ائدین بیر بیریزدن، سیز الله حمایت

اگره ریا مانلیق سیزه ائتمیش من \* حلال ائیله یین، تا اولوم من ده راحت

حاجی بیر به بیر قوم و خویشین چاغیردی \* هره سی حلاللیق وئریب ائتدی حرمت

حاجی قدرتین بیر لؤکو ده وارایدی \* کی، ائتمیشدی حاجی اونا چوخ اذیت

اودم حاجی نین لؤکو یا دینه دوشدو \* همی ده اونا وئردیگی رنج و زحمت

دئدی سا روانا گئت لؤکوده گتیر سین \* گئدیب چکتدی گتدی اونودا بسرعت

ده وه یه حاجی سؤیله دی گل حلال ائت \* منی گل باغیشلا به لطف و عنایت

سنه وئر میشم زحمت و رنج بسیار \* سن الله خدا ونده ائتمه شکایت

ده وه اولی تاروفا سالدی، اما \* دئدی آخری حاجیه بو عیبارت

سنین زحمتین چکمیشم چوخ، بیلیر سن \* آپاردیم بیر عمر یوک سنه با مشقت

تیکان خوار من اولدوم، دکاندا سن اولدو

منیمچون حقارت، سنینچون تجارت

اوتوز کند وارین، آرپا، بوغدا سامانین

چکیب گتدیم هئچ ائتمه دیم استراحت

اوز ایشلتمکین هئچ، چتین چوخ گئچردی

اوگون کی، وئره ردین منی سن امانت

امانت آلانلار، ائله یوک ووراردی \* کی، حتما اماناته اولسون خیانت

خلاصه، منه، هر نه ائتدین حالالین \* ولی سن منه ائتمیسن بیر شقاوت

کی هر دم دوشریا دیمه اود گؤتوررم \* یا دیمدان دا چیخما ز منیم تا قیامت

یا دیندا، اولاغ تنگینه باغلا یاردین \* کؤچنده منیم اووساریم، با وقاحت

ده وه نین دریمی اولور ائشکه یوک \* لؤکو، ائشک، اما ائده ردی هدایت

اگر من ده گنجسم، خداوند گنجم — \* کی لوک ائششگه بوی اگه یا کی قامت  
منیم ده سیزه، بیر وصیت واریمدیر \* تقاضا واریم کی ائدین سیز رعایت  
"بویوک اختیارینی آلاجا قافرمین" \* کی بوندان بویوک اصلا واما زجانایت

\*\*\*

محلی اصطلاحدا "میچک" دئییلن وشاعرین دونیا یا گلدیگی یئر —  
یازی دا (بیشک) یازیلیر کی فارسلاز اونو (بیشهک — بیشهک) یعنی  
کیچیک آغا جلیق آدلاندیریب و بیلیبلر، بوکند مزلقاندا ن بیر قسمت وکوه —  
پایه (قوپایا) دان سایلیر، مزلقانین غرق آباد "کرگا وا" آدلی شهرک  
— یندن میچکه ایکی آغاج یولدورکی، اسلامی انقلابدان صورنا بوکنده  
شوسه یولو چکلیب دیر و بویولدان تهران — همدانین آسفالت جاده سینه  
وصل اولونور، یوزاللی دن آرتیق خانوار اورادا اگله شیرلر، یاییدا  
سرین ها واسی و سویو اولدوقونا گوره جمعیتی ایکی برابر دن آرتار .  
بوکندین خلقی تمام تورک و اکینچی ودا وارچیدیرلار، میچکین چوخ  
آغاجی اولدوغونا گوره (کولگه لی کند) ده دیرلر، میچکین قادینلار —  
یندان چوخو خالی و جحیم توخوماق دا بیئرلر، بوکندین مسجدی، مدرسه  
— سی، دوش حامای و اردیر .

میچکدن بویوک عالم لر او جمله دن حاج ملا علیرضا، حاج ملا بیرا معلی  
کی چوخدا خوشخط ایتمیش و چوخ گؤزه ل ال یازما قرآنلار و کتابلار اوندان  
قالیب دیر و ارایتمیش، آخوند ملا سیفعلی بن فضلعلی کی عالم و خوشخط  
ایتمیش و کرامتلی و حضرت اما مزاده یوسفون مریدی و اونون مقبره سینی  
سالدیران ایتمیش، بیر ده یوخاری دا دئییلن شمس العلماء دیرکی فقه و  
اصولدا چوخلاریندان باش ایتمیش، بیرده رحمتلی حاج شیخ حسین فاضل بن  
حاج آخوند ملا سیفعلی دیرکی، بونلارین هر بیر ی او منطقه یه بیررکن علم و  
فضیلت و تقوی ساییلار .

میچکین یانیندا بیر "اردمین" آدیندا بیر کند وارکی معمولا اونون  
آدی دا میچک آدی ایله مرادف و چوخ وقت قاباقراق و عبارت "اردمین —  
میچک" ایله دئییلردی. آقای "صاهر" جوانلیقیندا شوخلوق محلی تعصب  
تاشیری نین آلتیندا و میچکی اردمیندن آیرماق اوچون و بوکی گنج لر  
بعضا میچکی "مئی ایچک" معنی ائدر میشلر، بوشعری سؤیله ییب دیر :

مئی ایچک دئمک اولماز

ای اهل ادب میچکه "مئی ایچک" دئمک اولماز

میشک (بیشک) دیر آدی بیشگی، مئی چک دئمک اولماز

دردی مین ایخیش اردیمینین<sup>۱</sup> آدینی بوشلا  
 میچک آدینی دیلده مگر تک دتمک اولماز؟  
 میچک ادبین کانی، هنرکانی مراغی<sup>۲</sup>  
 سرسزی و زیبائی سنگک<sup>۳</sup> دتمک اولماز  
 تورک لر هره سی نابغه، عصر وزماندیر  
 ای فارس زبان، تورک لره... دتمک اولماز  
 انساندا گرهک اصل اولا، اصلی ایتیردیز  
 هر بزپالاسا، ترمه و امورمک دتمک اولماز  
 خانلاردا گرهک خانلیق اولا بیگده ده بیگلک  
 هرچولده گزه ن دونقوزا نابگ دتمک<sup>۴</sup> اولماز  
 خلقین ائوینه بوینو اوزون بوینون اوزاتما  
 هر بوینو اوزون قوش اولاموردک دتمک اولماز  
 هرکیمسه سوزون حق سوله یه بورکو دلیکدیر  
 البته کی، حق آجی اولور رک دتمک اولماز  
 شاعر دیلیوی ساخلا، هجا سویلمه "صابر"  
 پیس دؤوره دی حق سوزلری اینک دتمک اولماز  
 صابر حقوق بشره نه یا خشی بوپور و بدور ! ؟  
 \* حقوق بشر \*  
 این چه جنگی است که ویرانگر هر بوم و براست ؟  
 هر طرف، مینگری فتنه و خوف و خطر است  
 این چه ظلمی است که در غرب و جنوب ایران  
 خانه و خانقه و مزرعه زیر و زبراست  
 این چه قانون و حقوق بشری هست کزو  
 خون مظلوم بسر پنجه ظالم هدر است  
 این حقوق بشری را که از او نام برند  
 قصه بی ثمر و گفته از بد بتر است

---

(۱) میچکه یا پیشیق بیر بوپوک کندین آدی دیر ..  
 (۲) مراغه یا مرغی میچک یا خینلیقیندا بیر کندیرکی، تلمیخان اورالی دیر .  
 (۳) سنگک مرغی و ستونده بیر کندیرکی، عاشیق رضعلی اورالی دیر .  
 (۴) دونقوزانا بیر جور حشره دیرکی، عرب دیلینده اونا جعل دیرلر .

این حقوق بشری را که دهد آمریکا  
 سازمان مللش نیز بدان مفتخر است  
 قصه جنگل و شیر است وجهانخواری و ظلم  
 که از آن قدرت هر ضد بشر بهره ور است  
 آدمی خلق شد آزاده و از روز ازل  
 از ابر قدرت و طاغوت و ستم منزجر است  
 در جهان موهبتی بهتر از آزادی نیست  
 که از او گلشن هستی همه بی برگ و بو است  
 کسب آزادی و آزادگی و استقلال  
 حق هر طایفه و ملت و نوع بشر است  
 هیچکس را نبود برتری از قدرت و مال  
 حق تبعیض نژادی سخن بی اثر است  
 حق اندیشه و تحقیق و نگهداری دین  
 بس گرانقدر و گرامی چو حقوق دگر است  
 بردگی در خور حیثیت انسانی نیست  
 کاین نموداری از اندیشه عصر حجراست

آقای آقا جانی بیرا نقلابی شاعر دیر، شهیده راجع نه گوزه ل بویور ویدور :  
 ای مظهر شرافت انسان اولان شهید \* حق جبهه سینده قانینه غلطان اولان شهید  
 ای مکتب حسینی جهان تانیتدیران \* ای نهفت خمینینه قربان اولان شهید  
 ای حافظ نوامس اسلام و مملکت \* ای افتخار پرچم ایران اولان شهید  
 اسلام یولوندا شوق ایله جانانه جان وعره ن  
 ای پاره - پاره پیکری آلقان اولان شهید  
 بو مکتبین شهادتی وار، یوخ سار تی \* ای گون کیمی افقده درخشان اولان شهید  
 لاتحسبن کلمه سی نین شرح کاملی \* شان نزول آیه، قرآن اولان شهید  
 سن سولماسان اگر چه سولار گلشنین گولو  
 ای لاله اوز صفای گلستان اولان شهید  
 چوخ بیر گوزه ل آدابله سنی یاد اثر، قلم  
 ای افتخار دفتر و دیوان اولان شهید  
 سن زنده سن خدایه قوناقسان محققا \* ای میزبان قانینا در سبحان اولان شهید  
 ای کربلا شهیدینه لبیک سویله یسن \* ای باشدا شوق پیر جما را نا اولان شهید  
 تکبیر ایله هجوم آله ییب دشمن اولدورن  
 دشمن گوزونه شعله سی پیکان اولان شهید

احسن سنه گوزه ل آدیوا ، حق مرا میوا \* سنسن گوزه لحماسه دوران اولان شهید  
لایق نه دیر قلم چکه نظمه مقامیوی؟ \* ای حق یولوندا لایق احسان اولان شهید  
نظم و بیان "صابر" اوچون وزن وقافیه ،  
شعر و شماره مطلع و عنوان اولان شهید  
یا شاسین نهضتیمیز شاعرین تورکی دیلینده محکم شعر لریندن دیر ؛  
یا شاسین نهضتیمیز

تا که دنیا ده صفا واریا شاسین نهضتیمیز  
یا شاسین نهضتیمیز ، مذهبی میز ، مکتبیمیز  
بیزه واجبدی شجاعتله ائده ک دفع جفا  
کی جفا دشمنی دیر غیر تیمیز ، همتیمیز

هرگز ایجاب ائله مه ز ذلتی شخصیتیمیز

قویماز آسوده تجا وزچی نی ایران بالاسی  
اؤلماقی عار دن افضل بیلر ایمان بالاسی  
ضد کفر اولماقا مسؤل دو قرآن بالاسی  
بو جهت ندی بیزیم خصم ایله ضدیتیمیز

هرگز ایجاب ائله مه ز ذلتی شخصیتیمیز

بیز جهاد ائیلیریک اما نه تک ایرانه گوره  
بلکه هر لحظه ده مظلوم اولان انسانه گوره  
عدل و آزادی اوچون مکتب و میزانه گوره  
اصلدن پاک و منزه دی بیزیم نیتیمیز

هرگز ایجاب ائله مه ز ذلتی شخصیتیمیز

تؤکریک دشمن اوچون گولله لری مثل بولود  
گئجه لر بیز ائدیریک صدق و صفا ایله سجود  
سیندیرار قدینی خصمین بوقیام و بو قعود  
باغلبدیر حقه بیزیم قدر تیمیز ، قوتیمیز

هرگز ایجاب ائله مه ز ذلتی شخصیتیمیز

ووروشوب حقیقیمیزی دشمن الیندن آلاریق  
یا شهادت تا پاریق یا شرف ایله قالاریق  
شرق و غربین کؤکونه رخنه سالیب اودسالاریق  
یا راشیر عشقیمیزه ، حشمتیمیز ، شوکتیمیز

هرگز ایجاب ائله مه ز ذلتی شخصیتیمیز

وطنین گولونو غم- غصه دن آزاد اقده ریک  
 غوارا اقدیب دوشمنینی دوستلارینی شاد اقده ریک  
 چالیشیب ایرانی باشدان باشا آیاد اقده ریک  
 عزیز ایراندی بو دونیاده بیزیم جنتیمیز  
 هرگز ایجاب اقله مهز ذلتی شخصیتیمیز  
 یفر اوزونده یارانیب دیر بشر الله خلف  
 کی بیزه اوچ و کمال ملکوتی هی هدف  
 یاشاسین شاعر مکتب یاشاسین عز و شرف  
 گره کی انسانلیقا عزت و ثره بو وجدتیمیز  
 هرگز ایجاب اقله مهز ذلتی شخصیتیمیز



آقای محمود آقا جانی نین خطیندن نمونه گؤسترگ اوچون اونسون  
 ال یازما دیوانی نین اولینده یازیلان ( بسم الله الرحمن الرحیم ) و  
 ( فالله خیر حافظا وهوارحم الراحمین ) و ( الله جل جلاله ) و ( محمد  
 صلی الله علیه وآله وسلم ) و ( حسنین علیهم السلام ) و ( الزهرا ) و ( علی )  
 و ( فاطمه ) تابلوو چوخ گؤرمه لی دیر :

آخیردا خوشخط شاعریمیزدن نمونه لر گتیریریک :

کشتی شکسته عنوانند اشعرا آقای صابری شکسته مخطیبتند و نونقا شلیقیند ان میر نمونه دیر :

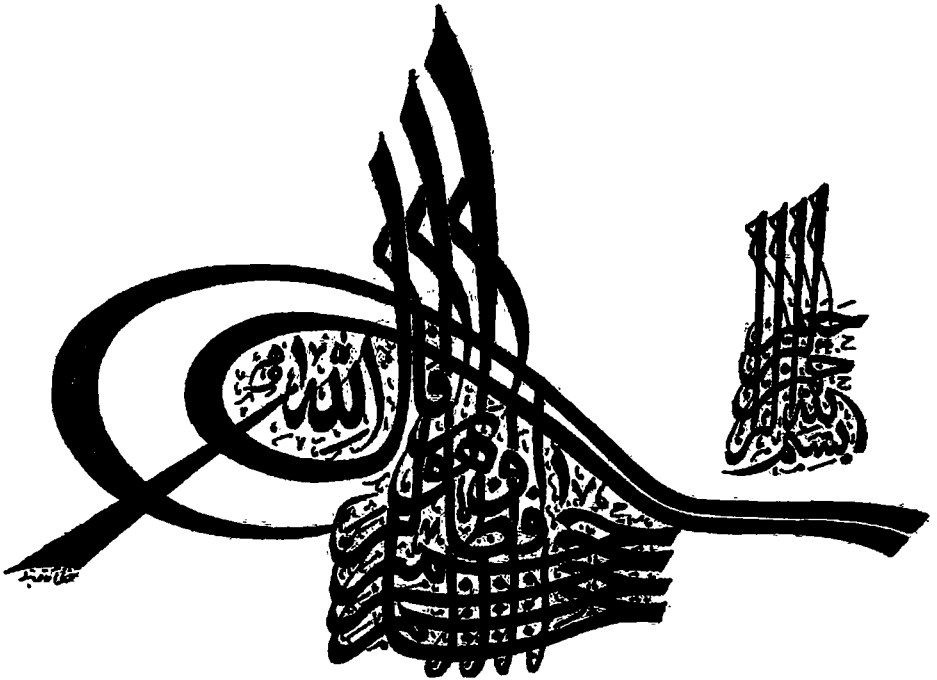
کشتی شکسته



بهر کس بود جان خسته ما  
 در چاره گر کند این رسته ما  
 گل کند رید کشتی نشسته ما  
 خدار را بگفت لاله نایسته ما  
 حدیث مردم چشم بجز نشسته ما

بیشتره نلایه دل نشسته ما  
 نظام غم من در هم کس نیست راهی  
 ز موج است و ز طوفان خادای نیست  
 تو را نسیم صبا، از نوید بجز بهار نیست  
 میان صفحہ گلگون است ایام یک تو را نسیم





الله  
هو  
لا

الله  
هو  
لا

الله  
هو  
لا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
أَنْبِيَاءُ قُلُوبِ الْبَشَرِ

لِخَطِّ الْجَمِيلِ الْكَاتِبِ

مَا وَهَبَ اللَّهُ لِمُرِيٍّ هَبَةً

أَفْضَلَ مِنْ عَقْلِهِ وَمِنْ رَأْيِهِ

هَذَا كَلَامُ الْفَتَى فَارِقِ بْنِ أَلَا

فَارِقِ بْنِ أَلَا الْجَمِيلِ بْنِ أَلَا

أَلَا

نوهنا وارخطوا لنت  
مكتوب الطباعي

## خبرلر

شعر صنعتی ایران تورکجه ادبیاتیندا - آدلی کتاب چاپدان چیخدی. بو کتاب آقای صمدظهوری طرفیندن یازیلیمیش و ۳۲۵ صفحه دیر. کتاب اوچ قسمتدن عبارتدیر:

۱ - عروض قایده‌الاری: ۸۰ صفحهده

۲ - هجاوزنی: ۶۰ صفحهده

۳ - شعر صنعتی ایران تورکجه ادبیاتیندا ۱۸۴ صفحهده.

کتابا ۴۰ تومان قیمت قویولوب و جلدینده آقای ظهیری‌دن بوشهر یازیلیمیشدیر:  
بیر قورو آماج تک یولاغایاخین

نجه تئل کؤکومدن شمه سورونور

یارهاقسیز بودا قلارچیلیق قایغیم

صویوغون اؤنوله مته بورونور

گؤزله بیرم گول چپکلی باهارد

رحمت بولدوندان یاغیش تۆکولسون

آزاد صولارمنه دوغسرو آخاند

حیات جوشسون دبل آچیلین اوز گولسون

اوشاقلاریم اؤزدیلینده یازینلار

قات - قات ستملرین کؤکون قازینلار .

«چرقه ای در نهایت شب» آدلی شعر مجموعه سی چاپدان چیخدی بومجموعه آقای میراسماعیل جباری نژاد (م. آدلی) طرفیندن قوشولموش شعرلرین چوخو فارسجا باعی و دوییتی دن عبارتدیر مجموعه نین صونونده بیرنجه تورکجه شعرده واردیر، کتاب تیریزده چاپ طرفیندن چاپ ویایمیلانمیشدیر.

یوخسوللار نغمه سی شعر مجموعه سی نین ایکینجی جلدی چاپ تان چیخدی. بو مجموعه آقای غلاملی آذری طرفیندن یازیلیمیش و آقای یحی شینادا اوناییر مقدمه یازمیشدیر. کتاب تیریزده چاپ صفا طرفیندن چاپ ویایمیلانمیشدیر.

## توجه

۱ - از مشترکین محترم تقاضا دارد وجه آهونمان یکساله (یکهزار ریال) را در نزدیکترین شعبه هریک از بانکها بحساب شماره ۲۱۶۳ بانک ملی ایران (شعبه داریوش خیابان بهار) واریز و رسید آنرا بضمیمه نشانی خود بآدرس مجله ارسال نمایند تا در ارسال مجله برای آنها وقفه‌ای روی ندهد.

۲ - شماره‌های گذشته مجله وارلیق را می‌توانید از دفتر مجله تهیه نمایید.

۳ - جلد اول تاریخ ادبیات آذربایجان از قرن ۱۳ تا آخر قرن ۱۹ میلادی تحت عنوان «آذربایجان ادبیات تاریخینه بیرباخیش» از چاپ خارج شد همشهریه‌های علاقمند میتوانند از انتشارات فرزانه و یا انتشارات دنیا مقابل دانشگاه خریداری و یا با پرداخت ۳۰۰ ریال توسط آدرس بانکی مجله و ارسال رسید آن بدفتر مجله یک جلد از این کتاب را تهیه نمایند.

۴ - آذربایجان ادبیات تاریخی نین ۲۰ - نجی عصر فصلینی یازماقلا مشغول اولدو. غوموز اوچون بو عصرده کی یوردوموز آذربایجانین شاعرو یازیچیلاری نین ترجمه‌ی حال و اثر لرینه احتیاجیمیز واردیر. بوتون شاعرو یازیچی و آنادیلی ادبیاتیله مار اقلانان همشهریلر - ییمزدن بو باره ده بیزه یاردیمچی اولماقلا رینی واؤز ترجمه‌ی حال و اثر لریندن نمونه لرله برابر تانیدیقلا ری دیگر شاعر لریمیزین ده ترجمه‌ی حال و اثر لریندن نمونه لر کؤندرمه لرینی خواهش ائدیریک «وارلیق».

---

---

## وارلیق

مجله ماهانه فرهنگی، ادبی و هنری

(به زبانهای فارسی و ترکی)

تحت نظر هیئت تحریریه

صاحب امتیاز و مدیر: دکتر جواد هیئت

محل اداره: تهران، خیابان ولی عصر، کوچه پیدی شماره ۱۷

تلفن عصرها ۶۴۵۱۱۷

---

چاپ کاویان - میدان بهارستان

قیمت ۱۵۰ ریال